

بسم الله دستخط

بایدھا و نبایدھا

شهید آیت الله

دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی

تهران ۱۳۸۸

بسم الله دستخط

بایدھا و نبایدھا

شهید آیت الله

دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی

تهران ۱۳۸۸

بهشتی، محمد، ۱۳۶۰ - ۱۳۰۷.

بایدها و نبایدها / محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر

بهشتی. - تهران: بقעה، ۱۳۷۹.

۱۸۴ ص.

ISBN 5-51-7886-469

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا.

كتاب حاضر در برگيرنده سلسله مباحث آيت‌الله شهید دکتر بهشتی است که در جلسات تفسير قرآن با عنوان "مكتب قرآن" پيرامون آيات ۱۰۲ تا ۱۱۰ سوره آل عمران ايراد گردیده است.  
كتابنامه به صورت زيرنويس.

۱. امر به معروف و نهى از منكر. ۲. تفاسير (سوره آل عمران). الف. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آيت‌الله بهشتی. ب. عنوان.

BP 5773/792۶۹۱/۷ ب۹

كتابخانه ملي ايران ۷۸ - ۲۷۶۴۲ م

بایدها و نبایدها

شهید آيت‌الله دکتر سيد محمد حسینی بهشتی  
تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آيت‌الله دکتر بهشتی

ویراستار: عبدالرحيم مرودشتی

طراح جلد: احمد جعفری

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: بقעה

چاپ و صحافی: بهرام

نوبت چاپ: سوم، ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قيمت: ۳۰۰۰ تoman

شابک: ۹۶۴-۰-۵-۶۸۸۷

تهران - صندوق پستي: ۱۵۷۴۵-۱۳۴ تلفن: ۸۸۹۲۲۶۸۷۵

[www.beheshti.org](http://www.beheshti.org)

[info@beheshti.org](mailto:info@beheshti.org)

Email: [nashreboghe@yahoo.com](mailto:nashreboghe@yahoo.com)

## فهرست

- پیشگفتار ۷
- جلسه اول ۱۱
- نقد عنوان «محمدی‌ها» برای مسلمانان ۱۷
- دو نوع پیغمبر / امام دوستی ۱۸
- جلسه دوم ۲۳
- چه کسانی موظف به انجام امر به معروف و نهی از منکرند؟ ۲۵
- معنای «خیر» ۲۷
- معنای «دعوت به خیر» ۳۶
- جلسه سوم ۴۳
- انسان ترتیب شده اسلام ۴۹
- عقل و احسان مقولاتی فرادینی‌اند ۵۵
- جلسه چهارم ۶۳
- رونده شتابان دگرگونیها ۶۵
- معنای «معروف» ۶۷
- معنای «منکر» ۶۸
- نسبی یا مطلق بودن خوبی و بدی ۶۹
- نظر اشعاره درباره حسن و قبح ۷۱
- درباره حیله‌های شرعی ۸۲
- جلسه پنجم ۸۹

نظر اشاعره و معتزله درباره حُسن و قُبَح	٩٢
موارد ثابت معروف و منکر	٩٧
جلسه ششم	١١١
جلسه هفتم	١١٧
شناخت معروف و منکر پیچیده از وظایف رهبری است	١٢٥
جلسه هشتم	١٣٧
معنای دعوت	١٤٠
دعوت عملی	١٤٢
معنای امر و نهی	١٤٦
جلسه نهم	١٥٣
جلسه دهم	١٦٧
انسان از دیدگاه اسلام	١٧١
فهرست اعلام	١٨٠

## پشتکشمار

کتابی که پیش روی شماست در پرگونه سلسله مباحث آیت‌الله شهید دکتر بهشتی است که بین سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۵ در جلسات تفسیر قرآنی که در شمگاه هر یکشنبه با عنوان کتاب «مکتب قرآن» نشکنیل می‌شد ایراد گردیده است دکتر بهشتی در این جلسات به تفسیر و توضیح آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰ سوره آل عمران و مبحث سیار ارزنده و در عین حال به فراشوشی سیرده شده اسر به معروف و نیو از سنگر می‌پرداخت. بی عدالتی که به واسطه کچ نهمی‌ها یا برداشتهای سطحی از یک سو و اعمال و اجرای ناصحیح این اصل در میان مسلمین از ذکر سوی بر این تکلیف میم و انسان ساز روا گردیده بسی تأسیبار است. آنگاه که نقش پیادینین این اصل در مُثناحت غیر و شر، پسندیده و نایسته، باید و نباید در نظر گرفته شود، و آنگاه که کارکرد اجتماعی آن دو سالم سازی محیط اجتماعی و فرهم نمودن زمینه و شرایط مناسب برای اعمال انتخابگری انتها فهم شود، بیامدهای زیانبار این غفلت و جهالت بیشتر و بیشتر آشکار می‌گردد.

بحث و گفتگو دوباره داوریهای اخلاقی و ارزشی انسان در پاسخ به اینکه باید چه انجام دهد و به چه کاری مبادرت تورزد، غیری به فرازی زندگانی بشر درد، بخش مهمی از فلسفه اخلاق و حکمت عملی را در تاریخ اندیشه بشر همین بحث به خود اختصاص داده است. دغدغه و دل نگرانی هر انسان در نهایی لحظات زندگی خوده این است که دوست را از نادوست نیز دهد و باید و نباید زندگانی خویش را بشناسد و راه خویش را از میان هزارههای که در برابر او دام و دامن گشترانده بیابد. این از آن روست که «انسان موجودی است که باید انتخابگر به دنیا بباید. انتخابگر بزرگ شود. انتخابگر زندگی کند. انتخابگر به راه فساد برود. انتخابگر به راه اصلاح برود»<sup>(۱)</sup> و این خود طرح کلی جامعه اسلامی و چهارچوب اعمال قدرت حکومت اسلامی را تعیین می‌کند؛ جرا که «نا لحظه مرگ هرگز نباید زمینه انتخاب از دست انسان گرفته شود» و در نتیجه انظام اجتماعی و اقتصادی اسلام را، نظام تربیتی اسلام را، نظام کیفر و سجازات و حقوق جزایی اسلام را، نظام مدنی و حقوق مدنی و اداری اسلام را، همه را باید پس از توجه به این اصل

شناخت، هر جا انسان از انتخابگری بینند دیگر نیست<sup>(۲)</sup> اما اسباب و عواملی هستند که همواره این انتخابگری را مورد تهدید قرار می‌دهند «انسان اسلام نه زیر خربات نازیانه نبلوغات شهوت‌انگیز انتخابگری‌اش را از دست می‌دهد... و نه زیر خربات کشته فقر و نداری و خربات سهلک اقتصادی»<sup>(۳)</sup> و اینجاست که نقش سازنده و جایی اصل فراموش شده) و یا آمیخته با فهمی نشگنظرانه و محدود (مر به معروف و نهی از منکر و نوش می‌شود. و ادانتن به پسندیده) بدون تحمیل (و بازداشت از ناپسند) به دور نجمس و نفخسن غیر اخلاقی (ضمن بقای سلامت جامعه اسلامی است. این بیش و کم همان مفهومی است که در فرهنگ امروز بشر، خصوصاً آنجا که به مبارزه با مفاسد اجتماعی ناشی از روابط قدرت مربوط می‌شود، با عنوان نقد اجتماعی شناخته شده است دانسته امر به معروف و نهی از منکر به همه ساختارها و نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه اسلامی گسترش دارد، چنانکه لازمه برخودداری ذ حکومت حق و عدل مشروط است به رعایت کامل امور به معروف و نهی از منکر. هر نوع قدرتی را که شما در جامعه فرض کنید در معرض خطر انحراف از حق است. این شما و این جامعه می‌بینید که باید با توجه به اهمیت و نقش بسیار مؤثر صاحبان قدرت و کسانی که بر منصبهای گوناگون اجتماعی تکیه زده‌اند در سعادت خود بکوشید (گستره این اصل، به لحاظ عاملان اجرای آن، همه آحاد امت اسلامی هستند، چرا که بنا به نص صریح کتاب و سنت، افراد فرد شما باید بدند راه رسیدن به سعادت و راه رسیدن به حکومت حق و عدل این است که شما از طریق امر به معروف و نهی از منکر به چنین هدفی برسید.<sup>(۴)</sup>

محور جالب توجه دیگر در مجموعه بحثهای که در این کتاب آمده است مرتب شناخت معروف و منکر است. دکتر بهشتی برای این شناخت مراحلی پژوهشی دارد: علی الاموال خبر و شر همه‌کس فهم و همه‌کس شناس است؛ هر چند که گاه دارای پیجده‌گیهای است که اندیشه‌ووزی پیشتر می‌طلبد و در خور ورزیدگان عالم و فکر و اندیشه است. و گاه در دایره شناسابیهای از زاریه دید امام صورت می‌گیرد همو که چون مستولیت رهبری جامعه را پدیده دارد در محاسبه جنبه‌های مثبت و منفی هر تعصیم باید از منظری عالمگیر، مصالح عامه مسلمین را تیز در نظر گیرد. چنانچه ملاحظه خواهد شد، مباحث این کتاب مملو از برداشتهای اصوتی، همه‌سوئی و نظام‌مندی است که در صدد پاسخ‌یابی به پرسش‌های زمان ما از دین است.

لازم است درباره شکل و ترتیب مباحث این کتاب تذکر داده شود که این مجموعه شامل پانزده گفتار بوده که با وجود نلاش فراون، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید دکتر بهشتی نا زمان انتشار کتاب موفق به بازن توارهای پنج جلسه مفقود شده، به همین دلیل برخی از جلسات نافض می‌باشد. در عین حال، از آنجا که شیوه دکتر بهشتی بر این روای بوده است که عموماً خلاصه مطلب جلسات پیشین را در ابتدای هر جلسه باز گوید، ایند است که بدین واسطه فهم پوسته مطالب ممکن باشد، چرا که با وجود این تفاوت در بیگمان آمد که نشستگان معرفت و جستجوگران حقیقت را بیش از این در انتظار نگه داریم، و در نتیجه این

اثر را به صورتی که ملاحظه می‌کنید منتشر می‌سازیم. باشد که در آینده امکان رفع این نواقص فراهم آید. ترتیب جلسات نیز باتوجه به نوارهای موجود تنظیم گردیده و از همین رو، به عنوان نمونه، جلسه دهم این کتاب در اصل جلسه چهاردهم این سلسله مباحث بوده است. از همین فرصت استفاده می‌کنیم و از افرادی که احتمالاً نشانی از جلسات مفقوده در دست دارند تقاضا می‌کنیم ما را در تکمیل این اثر گرانقدر در چاپهای بعدی یاری کنند.

در پایان لازم است مراتب امتنان و قدردانی فراوان بنیاد را از تلاش در خور ستایشی که ویراستار محترم، جناب آقای مرودشتی، در انطباق، ویرایش و استخراج منابع متحمل شده‌اند اعلام نماییم.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های

آیت الله شهید دکتر بهشتی

جلسہ اول  
سفید

بسم الله الرحمن الرحيم

آیاتی که مورد بحث و تفسیر قرار گرفته بود، این آیات از سوره آل عمران بودند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقْوَى اللَّهَ حَقًّا تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَ إِلَّا وَ آتَيْتُمْ مُسْلِمِينَ (١٠٢) وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرُّوا وَإِذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَالْفَلَّافَ يَبْيَنَ قُلُوبَكُمْ فَاصْبِحُوكُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْرَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَاعَ حُكْمَةِ مِنَ النَّارِ فَانْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يَبْيَنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعْلَكُمْ تَهَنَّدُونَ (١٠٣) وَلَتُكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٠٤) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَقُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٥) يَوْمَ تَبَيَّضُ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُ وُجُوهٌ فَإِنَّمَا الَّذِينَ اسْوَدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرُهُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكُفُّرُونَ (١٠٦) وَ إِنَّمَا الَّذِينَ اتَّيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَقِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١٠٧) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُنْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (١٠٨) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (١٠٩) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أَخْرَجْتَ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَاوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آتَيْتُمْ أَهْلَ الْكِتَابِ لِكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (١١٠)

ای مسلمانان، از خدا آن طور که باید و شاید پروا داشته باشید. نمیرید، مگر مسلمان. همگی به رشته و پیوند خدا پناه بردند و پراکنده میباشید. به یاد نعمت خدا بر خودتان باشید، در آن لحظه از تاریخ که شما

دشمنان یکدیگر بودند و خدا دلهاي شما را به هم پيوست و مهربان کرد و در پرتو نعمتش برادر شدید، شما بر لب پرنسگاهي از آتش و ژرفتاي آتش بودند و خدا شما را از آن نجات داد. خدا آيات خود را اين گونه برای شما آشکار و روشن می‌کند. باشد که، به راه آيد! از شما باید است و جماعتی به وجود آيد که دعوت به تیکی می‌کند؛ به کار شایسته و پستدیده و می‌دارد، و ز ناپسند باز ایشان‌اند رستگاران شما مثل آنها نباشند که پس از آنکه دلابل روشنگر خدا برایشان آمد باز منافق و پرکنده و دچار اختلاف شدند. برای اینها شکنجه‌ای بزرگ هست. در آن ووز که چهره‌هایی سفید می‌شوند و چهره‌هایی سیاه، اما سیه‌رویان [را نکوچش کنند که] آیا پس از آنکه ایسن آورده‌اند باز به راه کفر رفید؟ بنابراین، اینک بچشید عذاب را به کینه آن کفری که می‌ورزید. اما روسقیدان، آنها در وحmat خدايند و جاوده‌اند. ما آيات خدا را پر نور به حق فرا می‌خوانيم و خدا نمی‌خواهد به جهانیان ستمی کند. هرچه در آسمان و زمین است از آن اوست، و همه کار به سوی او باز گردانده می‌شود. شما بهترین امت و جماعتی بودید و هستید که برای خلق و مردم پدید آمده‌اید و ببرون آورده شده‌اید. به کارهای شایسته و امنی دارید و از کارهای ناپسند باز می‌روید و به خدا ایمان می‌ورزید. اگر اهل کتاب هم ایمان می‌آورند بروایشان بهتر بود. بعضی از آنها ایمان می‌آورند، اما بیشترشان تبهکران‌اند

همان طور که در بحثهای پیش عرض شد، خیلی مهم است که این آیات در روال خودشان فهمیده بشوند. اصراری هست که ما آیات را در آن مجموعه‌ای که در آن قرار دارد، و در آن روال خودش، بخوانیم و بشهیم. ذیت آیات چیست؟ قرآن چه می‌گوید؟ چه می‌خواهد؟ با فرمات جانکه و طاقت فرسی که پیغمبر اکرم(ص) و تریست شدگان نخستین نهضت اسلام در طیول سالهای پرورنچ ممکن تحمل کرده‌اند، عده‌ی با حقایق اسلامی آشنا شده‌اند و خودشان را براساس معباده‌هایی که این آیین الهی عرضه می‌دارد ساخته‌اند. جماعتی نو، جماعتی که اگر ۲۰ سال و ۴۰ سال و ۵۰ سال هم از زندگی نکنک افرادش گذشته، این افراد گویی دوباره متولد شده‌اند و تولیدی دوباره یافته‌اند. همه ستنه و عادنه و شیوه‌ها و اعتقادها و گرایشهای فبلی را رها کرده‌اند و به سوی اسلام آمده‌اند. از خود پرسنی فاصله گرفته‌اند و به خدا پرسنی نزدیک شده‌اند. خود را از هدف پرسنی آزاد کرده‌اند و به راه تقوا و فضیلت تزدیک شده‌اند. خود را از فیله‌پرسنی و احساسات فیلگی منفی خلاص کرده‌اند و به جماعت بشری و به انسانها یکپارچه، به صورت خلق خدا، می‌نگرند. با یک چنین خودسازی ریشه‌دار، عده‌ای محدود به رهبری پیغمبر پزگوار اسلام و با هدایت و روش‌نگری قرآن توانسته‌اند جامعه‌ای تازه با مختصاتی نو، در پنهان تاریخ به وجود بیاورند. مایلتم تعبیر «در پنهان تاریخ» در ذهن دوستان بماند، تا برسمیم به آبه (کتم خبر این آخرجهت للناس). حال، یک چنین امت نویا و نوظهوری، تازه می‌خواهد در آن ظلمتکده تاریخ و در آن فلتمتکده حجاز راه بیفتند، ولی گرفتار دشمنان تفرقه‌الداز می‌شود. دشمنانی که می‌خواهند همان چیزهای فراموش شده را دوباره زنده کنند، این امت، این جماعت، این فردها و قبیله‌ها و طایفه‌ها که به پرکت نوحید اسلامی، مت واحده‌ای شده و

خدابرستی عمیق آنها را از آثار شوم شرکهای گوناگون خلاص کرده، اینک دو معرض یک آسیب و خطر بزرگ است. آن آسیب و خطری که در این دو جلسه به تفصیل پیرامون آن سخن گفتیم، دوباره گرفتار شدن به اختلافات داخلی و زنده شدن چندستگیها به شکلها جدید است که موجودت این جامعه نوبتاً را به خطر انداخته است. برای این قوم و امت، برای این جماعت، بدون شک جای نگرانی است و باید هوشبارشان کرد. باید به آنها در برابر عوامل تفرقه‌افکن مصنوبت داد. باید به ایشان گفت کجا ید؟<sup>19</sup> مگر یادتان رفته عامل به هم یوستگی و نجات شما از تفرق و جدایی چه چیز بود؟ مگر فراموش کرده‌اید زیربنای امت شدن شما چه بود؟ شما اقوام بودید؛ اینک امت شده‌اید. قوم (یعنی خویشاوند) بودید و داره هستگیان از هستگیهای خونی و فیلگی فراز نمی‌رفت این رابطه اگر هم اوج سی‌گرفت سی‌شد هستگی‌یاری، بشری، منکر اگر باز هم اوج سی‌گرفت سی‌شد افتخارات عربی، اما بشری بودن، منکر بودن، یعنی بودن، حجازی بودن، عربی بودن، اینها همه عناوینی بودند کم‌محظا و تو خالی. اینها عناوینی بودند که به بک گروه، هدف و مقصدی بیخشد. اینها هرگز نمی‌توانست جماعیت را امت (یعنی گروهی دارای هدف) کند؛ گروهی ریشه‌دار کند، گروهی زاینده کند نام باشد و عذر. هم آلام داشته باشید و هم إمام و دهبری که شما را به پیش برد. جماعیت با چنین مختصاتی، نمی‌توانست بر محور قوم و خویشی و قبیله‌ای و حرکتهای قبیله‌ای، و بر محور وحدت زبان یا وحدت مرز و بوم و جغرافیا به وجود بیاید اگر شما امت شدید، در پرتو حق بود. در پرتو دشمن یک شبهه زندگی. باهدفی که از خدا آغاز می‌شد و به خدا باز سی‌گشت و سی‌انجاید. آن عامل مؤثر در امت کردن شما، خدا و خدایی بودن بود. چرا دارید به اغرا و اخلاق، با اغفل و فرب دشمن، بار دیگر دچار تفرق و اضلال می‌شوید؟ فراموش نکنید. (این بخش‌های قرآن خیلی زنده است) - بادتان نرود، تنها کافی نبود که چند صفحه مسلمان شدید و نام اسلام و شناسنامه اسلام را در تاریخ به دست آوردید. این امر برای سعادت شما کافی نبست. «با ایها الذین امروا، اتقوا الله حق تقارنه و لا تموئنُ الا و ائتم مُسلِّمُون» مهم این است که نمیرید مگر مسلمان. تا آخرین لحظه زندگی عسلم باشید و تسلیم حق و تسلیم خدا. مسلمان با تقوه، پنجه، رعایت چنین خدا و آیین خدا را کردن، آن طور که باید و شاید. «اتقوا الله حق تقارنه» - این است عامل سعادت شما. تا وقتی این عامل سعادت را در اختیار دارید، تا وقتی که خودتان و پیوندان را این عامل سعادت محکم است، سعادتمندید و وحدت دارید و یکپارچه هستید و ت برکات وحدت و یکپارچگی پرخوردار، به محض اینکه این عامل متزلزل شد، آن برکات هم متزلزل خواهد شد. چه کسی به شما گفته با به دست آوردن شناسنامه اسلام و مسلمانی و واسنگی به اسلام و بغمبر، سی‌نواید مسلمان بشوید؟ هر که گفته، دروغ گفته است؛ فرب است؛ اخفاک است. (با ایها الذین امروا اتقوا الله حق تقارنه و لا تموئنُ الا و ائتم مُسلِّمُون) حوب، اگر ما بخواهیم تا آخرین لحظه زندگی مسلمان باشیم و نمیریم مگر مسلمان، چه باید بکنیم؟ «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لانفرقاً»، همه باید در پرتو پیوستن به خدا، مثل دانه‌های پراکنده یک نسبیت، به درون و پیرامون

یک رشته قرار بگیرید. آن رشته چیست؟ جمله الله: رشته خدا، پیوند با خدا، خدا، نامش، خودش، تعلیمیش، کتابش، پیامبرش، امامش، همه ش... اما همه به نام خدا. حتی شخص محمدبن عبدالله به عنوان رسول الله

...

### تقد عنوان «محمدبهای» برای مسلمانان

خوب دفت کنید؛ آن هفته عرض کردم، مدنی ما با این نویسندهای غربی کلشجار می‌رفتیم که شما به غلط ما مسلمانها را **Mohammedan**، یعنی محمدیها و پیروان محمد، می‌خواهید. ما به محمد پیامبر احترام می‌گذاریم ر او را درست داریم. اما لذت تاریخی ما، پر حب آنچه قرآن سی خواهد، (ملم) است. شما اشتباه می‌کنید که ما را به جای مسلمان، (محمدی) می‌نامید. خیلی فرق دارد! شما چون خودتان را مسیحی نامیده‌اید اما را هم به آن قیاس کرده‌یدا. یعنی فلسطین و مسحورتان مسیح است - تا آنجا که مسیح می‌آید مقدم بر خدای آفریدگار مسیح می‌شود؛ اول می‌شود پسر خدا، کم کم می‌شود شریک خدا، کم کم می‌شود همتای خدا، بعد هم می‌شود ادغام در خدا، آن هم ادغام این طرفی، یعنی آنقدر که نام مسیح در شما هست، اما نام خدا در شما نیست. این تحرف شهادت. بیخود کردیدا پیغمبر ما و قرآن ما تمنی خواست ما این طور باشیم او نمی‌خواست ما محمدی باشیم او می‌خواست ما خدایی باشیم؛ مسلم باشیم؛ تسلیم در برابر خدا. محمد برای ما چیست؟ رسول الله است. خیلی جالب است که قرآن تکیه دارد بر اینکه مسلمانها از درویشی به بعد در تاریخ اسلام، دیگر (با سحمد) نگویند؛ بلکه بگویند ای رسول الله. این نص قرآن است. بعضیها فکر می‌کنند قرآن خواسته با این ترتیب برای پیغمبر یک تشریفات درست کند. یعنی چون صدا کردن (محمدبن عبدالله) سعولی بود و هر کس دیگری را با نام خدا می‌کرد، قرآن خواسته برای محمد نشریفات قائل نشود. فکر نمی‌کنند که این توجیه چندان نوجیه مطلوب و مرغوب و مناسبی با روح اسلام باشد. آیا فکر نمی‌کنید که قرآن می‌خواسته توجه به شخص ارزنده پیغمبر(ص) هم در پرتوی توجه به خدا باشد؟ وقتی او را (رسول الله) صدا می‌کنی، (پیامبر خدا) صدا می‌کنی، همان وقت به چه کسی توجه داری؟ به الله؛ به خدا. آیا لاقل نمی‌شود فکر کرد که این مسئله یک عامل مهم در نشویت مسلمانانها به این امر است؟ بنابراین، به آنها گفتیم شما هم اشتباه تاریخی مرتكب می‌شوید و هم با این تغییرات نسبت به مسلمانان، ما را از خودتان منتشر می‌کنید. مدتنهاست که متکران و نویسندهای اسلام با این نویسندهای غربی شرق‌نشناس و شرق‌شناسها درگیری دارند که آقا، بیخود ما را **Mohammedan** نگویید؛ به ما بگویید مسلم، مسلمان. این اوآخر دیده می‌شود که این نفس گرم در آهن سرد آنها اثر کرده و خوشبختانه در بسیاری از مقالات و کتابها می‌بینیم که عده‌ای از آنها ما را همان مسلم و مسلمان و امتاک اینها می‌نامند.

## دو نوع پیغمبر/امام دوستی

ما باید همواره با پیوند خدا، که اسلام و تسلیم بودن در برابر اوست، (زندگی کنم؛ چون این، عامل و حدث ماست. پیامبر اکرم به عنوان رسول الله و علی‌اُج) به عنوان امیر المؤمنین و ولی الله با این عناوین در میان ما شناخته می‌شوند که عشق و گراش ما به پیغمبر و امام حجات پیوند ما با خدا نشود. بلکه کمکی به نفویت پیوند ما با خدا پشود. بحث همین جاست رفقا: پیغمبردوستی و امامدوستی تو چگونه است؟ پیغمبردوستی را امامدوستی حجات و مانع، یا پیغمبردوستی و امامدوستی راهنمایی و کمک؟ بحث ینجاست. من گمان نمی‌کنم هیچ سلمانی بیدا بشود که بخواهد رابطه‌اش را با آورنده قرآن و حمل وحی خدا (پیغمبر بزرگوار) ضعیف بداند. مگر چنین چیزی ممکن است؟! هر کس مسلمان است خودبخود باید رابطه‌اش با قرآن و آورنده قرآن تیرومند باشد. چنین کسی اگر معرفتش بالآخر رفته باشد و مفسران و دانایان قرآن را، آنها را که بعد از پیغمبر با روح قرآن آشنا هستند (یعنی اماسان را) بشناسد، باید پیوندش با آنها هم قوی بشد. جای بحث نیست. پس بحث کجاست؟ بحث این است که پیغمبردوستی و امامدوستی دو حالت دارد: یک پیغمبردوستی و امامدوستی که تو را به خدا نزدیکتر می‌کند، و یک پیغمبردوستی؛ امامدوستی که حجاب پیوست تو با خدا می‌شود و تو را از خدا دور می‌کند اما مگر چنین چیزی ممکن است؟ بله. اگر پیغمبر را به عنوان پیغمبر خدا و آورنده دین خدا و کتاب خدا و اجرا کننده حکم خدا دوست داشته باشی، این دوستی تو را به خدا نزدیک می‌کند. اما اگر عاشتِ شکل و شمایل و هیكل و نام و انتخارات پیغمبر باشیم چطور؟ این هم مارا به خدا نزدیک می‌کند؟ تلاش پیغمبر و تلاش ائمه همین بود چرا ائمه ما اینقدر دو دوران زندگی خود از دست کسانی که آنها را دارون سی‌شناختند ناراحت بودند؟ اما چه نوع وارونگی؟ آنها نمی‌فهمیدند رابطه با امام باید چگونه باشد؛ لذا نمی‌رنج برداشت و اظهار نراحتی کردند برای اینکه این کار ضد مقام امامت، ضد مقام رسالت، ضد مقام نبوت، ضد مقام ولایت و پژوهش ری امت از آب در نیابد پس این آیات می‌خواهد همین را بگوید: لا تَبُوئُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونْ؛ سعی کنید تا آخرین لحظه مسلم و تسلیم در برابر حق و خدا باشید. او اعتضموا بعمل الله جمیعاً و لا تُفرَقُواهُ؛ همه باید بر محور خدا جمع بشوید؛ بر او تکیه کنید؛ از را پنهان قرار بدهید و دچار تفرق و جداگانی نشوید. «وَاذْكُرْ رَبَّكُمْ نَعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ، اذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَالْفَلَفَ بَيْنَ قَلْوَيْكُمْ فَاصْبِحُمْ بِنَعْمَتِهِ خَوَانِاً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَاعَةِ خَنْوَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْتُدُكُمْ مِنْهَا، كذلک بیین الله لكم آیانه نعلکم نهندون» شما در آتش جنگهای داخلی و دشمن شاد کن می‌سوزند و خدا شما را در برتو ایمان به خدا نجات داد. چرا بادتن رفته؟ چرا باز به تفرق و جداگانی می‌گراید؟ قرآن آنها را من گوید و بعد - عنایت بفرمایید: این بخش أغزار بحث زند، امر به معروف و نهی از منکر است - جلوگیری می‌کنند. پس وهد کنند این جدایهای، این احساسات فویی و قبلیکی را، آن به هم پیوندگاهای کاذب را فراموش کنید. چه بشوید؟ اولتکن منکم مُؤْدِيْعُونَ لِي النَّجْرِ و يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و

اولنک هم المفلحون.» از شما انسانهای پراکنده و قبیله‌های پراکنده باید امتی به وجود آید دارای هدف و رهبری، با این مختصات: یدعون الى الخیر. وقتی در دنیا دعوت می‌کند، دعوتش به سوی نیکی باشد. وقتی قدرت پیدا می‌کند و می‌تواند فرمان بدهنند: یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر. به کارهای شایسته فرمان می‌دهند. کارهای ناشایسته و نادرست را غدغن می‌کنند. چنین جماعتی است که رستگار و سعادتمند است: و اولنک هم المفلحون.

به شما دوستان عرض کردم که هر گاه قرآن را بدون توضیح ترجمه کنید خیلی معنی زنده و زنده‌کننده‌ای دارد. یک بار دیگر به این آیات توجه کنید. با گوش دل هم گوش بدھید. خودخواهیها، قوم و خویش بازیها، قبیله‌پرستیها، قومیتها، همه را کنار بگذارید! از شما (منکم)، از همین شما انسانهای دچار پراکنگی، با یک انقلاب و دگرگونی و تحولی ریشه‌دار و زیر و رو کننده، باید امتی و جماعتی به وجود آید. جماعتی با خصلت امت؛ یعنی هدف و رهبری داشتن. مختصات این امت چنین است: «یدعون الى الخیر»؛ دعوتش به نیکی است. و اگر این دعوت پیش رفت و آن را به قدرت رساند، فرمانروایی اش: «یأمرون بالمعروف»؛ فرمانروایی و فرمان دادنش به آنچه شایسته است. «و ينهون عن المنكر»؛ و وادار کردنش، مأموریتها ایجاد کردنش، غدغن کردن منکر و زشت و ناپسند است.(۵)

### چه کسانی موظف به انجام اسر به معروف و نهی از منکرند؟

به تفسیر و بحث پیرامون این آمده پرداخته بودیم (ولکن منکم آمده بدعاون الى الخبر و بأمرهم بالمعروف و نهی عن المنکر، و اولنک هم المفلحوون) (۱). باید شما امت و جماعتی شوید که به نیکی و خوب دعوت می‌کنند و به معروف (شایسته و پسندیده) فرمان می‌دهند؛ و از منکر (ناشایسته و ناپسند) باز می‌دارند، و ایمان‌اند و ستگاران و سعادتمندان.

در هفته پیش این بحث مطرح شد که آیا این آمده مسلمانان را دعوت می‌کند که از میان ایشان گروهی و جماعتی با این مختصات (ادعوت به خبر، امر به معروف و نهی از منکر) به وجود آید؟ آیا می‌گوید باید دسته‌ای از شما این کار را عهده‌دار شوند، یا می‌گوید جامعه شما و امت شما یکپارچه باید چنین جامعه و امنی پاشد؟

علت اینکه بعضی از این آیه بودشت اول را داشته‌اند و دارند وجود کلمه «مِن» است: او لکن منکم آمده؛ از شما «جماعتی» این طور باشند؛ یعنی بعضی از شما. ولی گفتیم که «من» در اینجا برای تبیین، برای بیان، برای نشو و برای همان ایندا است. یعنی از این ماده شما مردم باید چنین جماعتی پدید آید. شما باید «زندگان چنین جماعتی باشید». این تعبیر هم در زبان فارسی، هم در زبان عربی و هم در زبانهای دیگر برای معادل «مِن» فراوان است. بخصوص وقایی‌ها در قرآن آیات دیگری در این زمینه می‌بینیم که عطلب را روشن می‌کند، جای ابهام نمی‌مالد، وقتی دنبال همین آیات، با فاصله پنج آیه، می‌خوینیم: «کُلُّمَا خَيْرٌ أَمْ أَخْرِجْتَ بِلَذَّسِ، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»، می‌بینیم که از «مِن» خبری نسبت شما، همه، بهترین امت و جماعتی بوده‌اید که بری سردم از بطن و شکم زمان و زمانه بیرون داده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. اینجا دیگر نمی‌گوید (گروهی از شما) می‌گوید، «کُلُّمَا هُمْ شَمَا» در ضمن آیانی که قبل از

تفسیر کردیم حتی دوستانی که بودند این آیه را به باد دووند؛ او کذلک جعلناکم امة و سطا نکونوا شهاده علی النام و بکون الرسول علیکم شهیدا، این آیه در آیات قبله، در سوره بقره(۷)، بود. ما آنچنان شما را امت نمونه و جاسع نمونه ساختیم تا حجت و شهید و شاهد و گواه باشید بر مردم - بر همه مردم جهان، هر دو آیه یک مطلب را می‌گزید. جای کمترین تردیدی وجود نداود که سه آیه اکتم خیر امة اخر حجت للدنس، او کذلک جعلناکم امة و سطا و «ولتكن منکم امة يدعون الى الخير»، هر سه عی خواهند یک معنی را برسانند در این جای کمترین تردیدی نیست.

بنابراین، یکی از مباحث آبتد که آبا امر به معروف و نهی از منکر واجب عینی است یا واجب کفایی است و گفایت اجرای آن چگونه است - با مطالب متعددی، از جمله با مطلب مذکور، ارتباط پیدا می‌کند از این نظر، کسی فکر نکند که امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است. - نظرهای دیگر را بعداً بحث خواهیم کرد. «ولتكن منکم امة» می خواهد بگویید همه شما چنین امتنی شوید ز شما باید چنین امنی به وجود بپاید که دعوت به خیر می‌کنند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. این نتیجت آن بحث انتکم؛ هفته ییش بود - چون بعداً از من سیاهای شد که نشان می‌داد این توضیح هنوز لازم است و جا دارد.

اینکه چگونه باید این امتنی بشود با این رسالت، بعثت است که در پیش داریم. در آنجا ممکن است واجب کفایی پیش آید، اما نه به این عنوان «منکم»، چون این «منکم» کار را خوبی خراب می‌کند. ما بعداً خواهیم گفت آمر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است. یک تبیین لطیف ابتکاری است که خواهد آمد).

آن بحثی که ا شب و عده داده بودیم این بود «ولتكن منکم امة، باید از شما امنی به وجود آید با این مختصات: «يدعون الى الخير»، دعوت به خیر می‌کند، «يأمرون بالمعروف»، فرمان می‌راند به معروف، «ينهون عن المنكر»، نهی می‌کند از منکر. برای اینکه خوب فهمیده شود که این آیه چه می‌گوید، باید شش کلمه را خوب بفهمیم؛ یکی «يدعون»، دعوت می‌کنند؛ یکی «خیر»، «الى الخير»؛ یکی «امر»، «يأمرون بالمعروف»؛ (نهی) «معروف»، «منکر»، خیر، معروف، منکر، دعوت، امر، نهی. این کلمات باید کاملاً شناخته و شکافته بشود تا منظور از این آیه کاملاً برای ماروشن شود.

#### معنای «خبر»

«خبر» در زبان عربی از نظر لغت چند معنی دارد: نیکی، خوبی؛ نیک، خوب، به صورت صفت؛ خوبتر به صورت صفت تفضیلی؛ مال، ثروت.

«خبر» در قرآن کریم به معنی «بهتر» خوبی زیاد به کار رفته است. شاید نزدیک شصت بار در قرآن خوب به معنی ابهتره به کار رفته است. برای نمونه، اجزه بدهید آیه‌ای را بخوئم تا دوستان قدری با زبان

قرآن آشنا شوند. در آیه ۱۰۶ سوره پنده می‌خوانیم: (ما نسخ من آیه و نسها نأت بخبر منها او مثلها) ما هر آیه و نشانه‌ای را که نسخ کنیم یا به دست فراموشی بسپاریم یا به عقب بیندازیم، بهتر از آن با مانند آن را می‌آوریم. اینجا معلوم است که خبر به معنی بهتر به کار رفته است از این قبیل در آیات قرآن فراوان است و در تزوییک به شععت آیه عبر به این معنا به کار رفته است. مثلاً «والله خیر الرزاقین» خدا از همه دوامی رسانها بهتر است. بهتر و بهترین؛ چون در زبان عربی برای بهتر و بهترین یک کلمه وجود دارد. خدا بهترین روزی رسانها است.

معنی دیگر خیر، خوب و خوبی است. خیر در قرآن فراوان در این معنا به کار رفته است. عتلاء آیه ۱۱۰ سوره بقره: (وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَنْهَىُوا بِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجْدُوهُ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) نماز به پا دارید و زکات بپردازید، هر کار نیکی که جلوتر برای خودتان پفرستید، در رسانا خیر آن را پیش خدا خواهید بافت، خدا بر آنچه شما می‌کنید بیناست. خیر به معنی مال و ثروت هم در قرآن به کار رفته است: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَفُولٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذِلِّكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) (۸) انسان در پرایر خدایش نامیپاس است و خودش هم خیر درد و گواه این مطلب است، او در دوستی خیر خیلی برو با قرص و سختکوش و محکم است. در اینجا چه خبری مقصود است؟ اینجا آهنگ آیات چه آهنگی است؟ آهنگ نکوهش است یا آهنگ ستایش و مدح است؟ نکوهش، خیر در این آیه باید به چه معنی باشد؟ اگر به معنی خوبی یا خوبیتر بود درست در نمی‌آمد. نمی‌توان گفت، (او در زمینه خیر دوستی و سختکوش است). خیر اینجا فقط می‌تواند به معنی مال و ثروت باشد؛ و آن انسان در پول دوستی و ثروت دوستی و مال دوستی خیلی برو با قرص و محکم و سختکوش است! این را به عنوان انتقاد و سرزنش و نکوهش انسان می‌گویند. خیر به معنی مال در چندین آیه دیگر نیز به کار رفته است، از جمله (وَ إِنِّي أَحِبُّ حُبَّ الْخَيْرِ غَنِّ ذِكْرَ رَبِّي) (۹) دوستی مال سبب شد که من خدا را فراموش کنم

آنچه (جمع خیر)، به معنی نیکان و برگزیدگان نیز در قرآن آمده است. خیرات، به معنی نیکیها نیز در قرآن آمده: (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) (۱۰)، در راه نیکیها با یکدیگر مسابقه پگذارید. (وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لِجَعْلِكُمْ أَمَّةً وَاحِدَةً وَلَكُنْ نِيلُوكُمْ فِي مَا آتَانُكُمْ فَاسْتَبِقُوا لِخَيْرَاتِ) (۱۱)؛ اگر خدا می‌خواست همه شمارا یک جماعت و دارای یک راه و روش می‌کرد، اما او خواست تاشما را در راههای مختلف بیازماید بنابراین، از این راههای گوناگون و امکانات گوناگون استفاده کنید و در راه خیرات و نیکیها با یکدیگر مسابقه پگذارید.

پس خیر در قرآن به معنی نیک، خوب، نیکتر، خوبتر، ادم خوب، مال و ثروت به کار رفته است حالا پفرمایید بیتبم که در این آیه کربه‌ای که مورد بحث نداشت خیر به کدام یک از این معانی است؟ ولنکن منکم امّه یدعون الى لخیر؛ شما تبدیل شوید به امنی که به خیر دعوت می‌کند. اینجا خیر به معنی ثروت نمی‌تواند باشد. - البته عده‌ای از سلمانها که مسابقه در ثروت می‌گذارند بدشان نمی‌آید که خیر در این آیه به معنی ثروت باشد، نا بگویند ما مطیع فرمان هستیم! خدا خودش به ما فرموده امنی باشیم که به مال و

ثروت دعوت کنیم! پس خبر در آیه به معنی ثروت و مال نیست. ما به معنی نیکوتر چطور؟ «ولتكن منکم امة بدعون الى الخير»؛ شما تبدیل به امتی شوید که به آنچه بهتر است دعوت می‌کند این می‌تواند معنی آیه باشد و به معنی آن می‌خورد، ما با توجه به جمله‌های بعدی متوجه می‌شویم که «سبه، ذمته حفت تفضیلی و برتر نیست»؛ چون بعدش می‌گوید: «يأمرون بالمعروف، به معروف فرمان می‌دهند و در معنی معروف حتماً جنبه تفضیلی و برتری نیست. بنابراین، یک قرآن‌شناس عی تواند با همین تحلیل بی برد که منظور از خیر در آیه همان معنی اول است: نیکی و نیک به صورت مطلق. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که «شما باید به جماعتی تبدیل شوید که به آنچه خوب است دعوت می‌کنند»؛ دعوت کنندگان به خوب و خوبی. من با اینکه گپکاهی می‌خواهم بحث را ادامه بدهم، اما خیلی از یک بحث تحلیلی یکواخت خوشم نمی‌آید، بهتر است کمی هم، ت آنجا که مبسر است و در این شرایط می‌شود، تطبیق کنیم بالاخره باید بینیم خودمان چند مردۀ حال‌جیم امروز امّت ما امّتی است که می‌تواند بگوید من امّتی هستم که سر چهره راهبای جهان ایساده‌ام و سرمه‌ی دا که دارند دو این دهکدار زندگی می‌روند، فرا خوانم و بگویم باید؛ ما شمارا به این سمعت دعوت می‌کنیم آنها نیز وقتی نگاه می‌کنند می‌بینند، بنا همه خیر و نیکی است. آیا ما می‌توانیم ادعای داشته باشیم که چنین متنی هستیم؟

برادران و خواهران عزیز، فرنها ما مسلمانان ناقص، - ما که در هیچ دوره‌ای مسلمان کامل نبوده‌ایم، حتی مسلمان هشناه درصد هم نبوده‌ایم؛ در هیچ دوره‌ای احتی دوره پیغمبر؛ حتی دوره علی علیه السلام؛ ولی همین مسلمانان نیمه‌مسلمان ناقص، فرنها - در دنیا چنین رسانی را واقع آیند کردیم. یعنی هشتمندان و روشن‌بینان دنیا وقتی به اولتراف جهان نگاه می‌کردند و می‌خواستند ببینند آیا بر روی هم، زندگی معنوی و مادی، اجتماعی و علمی، مدنی و نضایی و سیاسی بک است دو دنیا می‌تواند به عنوان شانس آنچه خوب است معرفی بشود یا نه، یک جامعه بیشتر نمی‌باشد؛ جامعه اسلام بردارید تاریخ گسترش اسلام را مطالعه کنید؛ نه آنچه به قلم مسلمانها نوشته شده، تا فکر کنید که اینها خواسته‌اند از خودشان تعریف کنند، بلکه آنچه عده‌ای از غیر مسلمانها نوشته‌اند. همین جزویه کوچک «پیشرفت سریع اسلام» را که آن خاتم اینلایم چندی قبل به انگلیسی نوشته و بعد به فارسی ترجمه شده بردارید مطالعه کنید. او می‌گوید مسلمانان و سربازان اسلام و مسلمین که همه سربازند و همه مبلغ پیروزی به یانه‌اشان بسته شده بود. هر جا سوزفتند غلباً آنها در برابر شان راه گشوده بود. چرا؟ چون توده‌های خلقهای سردم سرزمینهای دیگر شنیده بودند که اینها هر چند خشونتها و گاهی بزن‌بکشها و بگیری‌بندهای هم دارند، اسرای جنگی هم می‌گیرند و غنیمت هم می‌برند، اما با تمام این احوال از حکومتهای فاسد محلی‌شان به مرائب بهترند. وقتی آنها را مقابله کنید می‌بینید اینها حاملان خیرند؛ حاملان عدل‌اند؛ اورندگان زندگی بهترند. مسلمین به عنوان دارندگان و آورندگان زندگی بهتر، زندگی خوب، به نسبت آنچه مردم دیگر داشتند، شناخته می‌شوند در همین ایران: پیشرفت اسلام در ایران تا چند درصد می‌تواند به شمشیر بوند، و چنگاری سربازان و

فرماندهی با لیاقت فرماندهان لایق سپاه اسلام سربوطر باشد؟ در آن حدی که اسپهبدان و سپهالاران بزدگرد و امثال و می خواستند جلو این نهضت را بگیرند. در حد از میان برداشتن مانع. و گرته آنچه اسلام را در این سرزمین خانگی کرد، آبا شمشیر و نیزه و تیر و کمان سپاهیان اسلام بود؟ آبا نتدی و تجاوز برخی از افراد سپاه اسلام بود؟ آبا آتش سوزیهای نابجای احتمالی برخی از سپاهیان اسلام بود؟ آبا اینها می تواند اسلام را در یک چهار خانگی کند؟ نه چه چیز می تواند اسلام را بک چایی خانگی کند؟ اینکه آدرس خیر باشد؛ نشانی خیر باشد، آورنده خیر و صلاح باشد. یعنکه وقتی همین ایرانی مسلمان می دید اگر به نکوش خطور می کرد که بخوبی بزدگرد را ببیند، جزو آن آرزوهای محان بود. یا باید از هزار در و دریند می گذشت، آن هم سجده کنان و پر خاک انان، تا در هر ایر بزدگرد ظاهر می شد حالا همین شخص می رفت بدینه. همین غمتر را - همین عمر که تندیها و برخی از کارهایش به عنوان کارهای ناسناسب برای جانشین پیامبر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه، مورد انتقاد و خوده گیری بجا و قع می شود - می دید؛ می دید که فرماندار این سرزمین وسیع و پهناوره، مثل یک مرد معمولی با یک پیراهن معمولی، با یک لباس معمولی، بدون تشریفات، بدون در و دریند، گوشش آماده است برای اینکه همین آقا بروه شنگ گوشش شکایت کند. دید عجیب! واقعاً دوست داشتنی است. از شما می برسم، همین امروز... حالا چرا بروم آن بالا بالاها و سر آن مسائلی که دور ندست است. همین شما امروز اگر با یک مستولی، خواه متون اداره بخش، یا یک کار محلی، یا یک عالم دینی، و روپرو شوید و ببینید تماس گرفتن به او کار آسان ر راحت و بی تکلفی است و می شود با او نشست، پرخاست، حرف زد و برای اینکه آدم چهر کلمه با او حرف بزنند لازم نیست که چند سال آداب و القاب یاد بگیرد، مبادا یک نقیبی را ذیجا به کار ببرد مثلاً به جای اینکه بگویید «عرض می کنم»، بگویید «عرض می کنیم»، با به جای «فرمودید»، بگویید «عرض کردید»، - خیلی ساده بگویید (گفتم، گفتی)... چقدر برای شما دلنشین است و جاذبه دارد

شما همین حال و قصی می شوید که زمامداران و دهبران فکری و سیاسی و اجتماعی برخی از جامعه های غیر اسلامی در میان مردم اند، با مردم ند، مثل مردم زندگی می کنند، چقدر برای شما جاذبه دارد؟ اما وقتی ببینید که در جامعه های اسلامی کمتر رهبری را می توانید پیدا کنید که یکدهم او هم کم تکلفی داشته باشد و ارتباط گرفتن با او ساده، آسان و معمولی و بدون به کار بردن جمله ها و کلمات و تشریفات و آداب و لفاظ باشد، برای شما چندش آور می شود. هر کس، در هر مقامی، در جامعه اسلامی، اسیر لفاظ و آداب و تشریفات باشد، دور ز اسلام است. اگر ما با صراحة لاقل ز خودمان انتقاد می کردیم. - می گوییم آقا لاقل برای خود من الناب درست نکنیم نا مسابقه لفاظ شروع بشود. مقامات رو حنفی یک جور، مقامات شیر رو حانی یک جور افالاً من عالم دینی دیگر اسیر لفاظ نباشم. وای به اینکه یک منیری در مجلسی که یک مرجعی حضور دارد بالای سنیر برود و اولاً دعا نکنند، یا اگر هم دعا کرد احضرت آیت الله العظمی نگوییدا اگر کلمه اعظمی «انتداد دیگر هیچ این چیست؟ کجای این به اسلام می خورد؟ خوب، وقتی من عالم

ذنبی اسر آیت الله و آیت الله العظیمی باشم، دیگر سی توائم رهبر سپارازه با تشریفات در قشرها و گروههای دیگر بشوم؟ - می گویند یک مرد صالحی از یک دکان فضایی در محل گوشت می خرید. بن مرد در خانه اش بک گریه داشت. وقتی به دکان فضایی می رفت تا گوشت بخرد، سرد قصاب که آن آقا را دوست داشت، علاوه بر پنج سیر گوشتی که به او می داد، کمی هم آشغال گوشت جمع می کرد و می گفت برای گریه آقا. بک روزی آن مرد آمد گوشت بخرد، دید قصاب مرتكب بک خلاف شد. به حکم وظیله لازم می داشت که با خلاف او مبارزه کند و به از نذکر بدده ناگهان باد گریه اش افتد. پیش خود گفت اگر من به قصاب بگویم این کار را نکن حتماً اولاً گوشت خوب به من نمی دهد؛ در ثانی، اگر هم گوشت بدده دیگر آن آشغال گوشت را برای گریه ام نمی دهد. او چون سرد خود ساخته ای بود آن ووز گوشت نخرید و به خانه رفت، گریه را از خانه بیرون کرد و خود را از این تعهد آزاد کرد برگشت و به دکان فضایی آمد و گفت پنج سیر گوشت بدده در ضمن گفت، آقای قصاب باشی، فلاں کاری که تو کردی درست نیست، قصاب ابرو در هم کشید و گوشت را به آقا داد و گفت امروز از آن آشغال گوشها که هر روز سی هادم خبری نیست؛ گریه ات از این به بعد بی غذا می ماند. مرد گفت اشتباه می کنی بنده عدا من اول به خانه رفتم و گریه را از خانه بیرون کردم، بعد آمدم به تو انتقاد و خرده گیری کردم. آقای من، من و تو باید اقلام گریه را از همان اول بیرون کنیم. اگر قرار شد که بتوانند من را با آدب و الذاب و احترام... آن کوچونو که آن شب اینجا بود و باز هم بیخبر از وارد شدن من بود، وقتی من وارد شدم گفت مسلوای ختم کنیدا یکی ز درستان هم چیزی به او گفت، من او را مذاکردم و گفتم بیا اینج کوچونو جان بیشم! به او گفتم مسلوای ختم کردن چیز خوبی است... آنچه به او گفتم این بود که مسلوای برای احترام به پیغمبر و خاندان و پاکان از خاندان پیغمبر است، نه برای احترام به من، خواستم این احترام برای خود بیغیر و خاندان و پاکان خاندانش محفوظ بماند. اگر قرار باشد که بنده را بتونند با یک مسلوای ختم کردن، و نکردن، اسیر کنند... اگر مطابق میل و لذتار کنم، هر جایی بروم برای مسلوای ختم می کنم، ولی اگر بک خرده خلاف میل، حقایقی کردم و مردم پایی نکردم، چیزی مسلوای ختم را قطع کنم، آن وقت دیگر من به درد کار نمی خورم.

ذائقی در منطقه‌ای مستوی بزرگ را بر عهده داشتم و رهی را که باید بروم سی دفعه برخی د کار گردان آنچه اطلاع دادند که به فلانی بگویید ما همه جور احترامات برای شما قائل هستیم، اسم شما را بی و خسو نمی بربم، چنین می کنیم، چنان می کنیم، اما شما چرا چنین می کنید و اصلاً رعایت نمی کنید که آخر ما هم اینجا هستیم؟ گفتم از قول من به این آقایان سلام برسانید و بگویید که من خودم را این جوری بار آورد هم که برای من چه با آدب و لقب سخن بگویید و چه بی آدب و لقب... نمی گویم هیچ برایم فرق نمی کند؛ مدعی چنین ملکه‌ای نیستم. ثرق می کنم، اما اسیرش نیستیم. شاید خوش بیاید که با من با احترام و با آدب و لقب سخن بگویید، اما این خوش آمدن لااقل مرا اسیر نکرده است. این قدر توانستم خودم را بسازم که اسیر این لقب نباشم. اینها خیال می کردند... چون معمولاً گاهی در نامه هاشان خیلی لقب پری

من به کار می‌بردند و فکر می‌کردند لابد دیگر طبق معمول این دادا بن القاب می‌خوبم - چه مفت و ارزان! حیف نسبت عالم دین اسیر القاب باشد؟ این نازه یک بند نازک است. بندهای آهین داریم! آنها چه؟ جامعه ما باید در وارستگی، سادگی روابط سردم با بزرگترهای جامعه، آدرس و نشانی باشد. می‌خواهد نشانی به شما پدھیم که کجا رابطه بین توودها و مردم و رهبران و اداره‌کنندگان، رهبران فکری و سیاسی اجتماع، ساده و طبیعی و آدمواره است؟ باید دستتان را بگیریم و شما را به جامعه اسلامی ببریم. آیا روزی جامعه ما چنین آدرسی بود یا نبود؟ جامعه اسلامی و امت اسلامی بر سر چهار راه زندگی دنیا مدتها می‌توانست، به نسبت، ادعا کند که من آن اعنی هستم که هر گوشه دنی بخواهند برای زندگی براساس خیر هنل بزنند به من مثل می‌زند؛ چشمها روشینیان و آرزومندان صلاح و اصلاح و خیر جهان به سوی ما دوخته است. روزی می‌توانست چنین ادعایی بکند با تمام عیبهاش ماحبلى عجب داشتم، ولی با تمام این عیبها در چنین جایگاهی در دنیا قرار داشتم کجا باید معلومات و تکامل علمی را یاد گرفت؟ به کدام مدرسه عالی برای آگاهی از بالاترین معلومات روز باید رفت؟ به مدارس عالی سرزمین اسلام این توزیع علم است این تاریخ ر که ما نتوشتیم این تاریخ علم را بی بروسو نوشته؛ آن دیگری تاریخ علوم نوشته؛ ویل دورانه ا ریخ تمدن، ۳ تاریخ تمدن نوشته؛ بردار بد مطالعه کنید. بینند و ملول چند قرن مدارس ما آفس خبر علم بود. مگر علم خیر نیست. ما هم می‌توانیم بگوییم بر فراز یک بلندی، مشرف به راههای گئی و جهان ایستاده‌ایم، همه مردم دنیا را دعوت می‌کنیم که به سمت علم بیایید. امروز چه؟ پنجاه سال پیش چه؟ صد سال پیش چه؟ دویست سال پیش چه؟ سیصد سال پیش چه؟ چهارصد سال پیش چه؟ پانصد سال پیش چه؟ مناسفانه چند قرن است آهنگ تحظیط داریم؛ آهنگی بس خطرناک، بس آزرهنه‌انه الان هم که بینجا نشتابه اگر بکنی از دوستان برسد، من برای تحصیل در فلان رشته فنی، در فلان رشته اجتماعی و داروسازی، در فلان رشته علوم مربوط به نفس و رون (اروانشناسی‌های مختلف)، در فلان رشته اقتصادی و تخصصی، می‌خواهم درس بخوانم؛ کجا بروم که از همه جا بهتر باشد؟ آیا بک دانشگاه در سرزمین اسلام نشان دارید که به او آدرس بدهید و بگویید به آنجا برو و من تو را به سمت خیر فرستاده‌ام؟ وای بر ما! با پیشروفتی که ممکن بود اینکه می‌گوییم «ممکن بود»، چون بحمدالله امید آن هست که گروههای بیدار شده امت اسلام این راه را بر بیگانگان بینندند مؤسسات شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی دیگران و بیگانگان در زمینه شناخت اسلام، شرع و تسبیح داشته باشند، به راستی ملتی برای ما این نگرانی پیش آمده بود که نکند چند صباخی دیگر که بگذرد، اگر جوانی پرسید فلانی، اگر من بخواهم به جانی بروم که سیستماتیک و سنتم و شسته و رفته و جاندار و روحدار و به دردبهخور و نتیجه‌ده، درباره اسلام با تشیع درس بخوانم و مطالعه بکنم، آن وقت ما ناجار شویم آدرس آن مدارس را به او بدهیم. این برای ما خیلی خفت آور بود، بکی دو سال قبل شنیدم چند جوان زبانی که در کشور خودشان در رشته‌های شرق‌شناسی و دین‌شناسی کار می‌کردند، برای تحصیل در این زمینه‌ها به ایران آمدند و به قم معرفی شدند و حتی در

برخی از مؤسسات به نسبت شکلدار قم شروع به تحصیل کردند، اما بیش از مدت کوتاهی توانستند بمانند و رها کردن و رفتند. یعنی ما حتی الان عرضه نگهداری جوانهایی را که از جامعه‌های دیگر بری تحصیلات درباره علوم اسلامی و شیعی به جامعه ما می‌آمدند نداریم

ایا ما دیگر امتنی هستیم که سرفراز باشیم و بتوانیم سر بلند کنیم و بگوییم «اعنی به خیریم؟» ولنکن منکم امة بدعون لی الخبر؟ به امت و جماعتی تبدیل شوید که دعوت کننده به خیر است. حال که معنای اغیره معلوم شد به سراغ دعوت؟ برویم.

### معنای «دعوت به خیر»

دعوت به خیر یعنی چه؟ آبا دعوت به خیر به این صورت است که مثل آدمهای خودستا دائماً کاغذ برداریم، قلم به دست بگیریم، میر بروم، سخنرانی کنیم، نشسته با ایستاده یا بالای میر یا پشت میز خطابه و تربیون، بگوییم این ما هستیم که عارندگان این اشتیازات هستیم، و شروع کنیم سفاخری را بشماریم که با اصلاً وجود ندارد و وجود نداشته و یک ملت خجال و ادعاست، یا اینکه اگر هم وجود داشته ز قبل من آنم که دستم بُود بهلوان است؟ یعنی بگوییم یک وقتی در جامعه ما چنین افتخاراتی بوده، ما حالا خبری نیست. آبا منظور از دعوت به خیر این است؟ این که مشتمل‌کننده است! یعنی واقعاً اسلام گفته آهای مسلمانها، آهای اوس و خزرچی که مسابقه در افتخارات قومی را شروع کرده‌ید و عی خواهید از این راه دوسرتبه کیتهای دیرینه را زنده کنید، رها کبده امتنی باشد دعوت به خیر کنید یعنی به جای آن اشعار حماسی و حماسه سرایهایی که در زمینه افتخارات قومی و نیاکانی داشتند، حالا بیبید حماسه درباره اسلام، فرآن، پیغمبر، علی بکوبید؟ آبا منظور از دعوت به خیر این است؟ با آن است که امام، عله لسلام، به شیعه می‌گوید: او کونوا دعاۃ الناس الی انفسکم بغير استنکم، مردم را به خویشتن و راه خویشتن دعوت کنید با خیر و باتنان؟

«و كذلك جعلناکم امة وسطاً لنکونتوا شهداء على الناس»؛ جامعه نمونه شوید نا هر انسان منصف بستجو گر در دنیا مبلغ شما بشود. در این صورت دیگر احتیاجی به اینکه شما برای بیگانه مبلغ داشته باشید وجود ندارد. در این دنیا یک جامعه کوچک نمونه اسلامی ساختن بهترین تبلیغ است؛ چه برای داخل و چه برای خارج، چون همه ما از پس حرف زدیم و حرف شنیدیم و خوانده‌ایم.

دنیا در پی یافتن راههای عملی برای بهتر زیستن است، نه راههای ادعایی. نسل جوان خودمان هم همین طور، هر جا، به هر مقدار، عمل به معیارهای اسلامی سراغ داشته باشد دیگر هیچ احتیاجی به تبلیغ نیست؛ خود بخود دل را جان و فکر و ایمان او آنجاست.

دیروز با دوستی پیرونون درس تعلیمات دینی در مدارس صحبت می‌کردیم، این دوست ما خودش دیو یکی از رشته‌های علوم بوده و حالا هم کمی تدریس می‌کند و در نهیه کتابهای علوم به عنوان یک

صاحب نظر همکاری دارد، این سرد سالخوده آذربایجانی که مربوط به نسل امروز نیست، جمله‌ای گفت، این جمله را مکرر خود ما هم گفته‌ایم و از دیگران شنیده‌ایم، اما چون بیان آن تازه است آن را برای شما نقل می‌کنم نه اینکه چون این جمله تازگی دارد، این رویداد، تازه است، من خواهم عرض کنم که این فکر هنوز در جامعه تو و نازه است گفت فلانی، واقعتر این است که آن تعلیمات دینی که هدفش صرفاً مبارزه با کموتیسم و توجیه‌کننده و پیغام موجود باشد صنایع ارزشمند باش آن تعلیمات می‌شوند و تبلیغات دینی که صرفاً آهنگش کوییدن کموتیسم باشد به دلها نخواهد نشست، کاری کن که در پرتو اسلام زندگی انسانی را اسلامیزه و بهتر و یکتاپرستانه‌تر و با عدل و داد همراه‌تر در برابر دیدگان جوان جستجوگر بنماییم؛ والا هر قدر بی‌گوش او بخوبیم، او یک خبر در روزنامه می‌خواند، یک تصویر در روزنامه می‌بیند، یک گزارش در تلویزیون می‌بیند، یک فیلم در فلان جا می‌بیند، زندگی دیگران و وضع دیگران و شکل کار دیگران مطلع می‌شود و دلش در خانه دیگران است، هر چند نشی در سرزمین ایران باشد، چرا با واقعیات شوختی می‌کنیم؟ چرا نمی‌خواهیم لمس کنیم که دعوت به خبر در اسلام، شاید ده درصد هم به زبان نبود، و شاید بیش از نیم درصدش به عمل بود؟

تاریخ مسلمان شدن این سرزمین آنقدر نزدیک را برداشت مطالعه کنید، این سرزمینی که صرفاً نزدیک به صد میلیون مسلمان در آن هست چگونه مسلمان شد؟ واعظ به آنجا رفت؟ مبلغ به آنجا رفت؟ یکی در هفته پیش یک جوانی به منزل ما آمد:

- سلام علیکم!

و علیکم السلام.

- (با یک هیکل حق به جانب) (بنده فلانی هستم؛ مبلغ اسلامی در آمریکا.

- خوب بفرمایید آقا؛ یه در سهایی خوانده‌اید؟

- هیچی! دو سال بعد از دیپلم یک خرد از این ادبیات عربی... یک چیزهایی خواندم؛ به اندازه یک مبلغ، اینقدر مبلغ را یک دستی می‌گرفت که می‌گفت به اندازه یک مبلغ چیز باد گرفتم! از خوب، دیگر چی؟ ...

اگر این مطالب را در مجالس نقل می‌کنم برای این است که رفای نزدیک به من می‌دانند که من خودم را در دسترس انتقاد شخصی از خودم، انتقاد به عمل خودم، به زندگی خودم، به کار خودم قرار داده‌ام. پس حق درم که اینها را با شما دوستان مطرح کنم. وقتی نسبت به خودم اجازه می‌دهم اجازه می‌دهم چیست، احلاً دعوت می‌کنم - می‌دانم انتقاد بشود، بتایرا این حق دارم از قشرسان هم انتقاد کنم به او گفتم آقا، خوب، از نظر خودسازیها و اینها چه؟ باید سلام بیشتر در عمل شما آنجا مجسم باشد، از دوی شوختی اما از آن شوختیها که کاهی از ذل برمی‌خیزد (گفت: اسلام اگر برای همه چیز خوبی نیست، برای ما که بحمد الله چیز خوبی است، پلو و مرغ و خورشت و اینها همیشه روپرده است، بعد

دست کرد از جیش نوشته‌ای به انگلیسی درآورد که ترجمه ادعایی بود اینکه می‌گوییم «ادعایی» به این دلیل است که صل مدرک نبود تا بیسم چه اندازه صحیح است. ترجمه ادعایی نوشته‌ای بود که از یکی از علمای برجهست و بنام گرفته بود. نوشته بود «چون جناب ثقة الاسلام... ثقة الاسلام!» یعنی کسی که این اسلام است! - (سبط مر حوم قلان). برای تبلیغ عازم آمریکا هستند. به مؤمنین توصیه می‌شود که از وجود ایشان استفاده کنند و از تبلیغات ایشان پره بپرند! این توشه را داده بود به دارالترجمه دادگستری ترجمه رسمی کرد و پوردن و آن را در جیش گذاشتند بود. من نمی‌دانم که این ناچه حد صحیح بود و آیا واقعاً از آن آقا بود یا نه، ولی واقعاً متأثر شدم بفهمی نفهمی. در حدی که در برخورده ول می‌شود فلسفت اثر یک مطلب وا در یک فرد شخص داد، ب او حالی گردید که تو اقلاً خانه من اشتباهی آسمای بیخودی اینجا آسید. گفت من را؛ اهتمامی کنید گفتم دو؛ اهتمامی به شما می‌کنم یعنی اینکه شما از خودتان درباره اسلام یک کلمه هم حرف نزید فقط حق داری اگر برعکس از نوشته‌های افراد صاحبظر را به فارسی می‌فهمی به انگلیسی بیان کنی. دوم اینکه سعی کن آنجا سوزه روزنه‌های بهودی خد اسلام نشوی! - چون هیکل خیلی خوبی برای سوزه روزنامه‌های ضد اسلام آنجا بودا بعد گفت که بله آقا من قم بودم. طلاب جوان خیلی با علاقه پیش من می‌آمدند و خیلی خوشحال بودند. گفتم خد آنها را هدایت کندا با این جمله مطلب را تمام گردیدم. - مثل یعنی بعضی ز دوستان حاضرمان هم آن شب تشریف داشتند. اسلامی که این جور پخواهد تبلیغ پشود. شما اقلاً برای تبلیغش پول ندهید، مایه نگذارید، حمایت نکنید، تشویق نکنید؛ احترام نگذارید، ارج نهید. اینه تبلیغ سلام نیست تبلیغ اسلام را هشین این است که اقلاً خود این آق که با من شود به آنجا می‌رود نمونه عملی زندگی اسلامی باشد. راست باشد، درست باشد، با آگهی حرف بزند؛ از روی ناآگهی سخن نگوید - نه درباره اسلام، نه درباره مکتبها و ادبیان دیگر - دغلي نکنده، دکانداری نکنده، پهله کشی نکنده، با دیگران با رفتاری متناسب با اخلاق اسلامی رفتار کن. این است تبلیغ اسلام، در سرزمین آندوزی نه ازین قبیل مبلغین و نه حتی از آن مبلغین ذیره است. هیچ کس نرفت. چند نا مسلمانی که در رفتار و اخلاقی و کارشان جذبه‌های یدعون الى الخير دیده می‌شد رفتند و... یدعون الى الخير خلاصه می‌شود در این جمله: امّتی باشید که وقّتی به دیگران می‌گویید بیایید مسلمان شوید، بیایید به اسلام و امت اسلامی بیایید، خود پخواه، بدون تفسیر و توضیح شما، معناش این باشد که بیایید به سوی خیر؛ حتی على خير العمل؛ حتی على خير الحياة، خود پخواه تفسیر هم نخواهد؛ توضیح هم نخواهد.

ولئن منکم امة یدعون الى الخير: تبدیل شوید به امّتی که دعوت کنده، هستید، صداینان یلنده است، بازگشان در دنیا یلنده است، بازگشی که مردم را دعوت به خیر می‌کند، اما نه به این صورت که ادعا کنند ما خیر هستیم یا آین ما ره خیر است و آین بربرا است. این القاب را نمی‌خواهد. همین قدر که بگویید به سوی ما بیایید، وقتی مردم چشمشان را باز می‌کنند و شما را می‌بینند، می‌فهمند که آنها را دعوت به خیر کرده‌اند. این آن جیزی است که ما از این جمله اول از آن کریمه می‌فهمیم. در جمله بعد باید با هم مورد بحث فر

بگیرد) یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر). دوستانی که اهل مطالعه باشند می‌توانند برای جلسه آینده پیرامون این چهار کلمه (معروف، منکر، امر و نهی) مطالعه بفرمایند.

نمی‌دانم که آیا ما می‌توانیم این چهار مطلب را در یک جلسه معنا کنیم یا چون بحث امر و نهی احتیاج به تفصیل بیشتری دارد ناچار می‌شویم بیش از یک جلسه به آن بپردازیم.

### جله سوم

«کشم خیو مه اخراجت للناس، تأمرون بالمعروف و ينہون عن المنکر و تزہرون بالله»<sup>(۱۲)</sup>، شما بهترین جامعه‌ای بوده‌اید که برای بشریت بیرون داده شده‌اید. به کارهای شایسته فرمان من دهد و از کارهای ناشایست ممانعت می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید.

در مجموعه آیاتی که مورد بحث و تفسیر ما بود، در همین مجموعه سه توبت از امر به معروف و نهی از منکر و مسابقه در راه نیکیها و توجه به نیکی باد شده است. آیه‌ای که در آغاز بحث تفسیرمان بود این آیه بود: به خبر فرمان من دهنده، از آنجا ناشایست است جلوگیری می‌کند، و تنها اینها هستند که سعادتمنداند. باز در توبت سوم، در این آیات از آن گروه ز هل کتاب باد می‌کنند که به امر به معروف و نهی از منکر و خیرات و نیکیها توجه دارند. «لَيْسُوا سَوَاءٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَمْ أَهْلَ قَبْلَةٍ يَتَلَوَّنُ آيَاتُ اللَّهِ آتَاهُ الْأَلْيَلَ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ. يَئِمُونُ بِاللَّهِ وَ إِلَيْهِ الْأَنْوَرُ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَسْلَمُونَ فِي الْخِيَرَاتِ وَ اولنک من الصالحين»<sup>(۱۳)</sup> همه اهل کتاب) همه بهود و نصاری (یک جور نیستند. برخی از آنها مردمی هستند که قائم‌اند، ایستاده‌اند، رستاخیز دارند، آیات خدا را در آن لحظات تاریک شب می‌خوانند و پر درگاه پروردگار سجده می‌گزرنند. به خدا ایمان دارند، به روز بازیسین بیمان دارند، به معروف و شایسته فرمان من دهنده، با منکر و ناپسند و ناشایست درگیری دارند و در راه خیرات و نیکیها به مسابقه رسانده و اعمال سرعت هر چه بیشتر می‌پردازند. اینها از شایستگان‌اند.

آیات بعده دیگری نیز در فرقه هست که عموماً به شکلی از امر به معروف و نهی از منکر باد می‌کند برای اینکه معنی معروف و منکر و امر و نهی، که موضوع بحث این شیوه است، بهتر روشن بشود. مناسب می‌دانم آیات مذکور را بخوانم یک نکته قبل ملاحظه این است که مسئله امر به معروف و نهی از منکر حتی قبل از به وجوده آمدن جماعت اسلامی به قدرت رسیده در مدینه، در تعالیم اسلام آمده است؛ یعنی آن وقتی که پیغمبر و مسلمانها هنوز در سکه بودند در سوره اعراف آیه ۱۵۷ از زیدگان قوم سوسی یاد می‌کند که با او به میقات رفندند در آنجا برای خودشان در راه خدا دعا می‌کنند و از پروردگار پاسخی

سی گیرنده باشیخ پروردگار این است: عذاب من (سختیها و شکنجه‌ها از جانب من) (به کسانی می‌رسد که من آنها را شایسته این عذاب و مستحق عذاب بدانم، و رحمتمن همه جا را فرا گرفته است. بتایرابین، رحمت خود دا سقدر خواهم داشت برای: «للذين يَتَّقُونَ وَ يَتَّقُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يَتَّسِعُونَ. الَّذِينَ يَتَّسِعُونَ الرَّسُولُ النَّبِيُّ الْأَمِيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ. يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَحِلُّ لَهُمُ الْطَّيَّابَاتِ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَابَ وَ يَنْصَعِّ عَنْهُمْ إِنْزَافُهُمْ وَ الْأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ فاللذین آمَنُوا به و عزَّروه و نصَرُوه و اتَّبعُوا التَّورَهُ الَّذِي أُنزَلَ مَعَهُ اولئک هُمُ الْمَفْلُحُونَ. آنها که بیرونی خواهند کرد از پیامبر امی که از اهل کتاب نبوده؛ همان پیامبری که ز او در تورات و انجیلی که نزد ایشان است یاد شده و نامش را در آن نوشته می‌باشد. پیامبری که آنها و به آنچه شایسته است فرمان می‌کند و از آنچه نشایسته است بازمی‌دارد، پاکیزه‌ها دا برایشان حلال اعلام می‌کند و پلیده‌ها را بر آنها حرام اعلام می‌کند، باو سنگینی دا که بر دوش آنهاست از دوششان برمی‌دارد و غلها و بندهایی را که بر آنها زده شده ز آنها باز می‌کند. کسی که به چنین پیامبری ایمان پیاوند و او را باری کنند و حاسی او بشند و دنبال نور و روشنی که به او نزول شده باشند، براستی وستگارند.

از امر به معروف و نهی از منکر در کنار حلال اعلام کردن طبیعت (چیزهای پاک و پاکیزه) و حرام شناختن خبائث (چیزهای پلید) (یاد می‌کند آزاد کردن انسانها از بارهای سنگینی که جسم و جانشان را تحت فشار قرار داده، آزاد کردن انسانها از غلها و بندهایی که بر گردن و دست و پایشان آوریخند. آمدن نور و روشنی و روشنگری برای زدودن ظلمات و تاریکیهایی که بر سر راه پسر قرار گرفته - خواهش می‌کنم روی تکنک این جملات دقت کنید، چون بعداً هنگام نتیجه‌گیری نهایی با آنها کار داریم.

از دسالت پیغمبر قبل از آمدن او با این خصلتها بد می‌شود پیامبری از جانب خدا مردم را به معروف و شایسته دعوت می‌کند، از منکر باز می‌دارد، پاکیزه‌ها و خوبها را حلال اعلام می‌کند، پلیدها و بندها را حرام اعلام می‌کند، بارهای سنگین بر دوش بشریت را از دوششان بایین می‌نهاد، غلها و زنجرها و بندها را از او برمی‌دارد و نور و روشنی و روشنگری با خود می‌آورد. خوب، اگر امروز در دنیا چنین پیغمبری با همین خصلتها ظهرور کند، کسانی که او را با این مختصات می‌شناسند، اگر مزاج بیمار، متجرف و تباء شده نداشته باشند، خود بخود به دنبال او می‌روند. (فاللذین آمَنُوا به و عزَّروه و نصَرُوه و اتَّبعُوا التَّورَهُ الَّذِي أُنزَلَ سعد اولئک هُمُ الْمَفْلُحُونَ (سردم خود بخود دنبال چنین پیامبری می‌روند و خود بخود آنها هم وستگارند).

ایه ۱۶۴ از همین سوره (الاعراف، از گذشته) از قبل اسلام (از میان بنی اسرائیل می‌گوید: مردمی بودند نیکار، متجاز به حریم و حدود خدا، جالب است که در میان آنها گروهی بودند که آرام نمی‌نشستند، بلکه با این بدکاری و نجاوزگری درافتاده بودند. و اذ قاتَ أَمَةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْظَلُونَ قوماً اللَّهُ نَهِيَّكُمْ أَوْ سَعَيْهِمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا سَعَدَةُ اللَّهِ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَقْرَنُ فَلَمَّا نَسَا مَا ذَكَرُوا بِهِ انجينا الذين پنهون عن السُّوءِ وَ أَخْذَنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعذابٍ يُسْعَى بِمَا كَانُوا يَفْسَدُونَ) (۱۴) دسته‌ای از مصلحت تدشیان و

عقلای قوم به این گروه مبارز با ذمیتها و تجاوزها را کردند و گفتند: چرا شما مردمی داکه به حرف شما گوش نمی‌دهند و نرتب اثر نمی‌دهند و حرف شما را هدر می‌دهند موعظه می‌کنید و پند و اندرز می‌دهید؟<sup>۷</sup> شما آشده‌اید مرتب به سردم سخت‌دلی می‌بردازید که سرانجام خدا آنها را نابود خواهد کردا یا به عذاب و شکنجه دردناکی چجار خواهد کرد. آنها را رها کنید. اما این گروه که درگیری با فساد را لازمه حیث و زنده بودن یک فرد و جامعه می‌شناخت و فهمیده بود که اگر فساد بر محیط غالب شود حق او بین می‌رود، آرم نشست. کسانی که تسلیم این فساد نشده‌اند، می‌دانند که اگر به حساب اینکه کارشان بی‌شمر است و آنچه می‌گویند اثر نمی‌کند و هدر می‌رود، از برخلا کردن حق و رسوا کردن ناسق دست برداشند، آرام آرام آهنگ حق و فضیلت ضعیف خواهد شد اینها گفتند نه ما می‌دانیم که اینها سخت‌دلند و در پرابر تذکرات ما مقاومت دارند، اما اولاً) «معدرة الى ربکم»، سا از جانب خدا بک رسالت داویم و آن این است که نکذاریم حق به پشت برده‌ها برود و وقتی انسانهای دارند تسلیم فساد می‌شوند، افلأً ب آنها تذکر بدھیم، ت در پیشگاه خدا اگر از ما سؤال شد تو که دیدی تبیت به چاه است چرا خاموش نشینی و گناه کردی، بگوییم خاموش نشتبم و ثانیاً) این جمله علیٰ غالب است: (قالوا معدرة الى ربکم و لعلهم ينتفعون)، گفتند ولا می‌خواهیم در برابر خدا عذر داشته باشیم و بگوییم ما در دسالی که داشتیم کوتاه نیامدیم؛ و ثانیاً، خواستند بر آنها اثر بگذارند، شاید بتفوایشوند. این جمله علیٰ معنی دار است. یعنی به این آسانی نمی‌توان تسلیم نوعیدی شد. انسان به خدا پیوسته به این آسانی چجار نوعیدی نمی‌شود. چه عالی است این تعلیم! چه عالی است این تعلیم بعقوب، سلام الله عليه، ب فرزندنش: «با این اذهروا فتحوا سن یوسف و اخیه ولا تابسوا من روح الله، انه لا یايش من روح الله الا القوم الکافرون»(۱۵) ای فرزندان من، درست است که سالمهات یوسف رفته و درست است که اینک برادرش هم اسیر ساموران فرماده و صر شده و نبیدی به علامتی او ندارید، ولی باز هم بروید، گوش بخوابانید، تجسس و تحسس به خرج بدھید، شاید ره پای یوسف و برادرش را پیدا کنید بروید و دپای یوسف و برادرش دا پیدا کنید و از روح و گشایش بخشن خدا نوعید تشوبید. چرا؟ چون این یک قانونمندی است که همواره در قرآن بیان می‌شود: «انه لا یايش من روح الله الا القوم الکافرون»؛ ز گشایش آفرینی خدا فقط مردم بی ایمان به حد مأیوس می‌شوند. انسان با ایمان به خدا و یا اس با همیگر رابطه‌ای ندارند. این گروه در پرابر آن مصلحت ندیشی می‌گویند با تمام این که شما می‌گویید، ما در ناصیه و بیشانی این مردم تحذیز گر می‌خوانیم که تسلیم فساد شدند و باید در انتظار عذاب هلاکت آفرین خداوند باشند؛ با این حال ما مأیوس نیستیم؛ ما کار خودمان را می‌کنیم؛ ما نلاش خودمان را می‌کنیم؛ شاید به اتری برسد - اتری که برای ما هنوز قابل پیش‌بینی نیست این مقدار او امیدواری بیش از میدواریهای محاسبه‌ی عقلایی معمولی است که عقلهای حسابگر دنبای دارند. این از آن میدواریهایی است که عاشقهای دنبای دارند نه عاقلهای دنبای.

## انسان ترتیب شده اسلام

من مکرر به دوستان گفته‌م، سلام و ادیان می‌خواهند انسان عاشق تربیت کنند. نمی‌گوییم انسان بی‌عقل. می‌گوییم انسانی که هم عاقل باشد و هم عاشق. نمی‌خواهد عاقل می‌عشق تربیت کند. آنچه می‌خواهد، عاشق عاقل است. نسی که حسابها را پرسد، چشمهاش را باز کند، گوشهاش را باز کند، زمینه‌ها را عطالعه کند، مقتضیات را نگاه کند، استعدادها و آمادگیها را حساب کند، موانع را حساب کند، مشکلات را حساب کند، تمام اینها را حساب کند و راه مناسب را انتخاب کند. اما این را پداند که در زندگی، از تلاش باز استدادن وجود ندارد. این، کارِ آدم عاشق است. در و شوری و گرمایی است که نمی‌گذارد آرام بگیرد. آرامش انسانهای نومید، انسانهایی که محکن است محاب آنها را به نومیدی بگشاند، در آنها نیست. این آید از قبیل از اسلام صحبت می‌کند. بیان یک موضوع تاریخی پیروان آین موسی دو گذشته دوست است؛ چندین قرن قبل از اسلام این مطلب برای هوشیاری مسلمانها نقل می‌شود کجا نقل می‌شود؟ در موقعی که اسلام هنوز در سکه است

﴿وَذَقَّلَتْ أَنْجَةُ مِنْهُمْ لِمَ نَعْظِمُونَ قَوْمًا لَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، قَالُوا مَعْذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ لَا يَعْدُوا  
دُرْهِمٍ حَالَنِي بِرَأْيِي مَسْكُوتَ مُغْلَقَ وَبِتِلَاشِي رَاجِحَيْنِي تَكْرِهَهُمْ أَوْ لَعْلَهُمْ بَتَّقُونَ﴾ باز هم بگوییم به امید اینکه شاید در آنها تقوایی و بروایی به وجود آید. آنها مایوس نیستند. اما نتیجه چیست؟ نتیجه را خدا اعلام می‌کند. خدا می‌فرماید: «فلما نَسْوَا مَا ذَكَرُوا بِهِ، سَرَاجُمَّامُهُمْ فَلَوْ شَدَّ كَهْ أَنْ مَصْلَحَتُ اندیشان فَكَرْ می‌گردند اینها به تذکرات این راهنمایان حق ترتیب اثر ندادند و فراموش کردند آنها می‌را که تا آخر با بدی (لسون)، در گیری داشتند نجات دادیم. اما فلانمان را به کیفر تبهکاریهایی که داشتند مجازات کردیم. اما چرا این آیات نازل شد؟ چرا در آن لحظاتی که سلمنان دو سکه‌اند و عوامل مایوس کننده سر راهشان قرار دارد قرآن از این مسئله یاد می‌کند و بر پیگیری در راه تلاش برای اقامه حق و عدل و مبارزه با سوء تکیه می‌کنند؟

در سوره لقمان (سوره سی و یک) (آیه هفده)، می‌بینیم که لقمان خیمن سفارشی‌های سازنده‌ای که به فرزندش می‌کند این طور می‌گوید: «يَا بَنِي اَفْمَ الْعَتْلَوَةِ وَ اَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهِيْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَعْتَبِرْ عَلَىْ مَا اَصْبَكَ، إِنَّ فَلَكَ مِنْ عَزْمِ الْاَمْوَرِ» ای پسرک من، ای فرزندم، موظب تماز باش! تماز آن تماز سازنده، به معروف و شایسته و نیک فرمان ده! با منکر و ناشایسته مبارزه کن و دیگران را از کار نشایست بازدوز، به دنباله اش می‌گزید: «وَاصْبِرْ عَلَىْ مَا اَصْبَكَ». خیلی جانب است که این جمله به دنبال آن آمده است. اگر ناداحتی و مشکلی در این راه به تو رسید و برایرش شکایا باش معلوم است که اگر انسان بخواهد حق بخاند و برنامه زندگی شن امر به معروف و نهی از منکر باشد، دیگر زندگی و رخدخواب پر فو برایش باقی نمی‌ماند. بلکه مصیبتها و حادثه‌ها دنبال آن هست. این است که بلا افاسنه می‌گویید، در برایر حوادثی که سراغت می‌آید شکایا باش. این از آن کارها و از آن اصول اساسی قاطع است) من عزم الامور(). از آن

کارهایی است که با عزیمت و قاطعیت ارتباط دارد. هم نماز به انسان مسلمان عزیمتی استوار می‌دهد و هم بار آمدن با این حصلت که مراجعت با منکر و ظلم و فساد سازگاری نداشته باشد این حالت ظلم ناپسندی، بدی ناپسندی، منکر ناپسندی، باید در مراجعت، در ساختمان، در خلق و خو، در ملکه یک انسان مسلمان خدادوست باشد و او همیشه عزیمت و اراده‌ای استوار در راه مبارزه با فساد داشته باشد. امیدوارم زمانی بتوانم روی این یک جمله اخیر یک بحث تحلیلی از نظر دو اندی برای دوستان داشته باشم. روی این جمله اخیر باید خیلی تکیه بکنیم.

اینها آیتی است که در سوره‌های عکی، یعنی قبل از هجرت، در این زمینه می‌بینیم بنابراین، معلوم می‌شود رسالت مسلمان عادت پسندیده دعوت به خیر (مر به معروف)، نهی از سوء (سوء دو مشیل خیر) و نهی از منکر است. این رسالت با شروع دعوت اسلام، یا لاقل در همان مراحل نخستین دعوت اسلام، آغاز می‌شود و مخصوص به موقعی که جامعه اسلامی نشکل حکومت می‌دهد نیست. آیات بسیار دیگری نیز در سوره‌هایی که در حدیت آمده است نازل شده، در سوره حج (سوره بیست و دوم) یاد می‌کنند از این و جماعت و مردمی که از امکاناتی که خدا به آنها داده در راه مر به معروف و نهی از منکر استفاده می‌کنند. این آیات با تجویز جهاد و قبال برای مسلمانها شروع می‌شود؛ دو اواخر سال اول و اوائل سال دوم هجرت. «اذْنُ لِلَّذِينَ يَفْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ أَكْفَرٌ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَا  
رَبُّ اللَّهِ وَلَا دَفْعَ اللَّهِ النَّاسُ بِعِصْمَهُمْ بَعْضُهُمْ لَهُدَىٰ مُنَوَّعَ وَبَعْضُهُمْ وَلَا صَلَواتٌ وَمَساجِدٌ يَذَكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ  
كَثِيرًا وَلَا يَسْتَرِدُ اللَّهُ مَنْ يَتَصَرَّفُ إِنَّ اللَّهَ لِقَوْيٌ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ سَخَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَذْسَوْا الصَّلَاةَ وَأَتْبَرُوا الزَّكَاةَ وَ  
أَغْرَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَ الْأُمُورِ» (۱۶) به این مقاتلان و مجاهدان اجازه داده شده بحثگذاری. چرا؟ «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» زیرا بر آنها ستم رفته و خدا نوانست که آنها وا باوی کند. همانها که از خان‌ها و کاشانه‌هایشان به تاخت بیرون رانده شدند و چومنشان این بود که گفت بودند خدای ما فقط خدی آفریدگار جهان است، ما فقط او را می‌بریم این قانونمندی خداست که باید در مراحلی از تاریخ، متجاوزان به دست مجاهدان تبیه شوند «وَلَا دَفْعَ اللَّهِ النَّاسُ بِعِصْمَهُمْ بَعْضُهُمْ»، اگر نبود که خدا گروهی را مردم را به وسیله گروهی دیگر از حریم حق دفع می‌کرد: «الْهَدَى مُصْوَرٌ وَبَعْضُهُمْ وَلَا صَلَواتٌ وَمَساجِدٌ يَذَكُرُ  
فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا، آن وقت دیگر صومعه‌ها و کلیساها، نمازها و نمازخانه‌ها و مسجد‌هایی که در او نام خدا فراوان بوده می‌شود همه و همه ویران می‌شد. و خدا هر که را بخواهد پاری کند درست باری می‌کند. هر که خدا را باری کند خدا او را باری می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لِقَوْيٌ عَزِيزٌ»، خدا نونا و بلندپایه است. همانها که وقتی به آنها امکانات می‌دهیم «إِنْ سَخَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» (وقتی به آنها امکانات قدرتی می‌دهیم، نماز را به با می‌درند و زکات را می‌پردازند و به معروف و شایسته فرمان می‌دهند و از منکر و رشت باز می‌دارند و با آن مبارزه می‌کنند. «وَاللَّهُ عَاقِبَ الْأُمُورِ»، فرجام کارها از آن خداست. این، در نخستین دوره جامعه اسلامی در حدیت است.

قرآن برای اینکه باد کند او اینکه بن کار در آن مرحله‌ای که مسلمانان به صورت یک جامع به هم پیوسته در آمدند یک کار اجتماعی است که باید یار و یاور یکدیگر در آن راه باشند، در آیه دوم از سوره عائده سواله دا با تعبیر دیگری مطرح می‌کند «و لا جرِ شَكْمُ شَتَانَ قَوْمٌ أَنْ حَذَّلُوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا تَعْوِنُوا عَلَى الْبَرِّ وَالثَّقْوِيِّ وَلَا تَعْوِنُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَالْعَدُوَّانِ وَاتَّقُوا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»<sup>(۱۷)</sup> بدوفتاری یک قوم و گروه شما را عاصی نکند تا از روی عصبتیت به راه ناشایسه‌ای کشیده شوید و شما هم از این طریق به راه تجارز و قاتلانشکنی بروید.

مقاومت مردم با مسلک، در بر بر تجاوز دیگران و بدوفتاری دیگران، روی معیارهای مسلکی است که به آن پای بندند. کارشان خالی از سیار و خارج از سیار نیست، بر بر و تنرا) یکی و خدا ترسی(، تعون داشته باشید؛ یاور یکدیگر باشید، «و لَا تَعْوِنُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَالْعَدُوَّانِ»، بر گناه و تجاوز کسی را کمک نکند، «و اتَّقُوا اللَّهَ»، پروا داشته باشید از خدا، حساب خدا را داشته باشید، «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» مسلمانها را دستوت می‌کند به همکاری در راه امر به معروف و نهی از منکر، اما با تعبیر بر و تنرا) تعاونوا علی البر و لشکری(.

آیاتی دیگر نیز هست که در جای خودش می‌آوردم اکنون فقط آیه ۱۱۲ سوره توبه را که در وصف مردم با یمن آمده است برای شما می‌خوانم

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يَقْاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُفْتَلُونَ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّبِرَاةِ وَالْأَنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ، وَمَنْ أُوهِيَ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِرْ رَا بِيَعْكُمُ الَّذِي بِيَعْتَمُ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْغَوْرُ الْعَظِيمُ الْتَّابِيُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّابِطُونَ الْأَرَاقِعُونَ الْسَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحَدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۱۸)</sup> (خدا جانها، اسول و ارواح مؤمنان را از آنها خربید و در برایر به آنها گفت، بهشت جاویدان از آن شماست. در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده‌ای است که خد وند به حق در نبرات و انجیل و قرآن داده است.. آن مؤمنان که تائب‌اند، اگر یک بار هم خطای کنند به راه حق باز می‌گردند. عابدند. می‌دانند که عبادت روح زندگی یک انسان مسلمان خدابرست است. حامدند؛ همواره ستایشگر و سپاسگزار خدابتند. سانچ‌اند، روزه دارند و نیاز را با خضوع می‌گذارند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

بعد از هجرت در تمام این مراحل می‌بینید یا این مطلب به میان است که انسان با یمان انسانی است که با خیر و معروف انس و آشنا دارد و با سوء و منکر قهر دارد و ناسازگار است. آیینش، شیوه‌اش، زندگی‌اش خلاصه می‌شود در اینکه خود را همواره به بد خدا و متوجه به خدا نگه دارد؛ حتی بدان اکتفا نکند، بلکه همواره در گسترش نیکیها در محیط زندگی‌اش کوشش و در درگیری با بدبهای در محیط زندگی‌اش نلاشگر باشد. این خلاصه‌ای بود که از این آیات به دست می‌آمد. خوب، حال شما ؟ مجموع این آیات چه چیز به دست آورده‌ید؟ معروف چیست؟ منکر چیست؟ امر چیست؟ نهی چیست؟

در باره معروف و منکر خیلی بحث شد، من شماره خسته نمی‌کنم، مطلب دا با نقل مباحث تحلیلی علماء و دانشمندان در این زمینه‌ها خلاصه می‌کنم. از مجموع بورسیها می‌تران این طور تیجه گرفت که معروف و خیر دست در گردن هم دارند و منکر و سوء و فحشاء و بغض هم دست در گردن هم عدل و احسان و خیر و معروف یک طرف، منکر و فحشاء و بغض و عدوان و سوء در طرف دیگر. اینها را باید با هم فهمید. این طرف را باید با آن طرف فهمید.

### عدل و احسان مقولاتی فرادینی‌اند

مالحظه کنید، یک عدد آمدند سائله را آن قدر خشک کردند. می‌گویند معروف آن است که خدا گفت  
بکن؛ منکر آن است که خدا گفته نکن؛ چیز دیگری هم سرمان نمی‌شود. سخن ما با اینها این است که این فرمایش شما درست است، اما این از آن حرنهای درستی است که آن تدر بد بیان می‌شود که **مسئمیت‌گشته** است، برای اینکه خود فرقان و قنی می‌خواهد (بکن - نکن) خدا را بیان کند این طور می‌گوید؛ **اَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ** بالعدل والا حسان، و ينہی عن الفحشاء والمنکر». یعنی وقتی می‌خواهد امر و نهی خدا را به ما معرفی کند می‌گوید خدا آن است که به عدل و احسان فرمان می‌دهد و از فحشاء و منکر منع می‌کند. یعنی شما قبل از باید از عدل و احسان یک پرداشتی داشته باشید؛ از فحشاء و منکر هم یک پرداشتی داشته باشید، آن وقت می‌گوید همان تو با این پرداشت بدان که آن که می‌گوید عدل و احسان، و خداست بنابراین، این فرمایش شما درست است که معروف و عدل و احسان آن است که خدا گفته، اما در سوره این جمله‌ای که با آن بیان می‌کنید که «او شناخت ما از معروف و عدل و احسان در گرو شناخت امر خدامست»، اول باید ببینیم خدا چه گفت، تا بعد بفهمیم این چیز عدل و احسان هست یا نه. این مطلب خیلی با آهنگ آیات قرآن جود در نمی‌آید. ما باید قبل از آگاهی از مر و نهی خدا، از عدل و احسان و معروف، (در مقابل منکر و بغض و سوء)، شناختی داشته باشیم - یک ساعت اول بحث تمام شد و من تازه رسیدم به اول بحث که باید پیراسون معروف و منکر بکنم!

خوشحالم که این دفعه در این جلسات بی‌دربي، امشب و فردا شب، وقتاً حوصله خواهد کرد تا بحث را دنبال کنیم این زمینه فکری در ذهنتان باشد تا فردا شب این بحث را دنبال کنیم. این بحث ما با روزهایی متناری شده که بیش از پیش و بیش از همیشه به یاد رستاخیز حسین بن علی، سلام الله علیہما، هستیم. وقتی شما کلماتی را که ز امام، علیه السلام، درباره هدف و نگیزه او بر این رستاخیز رسیده مطالعه می‌کنید، می‌بینید بیش از هر چیز همین سائله امر به معروف و نهی از منکر به چشم می‌خورد حسین آزاده، حسین فرزند علی، حسین سبط رسول، حسین پشوای حق و عدل را مأموران خود فروخته حکومت شام تحت فشار قرار دادند که باید به این حکومت سراسر ننگین؛ ظلم؛ فساد صحه

بگذارد و آن را تأیید کند. حسن که چکیده مبارزه با فساد است به سازشکاری با فساد دعوت می‌شود. نه تنها سازشکاری، بلکه صلحه گذاردن بر فساد

در شرایط عادی اگر امام حسین تحت فشار قرار نمی‌گرفت باید به صورت بک انسان هوشیار اصل درگیری با فساد را همواره از خودش نشان می‌داد - همان طور که نشان داد - نا به عنوان پر چمدار حق و عدل همچنان شناخته بماند. او باید مراقب باشد و زمینه‌سازی کند برای وزیری که پتوند با نکا بر قدمت به هم بیوسته هواهاران حق و عدل در جامعه، حکومت نگین شام را سرنگون کند. ناتپیک و مسیر کار به صورت متعارف و عادی برای فرزند علی و فرزند پیغمبر، صلووات الله علیهم اجمعین، باید این می‌بود این طبیعی است. امام حسین سالها با این شیوه، زندگی کرد: حدود ده سال در زمان پیشوایی و ذعامت برادرش امام مجتبی، سلام الله علیه، و حدود ده سال دیگر پس از وحشت امام مجتبی، صلووات الله علیه، امام مجتبی هم که برادر بزرگوار امام حسین بود هیچ گاه در برابر فساد حکومت شام سکوت نکرد. ایشان به مناسبت هر حادثه‌ای، به مناسبت هر جنایتی، به مناسبت هر نحرافی، لب به سخن می‌گشودند، نامه می‌نوشتند، انتقاد می‌کردند، و حکومت شام را بر کارهای نارواش می‌اعده می‌کردند تا مبادا حق خواهی و حقیقتی در جامعه پیغامبر؛ گرچه مکانات و شرایط برای بک قیام کوبنده و دو هم شکننده علیه حکومت شام مساعد نبود.

یک انسان نرس که در برابر باطل سکوت نکند، همین قدر که لب به سخن بگشاید و با موضوع گیری خودش نشان بدهد که آشی نایذر است، به نگهداشتن اصل روح حقیقتی در بک جاسعه و جلوگیری از عرقی آن کمکی شایسته کرده است.

پس از وحشت امام مجتبی، سلام الله علیه، امام حسین به تهابی، و گاهی همراه با برخی از بنی اعتمام با برادرزادگانش، این کار را انجام می‌داد. بزید، جانشین معاویه، می‌تواست از معاویه هم فراتر برود. بزید می‌گوید، به تو اعلام می‌کنم پدرم معاویه مرده است. امیرالمؤمنین یعنی بزید بن معاویه است؛ اوست فرمانروای مؤمنان. تو ای فرماندار مدینه، باید از همه بیعت بگیری؛ برای حکومت من رأی موافق بگیری و هیچ کس مستنا نیست هر کس ز بیعت من سریجه کرد بز او سخت بگیر. و در این «هیچ کس» بیشتر ناظر به کیست؟ بیشتر ناظر است به چند چهره شناخته شده که در رأس آنها ابوعبدالله حسین بن علی، سلام الله علیهمما، فرار دارد. شبانگاه، بدون لحظه‌ای تأخیر، مأموران فرماندار مدینه به سراغ امام می‌آیند و او را احضار می‌کنند. امام هوشیار است و می‌داند او را بری چه می‌خواهند؛ لذا زمینه‌ای آماده می‌کند تا در این لحظه دام گر نیتند عده‌ای را همراه خودش بر می‌داود و به سفر فرمانداری فرماندار مدینه می‌آید به آن عده می‌گوید بیرون باشید؛ اگر دیدید صدای من بلند شد، حمله کنید. الان موفعی است که اینها برای روزی رو شدن به ما در مدت مجهز نیستند؛ لذا اگر احساس نکنند ما قادر تمدیم خودشان را عقب می‌کشند.

فرماندار مأمور بخودش را ابلاغ می‌کند، امام تأسی می‌فرماید. و اکنون نسان می‌دهد؛ و اکنون هوشیارانه و سیاستمدارانه، سیاستمداری پاک و متوفی که در این سیاستمداری حتی دروغ هم نمی‌گوید. به فرماندار می‌گوید تو مرا برای اسری دعوت کردی‌ای که اگر در برابر انتظار دیگران باشد او شداد. اگر امثب اینجا از من رأی موافق بگیری ارزش زیادی ندارد. اقلام صبر کن تا فردا در ملاً عام از من رأی موافق بگیری. ظاهر این است که فرماندار مدینه تو اوضاع و احوال مطلع بوده و حتماً مأمور انتش به او خبر داده بودند که امام چگونه آمده و چند نفر با او هستند و دارد از موضوع قدرت سخن می‌گوید. برای اینکه وقتی مروان به فرماندار می‌گوید گویل این حرفاها را نخور و همین جا از ادم بیعت بگیر یا همین جا هر چه باید بگنی بکن، او زیر یار نمی‌رود به هر حال امام بیرون می‌آید تصمیم می‌گیرد شبانگاه خیلی سریع با کاشت از مدینه خارج شود، این تصمیمی بود که مأمور این حکومتی هرگز انتظار آن را نداشتند، مگر می‌شود امام حسین به یکباره شبانه تصمیم به حرکت بگیرد! در سرگذشت ادم این گونه نقل شده که همان شب وقتی مقدمات حرکت را فرامهم فرمود، آمد کنار تربت پاک پیغمبر، در موقعی از زندگی نسان، در یک جاهابی، خاطره زمانی و مکانی مناسبهای زمانی و مکانی در این موقع خیلی اثر می‌گذارد. همان غلود که می‌داند، خود تربت پاک حسین بن علی میعادگاه تمام جانبازانی بود که طی فرینها بعد از شهادتش با حکومتهای فلم و فساد درگیری داشتند. آن تربت در آنها روحی را زنده می‌کرد؛ روحیه‌ای را که به شهادت این سالار شهیدان ستیز شده بود

من خودم وقتی در برابر قبر عام که هیچ، در برابر آنجا که به یاد شهدا و به ذم قبور شهدا در حرم طیب‌حسین، سلام الله علیه، هست ایستدم، احساسی عجیب در سن زندگانی شده بود، وقتی بر من باکبازان راه حق سلام می‌کردم احساسی خاص داشتم. حسین در این زندگانی آمده و در کنار تربت پاک پیغمبر ایستاده است، در این لحظات او به خدا رو می‌کند. نیایشی دارد: (اللهم هذا قبر نبیک محمد، صلی الله علیه و آله، و آنا بن بنت نبیک، و قد حضرتی من الامر ما قد علمت. اللهم انت احب المعروف و انکر المنکر) خدابا این آرامگاه پیامبرت، این آرامگاه آن بندۀ فداکار توتست. من هم دخترزاده این پیامبر تو هستم. تو خودت می‌دنی در چه شرایطی فرار گرفتم. از وضع و از بحرانی که بدان دچار شده‌ام آگاهی خدایا، من، دخترزاده پیامبرت، با تو تجدید پیمان می‌کنم و اعلام می‌کنم که دوستدار معروفم و در برابر منکر و نایستد موضع‌گیری ناسازشکارانه دارم «حب المعروف و انکر المنکر». وقتی می‌خواهد از مدینه خارج شود، باید چیزه این خروج از همان اول شخص شود، و حسبنامه‌ای می‌نگارد. محمد حفیه بر در ناتنی اش دا وصی خود قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که در مدینه باشد و آن حضرت را از اجرایی که پیش می‌آید منع بطلع کند و خستاً سنبولیتهایی را که امام در مدینه بر دوش داشت - از نظر خانوادگی و از نظر جهات دیگر بر عهده بگیرد. آنوقت وصیت‌نامه می‌نویسد.

در این وصیت‌نامه مطالب زیادی است، هر یک از دیگری جالبتر آن قسمتی که مربوط به بحث امشب ماست این است که امام دلیل خروجش را اعلام می‌کند: او آئی لم اخرج اشرا ولا بطرأ ولا مفسدا ولا ظالمأ، و ائمها خرجت لطلب الاصلاح فی مت جدی، صلوات الله عليه، لاید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر، اعلام می‌کنم من به آنچه حکومت ز من می‌خواست گردن ننهادم، بلکه در پرایور آن خروج کردم؛ قیام کردم، اعلام می‌کنم به یک قیام دست زدم، از مدینه، از چایگاه خودم، چایگاه پدر و مادرم، چایگاه جدم، از خانه آباء و اجدادیم و از سرزمینی که به آن خودارم بیرون می‌روم، اما همکان تووجه داشته باشند، گر من بیرون می‌روم، اگر من تسلیم نشدم، اگر من به بیعت با بزرگین معاویه تن در ندادم، انگیزه من در بین کار اش را بطر نموده، اش ریعنی خودبزدگی‌بینی، ذیر باور نرفتن، مبادا کسی بعداً قیام حینی را این طور تفسیر کند که حسین گفت این پسرک دیگر کیست که آمده و می‌خواهد بر ما فرمانروایی کند، چون تا من هستم نوبت به او نمی‌رسد، تهانی امن از آنها هستم که اگر اسامه فرزند زید بن حارثه، آن علامزاده، را به حق فرمانروایی کنند باید مطیع و فرماتبر او باشم قصه این نیست که بگوییم تا من هستم نوبت به بزرگ نمی‌رسد؛ به عساب اینکه من نسبت به او شرافت و نقدم خانوادگی یا منی دارم قصه ذیر باور نرفتن نیست، (ولا بطرأ)، پنچ چیست؟ چنین نیست که اگر من ذ اینجا رفتم و ذیر باور این بیعت نرفتم، از روی بدخواهی و کیمه‌توزی، یا از روی کم‌ظرفی و بدخواهی باشد، بطر، بدخواهی است رفتن من از روی بدخواهی و ذ روحی کم‌ظرفی و از روی آن نیوده است که من موقع خود را نشناخته باشم، تهانی من همه چیز را شناخته‌ام، مبادا به قیام حینی چنین داغ بطلدها و برجبهای فیمت شکن بزند، (ولا مفسدا ولا ظالمأ)، مبادا قیام من به عنوان قیم یک فرد برضد منیت و نظم تلقی شود، قیام کسی که به پا خواسته و می‌خواهد فساد به پا کند و ذندگی مردم و نظم و آرامشی را که مردم دارند تباہ کند؛ به هم بزند مبادا این جور تفسیر بشود، تهانی من مفسد نیستم، (ولا ظالمأ)، مبادا کسی فکر کند که من می‌خواهم به حق کسی نجاور کنم و برای نجاور به آن حق قیام کرده‌ام و مستاخیری به پا کرده‌ام اما اگر اینها نیست پس برای چیست؟ من اعلام می‌کنم، (انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی)، من خروج کردم و خارج شدم، (هم از مدینه خارج شدم و هم از این نظام خارج شدم) و اعلام مخالفت و مبارزه با این نظام را کردم برای اینکه طلب و خواستار اصلاح در امت اسلامی، مت جدم پیامبر بودم، من علام می‌کنم خواسته من یک چیز بیشتر نیست هر کس هم می‌خواهد با من حرف بزند و مذکره کند، بداند سوچیخ مذکره چیست، (الی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر)، خواسته من یک چیز بیشتر نیست: ترویج معروف و شایسته و پسندیده، جلوگیری از منکر و ناشایست و ناپسند.

«اشهد انک قد ائمت العترة و أئیت الزکاة و آمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر»؛ گواهی ای حسین بن علی که قیامت جز در این راه نبود، این تو بودی که خواستی نمایز به جا و به پا بماند و رابطه بنددهای خدا با خدا باقی بماند، این تو بودی که خواستی با قیامت، اتفاق و پول خود کردن در راه خدا در جامعه

زنده بماند. این تو بودی که با قیامت، به معروف و شایسته فرمان دادی و با منکر و ناشایسته در افتادی.  
«السلام عليك يا ابا عبدالله، و على الارواح التي حلّت بفنائك و آنات برحلتك. عليكم مني سلام الله ابداً ما  
بقيت و بقى الليل و النهار، يا ابا عبدالله.»

دنباله بحتمان را در زمینه شناخت بیشتر معروف و منکر و امر و نهی با استفاده از آیات، به خواست  
خدا فردا شب با شما در میان خواهیم گذاشت.

«ولنکن منکم امة يدعون الى الخبر، يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولنک هم المفلحون»<sup>۱۰</sup>

قرآن جامعه اسلامی و سلمانان را دعوت می کند که است و جامعه‌ای بکارچه و بک‌هدف و دارای بک رهبری به وجود آورند. جامعه‌ی که به خیر دعوت می کند، به معروف فرمان می دهد، با منکر درگیری دارد، فقط چنین جامعه‌ای است که به سعادت می رسد. دنیای ما و عصری که در آن زندگی می کنیم عصری است بس جالب. از یک سو به هم پیوسته و مرتبط با یکدیگر آگاهیهای مستند و روزمره‌ای که امروز شما مردم این شهر از سرزینها و اقوام پیار دور از خودتان، در قاره‌های گونگون دنیا، درید، آگاهیهایی است که قبلاً در اختیار مردم یک شهر درباره احوال مردم شهر دیگر نزدیک به خودشان هم نبود. درست است که وسائل ارتباط جمیعی در دنیای امروز اعم از رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات - بیش از آنچه در راه نشر حقایق به کار ائتمد دروغپراکنی می کنند. درست است که این ابزارهای سودمند بیش از آنچه در اختیار حق اندیشان، حق گویان و حق بیان باشد، در اختیار کسانی است که با تکیه بر قدرتهای ذر و ذره، آن می گویند که خود می خواهند و آن منتشر می کنند که به سود خودشان باشد، ولی با همه این احوال لاقل مردم ذرک و هوشیار از لایلای همان دو و غهای بی شمار می توانند حقایقی را درباره جهان معاصر و مردم زمان و زندگی آنها در گوش و کثار جهان کشف کنند که سابقآ هرگز. حتی برای این هوشمندان، میسر نبود روند شتابان دگرگوییها

دنیای ما دنیایی است که دگرگوییها در آن عجیب سرعت گرفته است. در بخشهای مختلف زندگی بشری می بینید کاهی در هر ده سال ما چه ابه عصری جدید می گذاریم. در بخشن صنایع و فنون و علوم مربوط به طبیعت در این چند دهه اخیر هر ده سالی تقریباً عصری به حساب آمده است ما ناقبل از پانزده سال اخیر در عصر فضا نبودیم و تا قبل از حدود سی سال اخیر در عصر اتم نبودیم؛ تازه با اتم آشنا شده بودیم ما در عصر اتم به شمار نمی آمدیم. عصر اتم تا قبل از شصت سال و پنجاه سال اخیر، عصر وسائل

او تباطع جمعی و امواج، و همچنین به جلوتر برورد، عصر الکترونیت، عصر ماشین بخار این قدر فاصله‌ها نسبت به گذشته کم شده که اگر فاصله‌های عصر حجر قدیم را با عصر حجر جدید مقایسه کنیم، بعد عصر حجر جدید را با عصر آهن و عصر آتش و عصر مس و سفرخ سنجیم، می‌بینیم در آنجا فاصله‌ها چند هزار سال و چند صد سال است، اما پکاره به فرنی می‌رسیم که هر ده پانزده سالی تبدیل می‌شود به یک مقطع جدید از فرهنگ و صنعت و علم. در دگرگونیهای فکری و اجتماعی پژوهی هم عصر ما همین خاصیت را دارد.

من الان فکر می‌کنم در این سی و چند سالی که به صورت بک فردی که می‌خواسته به زندگی پیش‌بینی، از زندگیم گذشت، می‌بینم در هر چند سالی دنیا در زیر سیطره یک نوع تفکر زندگی می‌گردد است. ولی دولت و قدرت و حکمرانی و فرمانروایی و سیطره این ذکر کاهی ده سال هم دوام نیاورد است. کعبه‌های فکری و کعبه‌های آمال سیاسی و اجتماعی در این چند ده سال اخیر چقدر به سرعت تغییر جاده‌انداز! یک روز بلوکی کعبه آسیل بشرمت بود. شاید ده سال و پانزده سال نگذشت که جایش را به جی دیگر و به سویی دیگر داد. باز دیوی پیشید که جایش را به جای سوم داد، و باز امروز بشرمت چهبا در جستجوی کعبه چهارم است عصری با این اوتباخت و به هم پیوستگی بشرمت بر روی کره خاکی، با این آگاهی به هم پیوسته ز گذشته‌اش، با این نلاش در راه آینده‌نگری و آگاهی از آینده‌اش، با این آگاهی نیز فایل ملاحظه و رژیم‌گذاری درباره جهان معاصرش، با این دگرگونی در مظاهر زندگی ر در باطن زندگی‌اش، عصری است بسیار عجیب و جالب یکی از چیزهایی که در عصر ما به راحتی می‌شود درباره‌اش بحث کرد، بحثی است مربوط به این بخش از مبحث معروف و منکر و خیر که امشب به آن رسیدم.

در تفسیر این آیات کریمه که مربوط است به دعوت به خیر؛ امر به معروف و نهی از منکر سوال به اینجا رسید که خیر چیست، معروف چیست، منکر چیست. خیر را از نظر لغت و مفاهیم آن در قرآن قبل از معنی کردیم. گفتم خیر در قرآن به معنی نیکی و نیک می‌بده، به معنی مال هم می‌آید. گفتم بدون شک مظنوی از خیر در این آبه نیکی و نیک است؛ چون قرآن نمی‌خواهد جامعه اسلامی را به این دعوت کند که ای مسلمانان، شما باید امتنی به وجود آورید که همه را دعوت کند به مال و ثروت، پول پرست و ثروت پرست؛ چون نقل کردیم خود قرآن در آیات دیگر انسان را نکوهش می‌کند و می‌گوید: «انَّ الْإِنْسَانَ لَكُوْنُوْدُ وَ أَنَّ عَلَى ذَكَرِ الْشَّهِيدِ وَ أَنَّ لِحَبِّ الْخَيْرِ لِشَدِيدٍ»<sup>(۱۹)</sup>؛ این انسان در برابر خداوند گارش ناسپاس است خودش هم می‌داند. خودش هم می‌داند و گواه این مطلب است که موجودی است که گاهی چنان در زاده ناسپاس قرار می‌گیرد که تا سرتیپ سقوط مطلق بیش می‌رود یکی از آن عواملی که این نسیان را به انحراف می‌کشد این است که «أَنَّهُ لِحَبِّ الْخَيْرِ لِشَدِيدٍ» در دوستی خیر و مال و ثروت سخنگویش و سخنگیر و نتندرو است. وقتی قرآن می‌گوید که آدم در جهت ناسپاسی خداست که سالدوست می‌شود و این را نکوهش می‌کند هرگز نمی‌تواند در این آیه مردم را دعوت کند که هان مسلمانان! امشی شوید که به جمع

حال دعوت کنید، من به سرعت در آن دو سه شب پیش از این بحث گذشتم، چون می‌توانست طبیعه یک بحث جالب باشد که اهمام و اهمیت دادن به اقتصاد در زندگی بشری تا کجا باید باشد. ولی امشب ناچارم به مناسبت بحثمان باز کمی در اثنای بحث برگردم و باز به این نکته اشاره‌ای بخشم

#### معنای «معروف»

پژوهاین روشن است که خبر در این آیه به معنی نیک و نیکی است. اما معروف چیست؟ در لغت عربی داریم «عَرَفَ الشَّيْءَ عَلِيمٌ»، چیز را شناخت یعنی بر آن آگاه شد. داریم: «عَرَفَ بِذَيْنِهِ أَفْرُ»، به گناهش اعتراف کرد. داریم: «عَرَفَهُ جَازَاهُ»، یعنی به او کثیر داد. داریم: «عَرَفَ لِلأَسْرَا» یعنی «صَيْرًا»، در برایر یک کار شکیبا و پایمرد بود. داریم: «عَرَفَ عَلَى الْقَوْمِ»، یعنی «دُبَر امْرَّهُمْ وَ قَامَ بِسَبَاسِهِمْ»، بر قومی عریف بود، یعنی رهبر بود. حالا کلمه معروف از کدام یک از این «عَرَفَهَا»ها گرفته شده است؟ روی موائزین لغوی باید از «عَرَفَ الشَّيْءَ» به معنی «علِيمٌ» گرفته شده باشد. «معروف» یعنی «شناخته شده»، این از نظر لغت

در حد فرقان (عَرَفَ) به معنی شناختن به طور مطلق متکرر به کار رفته است. مشقات این عاده به معنی شناختن مطلق در عوادت زیادی در قرآن آمده است، از جمله در آیه ۱۴۶ از سویه پقره سعی می‌کنم آیاتی را بپارم که قبل از همیگر درباره‌اش بحث کوده‌ایم. (الذین آئیناهم انتکاب بعرفونه کما یعرفون اینها، هم) «آنها که به ایشان کتاب دادیم پیامبر اسلام را می‌شناسند همان طور که پسراشان را می‌شناسند. در اینجا «یعرفون» به معنی اصل شناخت به کار رفته است. سوارد استعمال مشقات این ریشه در معنی اصل شناخت در قرآن بسیار فراوان است. در آیاتی می‌گوید در سیما و چهره آنها کینه و دشمنی و عداوت را می‌شناسی در چیزه و صورت آنها تصمیمات ناپسند و ناصحتول را می‌شناسید، و امثال اینها آید می‌گوید، باید امتنی شوید که دعوت به خیر می‌کنید و به معروف (یعنی به شناخته‌ها) فرمان می‌دهید. یعنی چه «فرمان می‌دهید به شناخته‌ها» ظاهرآ مطلب چندان روشن نیست.

#### معنای «منکر»

به سراغ منکر برویم «نَكَرَ لَامِرْ جَهِلَهُ»، یعنی از کاری بی خبر بود. «نَكَرَ الرَّجُلَ لَمْ يَعْرِفْهُ»، یعنی فلاتنی را نمی‌شناخت. دوستانی که با اصطلاحات ادبیات عرب آشنا هستند معروف و نکره را به یاد دارند معرفه یعنی ذم موجود شناخته شده، نکره یعنی نام چیز شناخته. «أَنْكَرَهُ جَهِلَهُ»، که «منکر» اسم مفعول از اوست. (النَّكَرُ حَقٌّ جَهِلَهُ) منکر شد، یعنی منکر حق و شد. «النَّكَرُ عَلَيْهِ قِيلَ»، عایله و نهی عنده، کار را بر او انکرد کرده یعنی اتفاقه کرد، خودگیری کرد، بر او عصب گرفت، عیجویی کرد. «النَّكَرُ لَا تَرَكَهُ الشَّدِيدُ لِتَوْيِهِ»، «النَّكَرُ» یعنی کار منکر، کار سخت داشت. «النَّكَرُ مَا تَبَسَّ فِي دُخْنِ اللَّهِ سِنْ قُولٍ وَ فَعْلٍ»، منکر یعنی آنچه در آن رضای خدا نیست. سختی، گفتاری، عملی، کفرداری که برخلاف خوشبودی خداست منکر

است، (و خَدْهُ الْمَعْرُوفُ)، و در مقابل آن معروف است. در قرآن منکر به معنای ناپسند مکرر به کار رفته است. همان طور که در آیه‌ای که دیشب تلاوت کردم («ان الله يأمر بالعدل و لاحسان و ينهى عن الفحشاء و المنكر والبغى») منکر در دیده فحشاء، که معنی آن دوشن است (يعنى کار ذات) و در دیده بغي (يعنى ستم و تجاوز) قرار گرفته است. فکر می‌کنم با توجه به آنچه عرض شد رفقاً بتوانند دریابند که منکر به معنی نشناخته به کار می‌رود، اما در مواد بسیار زیاد به معنی ذات و ناپسند و ناشایسته به کار رفته است. و وقتی معروف در مقابل آن بیابد، می‌شود شایسته و پسندیده. خوب، چه متناسبی میان معنی شایسته و پسندیده و معنی نشناخته (که معنی اصلی کلمه است) وجود دارد؟ وقتی معنی اصلی این واژه در لغت «نشناخته شده» است، چطور شده که از شکم این معنی اصلی یک معنی تازه بیرون می‌آید؟ در قرآن مواردی داریم که مسلمان معروف به معنی پسندیده به کار رفته (قولٌ معروف و مخفرةٌ خيرٌ من صدقةٍ يتبعها أذىٰ) (۲۰). سخن معروف و مفترض و گذشت، بهتر است از صدقه‌ای که به دنبالش ذلت و آزار و سنت باشد. آیا اینجا «قولٌ معروف» یعنی سخن نشناخته شده، با سخن پسندیده؟ خوبی روشن است که نظرور سخن پسندیده است. چطور شده است که از معنی (نشناخته شده) به معنی پسندیده منتقل شده‌ایم؟ این مسئله یک نکه دارد و همین نکته است که می‌تواند ذیربنای بحث ما باشد.

ما فهمیدیم که معروف یعنی پسندیده و شایسته، و منکر یعنی ناپسند و ناشایسته. اما خیر و نیکی، پسندیده و شایسته، ناپسند و ناشایسته، بر حسب سلیقه‌ها، بر حسب دیده‌ها، بر حسب طرز فکرها، بر حسب محیط‌ها، بر حسب ستها و آیینه‌های فرق می‌کند. ما معیار و سلاکش چیست؟ (این سوالی است که دیشب در پایان بحث دوستی کرد و به ایشان عرض شد که دنباله بحث امشب در همین زمینه است.)

### نسبی با مطلق بودن خوبی و بدی

آنچه ما می‌خواهیم اشتبه در زمینه محارب پسندیده و ناپسند، خیر و شر، نیکی و بدی، مطرح کنیم، با آنچه در زمینه واژه معروف و انتقال از معنی (نشناخته شده) به معنی پسندیده اشاره کردیم، با هم رابطه محکمی درد برای اینکه این مطلب باز بشود، باید این بحثی را که دوستان ما و دوستان جون ما بیشتر گرفتار آن هستند مطرح کنیم. آن بحث این است: آیا خوب و بد، خوبی و بدی، رشته و زیبایی، امری است نسبی، یا معیارهای فاطع و اصول و مطلق نیز دارد؟ این بحث از آن بحث‌های ذیربنایی مسلکی است. بحث است پدیدار و نمودار بر صفحه تاریخ فرون. بحثی بسیار دیرینه در فلسفه و بخصوص حکمت عملی، و در عین حال، تو در افکار عمومی، ذی‌برگاه این سائل مطرح بوده که آیا خوبی و بدی، پسندیده و ناپسندیده، رشت و زیبا، یک معبار اصول و یک سلسله معیارهای ثابت و مطلق دارد یا نه؟ یعنی آیا جیزی در این گوشه دنیا خوب است و در آن گوشه دنیا بد؟ با یک کاری اینجا ناپسند است و جای دیگر پسندیده است؟ در زمانهای بسیار قدیم، در آن موقع که جنگ بین آراء و عقیده‌ای در گوشه‌ای از دنیا به صورت کاری

بر و نق جریان داشت، عده‌ای گفتند نه آقا، اصلاً معیار اساسی و اصلی برای خوب و بد وجود نداود، بلکه هر کاری را باید بید در هر گوشه‌ای و تزد هر آدمی چگونه است اگر این فرد یا این قوم هل این سوزمین از این کار خوشنان می‌آید و آن را خوب می‌دانند، می‌گوییم خوب است،) خوب است، یعنی برای آنها خوب است، اگر هم آن را بد می‌دانند می‌گوییم بد و تا پسند است؛) بد و تا پسند است، یعنی برای آن خوب است. هیچ وقت حکم مطلق نمی‌کنیم. می‌گوییم هیچ معیاری نبست که بشود با آن گفت فلان کار یا فلان چیز مطلقاً بد است یا خوب است. نتیجه اینکه آدم نیلسوف دانا آدمی است که در شناخت زشت و زیبا یک رأی را معیار قرار ندهد؛ یک قانون را معیار قرار ندهد؛ به دهان مردم و فکر مردم بنگرد و بینند دهان مردم و فکر مردم چه چیزی را خوب می‌دانند. آن وقت بگویید بله، شما درست می‌گویید، همین که شما می‌گویید خوب است، خوب است بعد اگر به جای دیگری رفت و دید دسته دیگری همین کار را بد می‌دانند، بگویید شما هم درست می‌گویید، همین کاری که می‌گویید، واقعاً بد است، پیش آنها که می‌رود، در برابر آن کار چهره باز نشان بدهد؛ پیش اینکه می‌آید، در برابر این کار چهره گرفته نشان بدهد. نان را به نیخ روز پنخورده، مرا جگو باشد و مراج شناس. و چنین آدمی حکیم و داناست و در زندگی بسیار موفق. و اگر همه مردم دنبال این جود تربیت کنیم اصلاً جنگها و اصطلاحات‌ها از میان بر من خیزد و بشریت در صلح کل زندگی می‌کند. اتفاقاً این اصطلاح «صلح کلی» اصطلاح شده است برای همین بیش: با همه چیز بساز زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز. این یک بیانش: هرج و مرج در ارزشیابی اعمال و افعال، عادات و سنتها نداشت هیچ گونه معیار برای شناخت نیک و بد، زشت و زیبا. در آغاز، بسیز زندگی با صلح و صفا با همه کس؛ لاما سرانجام گشاینده راه بشریت به سوی دوزخ می‌پند و بری مطلق.

### نظر اشعاره درباره حسن و فبح

در قرون اولیه اسلام دست‌ای از سفکرین که از دخالت‌های تند و افرطی دست دیگر درباره شناخت خوب و بد از دیدگاه اسلام به سنته آمده بودند، گفتند از نظر ما خوب و بد ذاتی وجود ندارد؛ حسن و فبح ذاتی صحت ندارد. اگر از من که یک نسام و آکاهم و هوشیارم و همه چیز را در حد تواناییم دنبال کرده‌ام تا بهفهم و بدانم، پرسید: «فلان کار بد است یا خوب است؟» می‌گوییم نمی‌دانم، پس خوب و بد را از کجا بشناسیم؟ گفتند خوب و بد یک آدرس بیشتر ندارد. آدرسش این است: بینید خدا چه چیزی را گفت بکن، آن وقت همان می‌شود خوب؛ چه چیزی را گفته نکن، همان می‌شود بد. صرف نظر از بکن نکن خدا خوب و بدشناصی برای بشر هرگز سیر نیست از آنها پرسیدند شما می‌گویید و فتنی خدا فرمان داد فلان کار را بکن، آیا آن وقت ما کشف می‌کنیم که آن کار، کار خوبی است؟ و وتنی فرمان داد نکن، آن وقت می‌گوییم خدا که کار خوب را نمی‌گوید نکن، لابد آن کار بد است که می‌گوید نکن، لذا کشف می‌کنیم کار بدی است؟ گفتند نه بجز، اصلاً این هم نیست. اصلاً وقته خدا گفت بکن، با این فرمان او خوبی در یک

این کار حلول می‌کند. وقتی گفت نکن، با این فرمان او بدی در پیکر من کار حلول می‌کند. نه اینکه ما کشف می‌کنیم. اصلاً کار در علم تکوین و هستی وقتی خوب می‌شود که خدا بگوید آن را تعام بده. اگر خدا همان کار را می‌گفت نکن، آن کار بد می‌شد. پس کارها در ذاتان، در جوهرشان، در ماهیشان، هیچ معیار و ملاکی ندارند که ما بتوانیم باشد و سیله هم کشف کنیم که آیا آن کار خوب است یا بد است. اینها اشعاری‌ها بودند منکران حسن و قبح ذاتی اینها می‌گفتند اصلاً بشر برای شناختن خوب و بد نمی‌تواند عقل و فکرش را به کار بیندازد. چون خوب و بدی وجود ندارد. بشر فقط باید نعم نکرش را به کسر بیندازد تا بفهمد خدا در کجا گفته بکن، ولز این طریق بفهمد که آن چیز به برگت این فرمان که خدا گفته، خوب شده. و بشر باید بفهمد کجا خدا فرمان داده نکن، نا آن وقت بفهمد بدنبال این فرمان این کرد شده است، چون بدون این بکن - نکن‌ها در ذات و جوهر و ماهیت اعمال و افعال و اشیاء، خوب و بد، زشت و زیبا، و حسن و قبح وجود ندارد. در حقیقت اینها چه شدند؟ شدند ذبله‌رو همان هرج و سرجی‌ها. یک نکه لطیفی نقل کنم، در حدود پنجاه شصت سال پیش با شصت - هفتاد سال پیش، در عصر مشروطه، یک عده‌ای از ایرانیهایی که در جوین مشروطت بودند، در خارج از کشور مجله‌ای منتشر می‌کردند به نام مجله کاوه. اینکه گردانندگان این مجله هر کدام چه چهره‌ای بودند، چه چهره‌ای از آب دوآمدند، اول چه بودند، بعد چه شدند، بحث دیگری است و نعلانی خوہیم وارد آن بحث شویم. ولی غریبی از مقالات این مجله (۲۱)، یک بحث جالبی مطرح شده که تایید یک بار دیگر هم به مناسبتی در این جلسات تفسیرمان ف آن باد کرده باشیم آن بحث جالب این است که سی گوید، چطور می‌شود که مامی‌بینیم آدمهای خجلی متدين و خیلی منشرع که کاملاً سعی می‌کنند زندگیشان بر طبق قالبهای شریعت باشند، اگر بی‌دین شدند و به شریعت پشت بازند، آنها را می‌بینند که از آن کثیفترین، رذترین و ناجوانمردترین انسانها او آب در می‌آیند؟ بن یک تجربه است نا بند شریعت دور و بر اوست. ادمی است نسبتاً رویراه که کارهایش روی حساب است؛ اما این بند که پاره شد دیگر هیچ چیز نیست؛ یکباره می‌شود بی‌بند و بار، در حالتی که در میان افراد دیگری که نه به خدا معتقدند، نه به دین معتقدند، نه به پیامبر، نه به فرقان، باز می‌بینیم افرادی هستند که در آنها یک نوع جوانمردیها، لوتی‌منشیها، ادبیات، عاطفه‌ها، هوشیاریها، نظمها، نیکیها را می‌توان سراخ گرفت. آن تحلیل گر به نتیجه نسبتاً قابل ملاحظه‌ای رسیده بود. گفته بود علت این مر این است که این انسان، انسانی است که تا چشم و گوش باز کرده، هر خوب و بدی را که خواسته‌اند به او بگویند، آنها را به دین و خدا بسنه‌اند. پدرش به او گفته بچه جان، این کار را نکن. بچه پرسیده، چرا نکنم بایا؟ به او گفته‌اند برای اینکه خدا از این کار خوش نمی‌آید. بنابراین، این زشت و زیبا و خوب و بد در ذهن او، در مشت او، در شخصیت عملی و رفتاری او، همواره به یک نقطه سپدآ (خدا) متصل بوده است. حالا که این مبدأ او دست او گرفته شد و بی خدا شد، تمام آنها هم به دنبالش می‌رود و دیگر هیچ چیز برایش نمی‌ماند. اما آن انسان بی خدا غیر

از این است؛ چون او اصلاً با به خدا معتقد نبوده، یا اگر هم معتقد بوده به هر حال در تربیت او نقش منحصر به فرد نداشته. چون کاهی هم که به او می‌گفتند بجهه همسایه را اذیت نکن، وقتی می‌پرسید چرا، به او پاسخ می‌داده‌اند چون انسان باید انسان دوست باشد. آدمی را آدبی لازم است، بجهه جان، به این آدم بیچاره کمک کن! چرا کمک کنم؟ چون آدم باید عاطفه داشته باشد. می‌بینی که یک آدم بیچاره ایشجا هست، پاشو کمکش کن. بجهه جان، چرا در اینجا بلند فریاد زدی؟ چرا نزنم؟ آخر این اذیت و آزار دیگران است؛ یک قدری صدایت را آرامش کن. با این معیارها به او یک مقدار بکن - نکن یاد دادند. خوب، حالا هم که او از خدا برپیده است بالاخره هنوز انسان و انسانیت و همسایه و ضعیف و قوی و... را در نظر دارد. بنابراین، می‌بینید که در هر ایر اینها یک نوع بند و بو اخلاقی یا ایش باقی مانده است. دینی که اشعریون درست کردند انصافاً سرنوشت‌ش همان است که این مقاله کاره تحلیل می‌کند. اگر فرار شد ما گفتم اصلاً در دنیا خوب و بدی وجود ندارد و فلان کار خوب است چون خدا فرمان داده، و اگر خدا فرمان نداده بود اصلًا در ذات و جوهر این کار خوبی وجود نداشت... چرا من باید راست بگویم؟ برای اینکه خدا گفته، چرا باید مقدم را به آنها برگزدانم؟ چون خدا گفته، «ان الله يأمركم ان تؤذوا الامانات لى اهلها» (۲۲).

بسیار خوب. آیا اگر خدا نگفته بود، دیگر امانتداری خوب نبود؟ نه خبرنا اگر خدا نگفته بود دیگر خوب نبود. بالآخر از این، اگر خدا گفته بود امانتها را به مردم ندهید اصولاً امانت دادن کار بدی می‌شد و آدم باید خانن می‌شد اگر خدا فرمان خیانت داده بود، خیانت می‌شد خوب، امانت می‌شد بداید شما تعجب نکنید که مگر می‌شود یک عدد اندیشه‌مندان مسلمان به این راه وفت باشند. ولی این نص و صریح است و هیچ جای بحث و توجیه نیست. این بحث می‌باید قرن بوده و آن قدر حلایقی شده که هیچ پرده ایهامی روی آن نیست بله آقا، بله خانم، این آقایان صریح‌آ می‌گویند اصولاً در ذهن یک و بدی به خودی خود وجود ندارد. امانتداری خوب است چون خدا گفته بود خیانت کن، خیانت می‌شد خوب.

خوب، حالا چه سوال می‌کنم: اگر یک کسی «برینی فکری اش این شد، آن کاه که خدا و از دستش گرفتند دیگر چیزی برایش بقی می‌ماند؟ درین حال و باید همان بشود که تویسته، تحلیل گر آن مقاله می‌گفت. باید برای او دیگر هیچ بند و باری بقی نماند. وقتی که از خدا برپیده شد، بشود بدترین خانن، کنیفرین انسان، مرتكب رشت ترین کارها، چون رشتی بری او وجود ندارد رشت آن بود که خدا بگوید؛ زیبا آن بود که خدا بگوید، اما حالا که این دیگر به خدا معتقد نیست نا خدا گفته باشد بنابراین دیگر رشت و زیبایی برایش نمی‌ماند.

با کمال تأسف عده‌ای در جهت تقویت وابستگی انسان مسلمان به کتاب و سنت، در جهت محکم کردن پایگاه حجت و ارزش و سندیت کلام خدا و سنت رسول خدا، به سویی افرطی رفتند که به راستی بری است اسلام می‌توانست بسیار خطروناک باشد. خوشبختانه همواره اندیشه‌مندان بسیار در عالم اسلام، و مخصوصاً مذهب شیعه به عنوان یک مذهب منکری به اهل بیت و حی و آشنازین چهروها به کتاب خدا

وست رسول خدا، آسند جلو اینها استادنده گفتند نه آقا، اشتباه می کنید اشتباها در این عالم زندگی انسانی، در واقعیات زندگی بشری، یک سلسله معیارهای اصلی برای خوب و بد و رشت و زیبا وجود دارد که اگر احلاً دینی هم در کار نبود، وحی هم در کار نبود، بشر هوشیار می توانست پنهاند مقداری از کارها بد است، رشت است، ناپسند است و مقداری دیگر خوب است، ریاست، پسندیده و شایسته است. در عالم بشریت، بشر با همان توان پسری اش قدرت آن را دارد که کارهایی را شایسته و پسندیده بشناسد و کارهایی را شایسته و پسندیده نشناشد. معروف: آنچه بشر با همان هدایت فطری اش به نیکی و شایستگی شناخته، منکر آنچه بشر با همان شناخت فطری اش به شایستگی و پسندیدگی نشناخته. معروف: به شایستگی شناخت شده، منکر به شایستگی و پسندیدگی شناخته شده. پس قبل از آنکه انسان سراغ وحی بروزد، پسند و ناپسندی برایش وجود دارد، شایست و ناشایست برایش وجود دارد، معروف و منکری برایش وجود دارد، خیر و شر و سوئی برایش وجود دارد. چنان تیست که انسان در راه زندگی سنهای وحی هیچ تواند پنهاند پسندیده‌ای را ناپسندی و خیری و شری و زیبی و ذبیحی در کارهایش راه دارد.

بد نیست بدانید که این عقیده و این نظریه و این برداشت و این فلسفه در حقیقت بکی از برداشت‌های اصلی و اصول اساسی اعتقاد به عدل است. به یعنی می گویند عدله، اعم از شیعه و سنتی. سنت طوفنار این ذکر و شیعه، هر در در اینجا یک شناسنامه دارند: عدله. چرا؟ برای اینکه بر طبق آن نظر که احلاً در جهان رشت و زیبا و خوبی و بدی وجود ندارد، باید تمام فرمانهای خدا و بکن - نکن‌هی خدا بی بنا و بی زیربنا و گزارف باشد. خدا هر چه می کند از روی حساب نیست! باید کارهای خدا حساب و کتاب نداشته باشد. آنچه صریحاً می گویند اگر خدا خواست پدر هر کسی را در بیاورد، به هر شکلی که فرض کنید، احلاً از خدا قبیح نیست. این ظلم نیست. درباره خدا احلاً ظلم قبیح معنی ندارد. و اگر خدا خواست به پست‌ترین مردم یاداش بپشت بدهد عیبی ندارد، برای اینکه احلاً وقتی خدا به انسانی و عده بپشت داد ما از آن و عده می فهمیم که او آدم خوبی است، نه اینکه از اینکه آدم خوبی است بفهمیم اهل بپشت است. ما باید شناساییها را از آن سر شروع کنیم، اینها شدند گروهی در برابر اعتقاد به عدل، حالا ملاحظه می کنید که چرا اعتقاد به عدل این قدر در اصول اعتقادی و جهان‌بینی اسلامی از دیدگاه ما شیعه اهمیت دارد اعتقاد به عدل بعنی نقی هرج و مرج فکری در زمینه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی.

بنابراین، این آیه قرآن از همان اول وقتی می خواهد به امت اسلام رنگ و شکل و چهره بدهد، می گویند ای مسلمانها، شما باید امت و جماعتی شوید که در سیمای اندیشه و گفتار و رفتار شما خیر و حمایت از معروف و درگیری یا منکر به یشم همگان باید. یعنی دنیا، بشریت، انسانهای غیرمسلمان، به سیمای جاسده اسلامی نگاه می کنند، جذب شوند و خوشان بیابد؛ خوش آمدنی ناشی از فضلت سالم، انسانهای سالم دنیا - نمی گوییم انسانهای منحرف - وقتی ز دور به سیما و چهره زندگی اجتماعی فرد و

جامعه سلمان نگاه می کنند، بینند به اینچه خوب است، این «هدایت خوب است» و انتار شما کنند، وقتی به موضع گیری شما در بر بر کارهای گوناگون نگاه می کنند، بگویند اینها آمران بالمعروف‌اند؛ حامیان معروف و شایسته و پسندیده‌اند. همان شایسته و پسندیده‌ای که انسانهای غیر سلمان با فطرت سالم خودشان می شناسند. وقتی از دور اخبار شما را می شنوند بگویند به اینچه انسانهایی! و چه جامعه‌ای! فرد و جامعه‌اش اصلًا کار نایسنده را به خود راه نمی دهد، آن را نمی پذیرد. مثل لیسانسی که لکه به خود نمی گیرد در ذاتش، در جوهرش، در تربیتش، در منشش، شیوه‌ای به کار رفته که اصلًا بمنکر و ناشایست و آنچه به شایستگی و پسندیدگی شناخته شود سازش ندارد «ینهی عن المنکر» این است مفاد این آیه

خوب، یک سوال؛ به این ترتیب که شما گفتید و به این ترتیب که الان مآلہ وا مطرح گردید، آیا پژوهیت که باید با هوش خداداد و بینش فطری اش رشت و زیبا و خوب و بد و معروف و منکر را بشناسد و تشخیص دهد و از این راه به میدان زندگی باید، نقش شرع و وحی و کتب و قرآن چه می شود؟ باش به این سوال این است که ما می گوییم «کلما حکم به الشرع، حکم به العقل»؛ اصلًا بین دین و وحی و بین عقل ناسازگاری وجود ندارد هر دو با هم آشنازند. منتهای آن بینش نظری، آن برداشت‌های تحسین بشری، می توانند انسان و امدادی جلو ببرد، به طوری که راه را از بپراهم به صورت کلی باز بشناسد. بعد وقتی اصل راه را بازساخت و م Perfected کلی آن را بازساخت، آنوقت وحی به کمکش می آید و می گوید حالا آنچه‌ای را که آگاهی ت هنوز بدن حد فرسیده که بتوانی ریزه‌کاریها را هم بشناسی به تو کمک می کنم: بین هم یک سلله و پیره‌کاریها، این هم یک سلله بعده‌ای که هنوز توانید بشناسی. یک مقدار ابعاد شناخته شده داریم با بینش فطری و فکری، و یک مقدار بعاد شناخته شده داریم هر دو هم با هم سازگارند و هیچ با هم ناسازگاری ندارند. عقل دان، انسان هوشمند زیرا، هرگز دچار غرور نمی شود به او می گویند آقا، یک مقداری رشت و زیبا را من و تو می فهمم، اما حالا از تو می برم: فلاذ کار چطور است؟ می گویی حقیقت این است که هنوز دو سو زدن مطالعات کافی ندارم،

با یکی از دوستان حاضر که الان در این مجلس ایشان را می بینم. در حدود دو هفته پیش در مدرسه‌ای در جلسه‌ی مشترک با هم بودیم. آنجا بیرامون این مآلہ صحبت شد که آبا اگر انسان نیل پا بعد از غذا آب بخورد خوب است یا بد است. اگر در اثناء غذا مایعات بخورد چطور است؟ بعد از غذا مایعات بخورد چطور است؟ هر کسی نظری را از پوشکی و کتابی نقل کرد. بنده آنچا عرض کردم آبا دوستان موافقت می فرمایید که این بحث را به منخصصین این بحث واگذار کنیم؟ چون حاضران در جلسه هیچ کدام در این دوسته مطالعات تخصصی نداریم و هر کدام از یک کسی (از یک صاحب‌نظر برجسته با نیمیرجسته یا معمولی) مطلبی را نقل می کنیم بدون اینکه بتوانیم در این زمینه یک داوری منخصصانه بگذیم. فکر کردم که بهترین راه حل این است که دوستان را ارجاع دهیم به بهترین و زیبدترین فرد در این دوسته، که خودش یک رشته مطالعه‌انی اموز دنیا است (غذاشناسی و بهداشت تغذیه) و از آنها پتواهیم که با توجه

به مطالعات گوناگون و آرای گوناگون اولاً مطلب را بسوطیر و مفصلتر در اختیار مسولان آن کرد قرار گذشت، و ثابتاً، اگر قرار است نظری را انتخاب کنند از روی حساب و کتاب باشد. به هر حال انتخاب نظر را از عهده خود خارج ندانیم. خوب، نسان موشّار می‌داند که در همن عصر پیشرفت علم کاهی اظهار نظر کردن درباره اینکه آب خوردن قبل از غذا، وسط غذا و بعد از غذا چگونه است کار مشکلی می‌شود. درست است که ما نه بی‌عقلیم و نه از هیچ چیز سر در نمی‌آوریم و نه اعمال و فعال بشری به خودی خود فاقد هرگونه معیار و ملاک بربی شناخت زشت و زیاست که آن آقا می‌گفت، و نه ما عقلِ کلِ همه جیز فهم داریم که بدون استفاده از پرتو وحی هم بتوانیم از همه چیز سر در بیاریم، که این آقا می‌گوید. چرا ما حاضر نیتیم واقعیت را همان طور که هست بشناسیم و پنهانیم؟ نه پر در و نه خواهر، هم عقلت بجا و هم فکرت بجا، آنها را به کار بینداز و هرگز در به کار انداختن عقل ذره‌ای کوچکی و سهل‌انگاری نکن هر چه به جای خود و حی چراغی دوستگو، بروافکن از سینی نوادنی، دوستایی... دشیب آبه را نقل کردم، آبه می‌گوید آنها نوری را که بی‌غمیر اسلام فرستاده شده است دنبال می‌کنند و از آن پیروی می‌کنند. او نبغوا النور الذي أنزل معه و بعد می‌گوید، «ولذک هم المفلحون»(۲۳)؛ پنهانها هستند سعادتمندان. از این طرف هم قرآن می‌گوید بخود و بجا به تو گفته‌اند که اصلًا کارها به خودی خود نه زشت است و نه زیبا، یا زشت آن است که خدا بگوید نکن، و زیبا آن است که خدا بگوید بکن. مطلب عکس این است.

این آیدی را که می‌خوانم کافی است که همه حاضران سجل، اعم از تحصیلکرده و احیاناً تحصیل نکرده روشین بین... چون ما بین تحصیلکرده بودن و روشین بین بودن، عموم و خصوص من و وجه قتل هستیم. اعم از دوستانی که النبی کتبی خونده باشند با نه، همه دوستانی که روشین اند نکر می‌کنم به کمک این آیات بتوانند مسأله را بیابند که قرآن چه می‌گوید. ول همان آبه‌ای را که دشیب هم خوندم برای شما می‌خوتم و بعد آیدی دیگر. آیه ۹۰ از سوره تحل (سوره شانزدهم): «نَ اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ لَا حَرْثٌ وَ إِيمَانُهُ فِي الْقَرْبَىٰ وَ يَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». خدا وقتنی می‌خواهد فرمان بددهد، به عدل و دد به احسان و نیکی فرمان می‌دهد. به اینکه انسان به بستگان و خویشاں برسد. نهی هم که می‌خواهد بکند. نهی می‌کند از فحشاء، کار زشت. منکر (ناشایست و ناپسند). بقی (ظلم و تجاوز و ستم). (یعظکم) «به شما پند می‌دهد لعلکم تذکرون»، بدآن امید که آن بیش فطری در شما بیدار شود و شما به یاد آواز درونی فطری خودتان بیفیدید. پس وقتنی قرآن می‌خواهد بگوید امر خدا از کجا می‌آید، می‌گوید عدل و احسان و وقتنی می‌خواهد بگوید نهی خدا به کدام سو می‌رود، می‌گوید فحشاء و منکر و بقی، اگر این سوها و جهنها برای شتونده بی‌سایقه باشد و شناخته شده نباشد و به خودی خوده تواند هیچ آکاهی از آنها بیدا کند، چطور می‌شود این دا برای او بیان بکنیم؟ ممکن است کسی در ذمیه این آبه چند اگر و سکر از آن اگر و مگرهای شککان - بگوید. ما برای اینکه این اگر و مگرهای ناشی از غرض و مرضهای کثیر

بروی، دست او را می‌گیریم و به سویه اعتراف می‌بریم آنجا آبهای راه به او نشان می‌دهیم که به قول معروف دیگر جیکش در تیاید: آیه ۲۸ از سوره اعتراف امبدوارم لائق این دو آیه اخیر بر ذهن همه شما نقش بینند.  
 «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحْشَةً قَالُوا وَنَجَّدْنَا عَلَيْهَا أَبَاءَتَا وَاللَّهُ أَمْرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَنْتُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ قُلْ أَمْرُ رَبِّيْ بِالْقِسْطِ». اول ترجمه دقیق آیه را بدون هیچ توضیح اضافی بیان می‌کنم؛ چون می‌خواهم همان بینش فطری همه شما اینجا درباره این مسأله داوری کند. وقتی کار زشنی کردند، گفتند ما چنان یافته‌یم که پدرانمان هم همین کار را می‌کردند، و خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. بگو خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد؛ آیا نسبت به خدا چیزی را می‌گویید که از آن اطلاع و علم و آگاهی ندارید. بگو خدای من به قسط و عدل فرمان داده است.

خوب، دوستن یک بار دیگر دوی مضمون آیه اول بینیمید. وقتی مرتكب کار زشنی می‌شدند می‌گفتند پدر نمان را هم با همین کارهای زشت می‌یافته‌یم و خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. بگو خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا این آیه با انکار حسن و قبح عقلی و حسن و قبح ذاتی و آن سبنا که اصله اگر کاری را خدا گفت بکن فوراً می‌شود عوب و اگر همان کار را گفت نکن فوراً می‌شود بد، سازگار است؟ این اشخاص مدعی بودند که خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. اگر اینها دو ادعایشان و است می‌گفتند دیگر نمی‌شود به آنها گفت این کار زشت است. چون کاری است که آنها می‌گویند خدا فرمان آن را داده، پس کار خوبی است. آیا می‌شود بر اساس مبنای غیر عدیله به ایشان گفت «قل انَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»؟ یعنی می‌توان گفت شما دروغ می‌گویید، خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد؟ بله، معلوم می‌شود زشنی در ذات یک کار است که من به او می‌گویم تو عوضی فهمیده‌ای، تو خلاف می‌گویی؛ نمی‌شود که به کار زشت فرمان بدهد، اگر در ذات کارها زشنی نباشد می‌شود این پاسخ را به توجیه آنها داد؛ آنها به نظر من کار زشنی می‌کردند. به ایشان می‌گفتم چرا این کار زشت را می‌کنید، تو عیه می‌کردند. می‌گفتند پدرانمان هم همین کار را می‌کردند؛ گذشتنگان چنین می‌کردند؛ خدا هم همین طور به ما دستور داده. ولی به آنها می‌گوییم خیراً من قاطع می‌گویم خدا هرگز چنین دستوری را نمی‌دهد، چون «انَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ». با این آیه با صراحة دندانشکن می‌فهمیم که قرآن و جهان‌بینی اسلام می‌گوید زشت و زیبا معبارهای اصلی دارد که حتی اگر آمدند بین گوشت گفتند خدا گفته این کار را بکن و واقعاً با آن بینش سالم درباره این کار زشت است، می‌توانی در پاسخ بگویی شما هر که می‌خواهید بانسید، ولی من می‌فهمم که خدا چنین دستوری را نمی‌تواند بدهد و این دستور با مقام علم و حکمت خدا سازگار نیست.

#### درباره جمله‌های شرعی

این همان مطلبی است که ما مکرر دوباره جمله‌های شرعی را می‌گوییم. می‌گوییم ما نمی‌توانیم هضم کنیم و در دنیا هم هیچ آدم سالمی را نا حالاً ندیده‌ایم که بتواند هضم کند که یک کتاب یا یک قانونی

یکوید و با تحریره و یکوید ریاهای گذشته را هم باید پیخت بد و اگر تپخت بد خدا و پیامبر اعلام جنگ کروه بد ر این ندر ساله را سخت پیغیرید، بعد یکوید اگر یک قوطی کبیر است سعیمهاش کردید اشکالی نالود، ما من گریه این نمی شود اما آن را عقل هرچهار کمی ملزود می گردید مگر من شود انسان را عقل شرع را پیغمه‌دید به یکی از مدلوهای همین جهان ممکن است این می‌باشد که من شیوه عدیله هم اثغری مذهب پیدا می‌شود، می‌گوید مگر انسان با اتفاق می‌توان حیز بفهمت<sup>۷</sup> پس می‌فرماید که من عقل بخوبی را و گلایر اراده اخراج ام ام گویند آقا در شناخت احکام عقل را عملکار دخلات داده ام اما مگر چنین چیزی ممکن است؟ خواه قرآن دخالت می‌دهد، این آبه یعنی چه؟ وقتی این آبه می‌گوید اول لعلوا فحشة والرا و چونها علوا ایامنا و آنها افزاها هل ان الاء لا اامر بالتحداوه معلوم می‌شود چیزی هست آنه هر انسان سالم می‌تواند پیغمه‌دید که این کار رشت است و خدا هرگز به کار رشت فرمان نمی‌دهد.

حال آنه این آبه ر فهمه‌ایم ان آبه ول را م دوست می‌دهم «ان لله امر بالعدل والاحسان و بام ذی القریبی و بنهی عن النحو و المتنکر والبغی»<sup>(۲۴)</sup> حالا به دنبال این، می‌توانیم آبه‌ای را که موضوع بحث تفسیرهای ایشان بشناسیم؛ و تکن ممکن آنه بدعون الى الخير يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و اولنک هم المفلحون، باید از نما مسلمانها امت ر جمانتی به وجود آید که دعوت کننده به خیر و بکی هستند، عمد خیر ر یکی که نظر بشریت او را به نیکی می‌ناسد و می‌پذیرد، آنای مگر نظر بشر و بشر ب بیش فطیری اش می‌تواند نیکی را بشناسد؟ تا حدودی بله، درست است که وقتی به جهانی مورسیم کار مشکل، می‌شود، ولی تا حدودی بله، از بامرون بالمعروف، مزک ایها فر و ب این است که عابین معروف و پسندیده‌ها و شرکت‌ها هستند، می‌بردم خیر مسلمان می‌تواند از دور این عصویم را غر سیمای زندگو، آنها ببینند، آقا مگر خیر مسلمانها هم می‌شوند، می‌شود که چه چیز خوب است و چه چیز بد است؟ مگر ته اینکه باید اول مسلمان شوند تا بعد خوب و بد را پیغمه‌ند؟ خیر آقا! مقداری خوب و بد هست که غر همه دنیا خوب و بد است، و زینهود عنِ المتنکر، بد آقا، بالا بروی یا بایین بیایی، وقتی در جامعه‌های اسلامی از دور نگاه کم خود را جهاد و راهی، پیگیر ر هو شیارانه و مدیرانه در راه اذمه عدل و سق نافتد مگر سراغ اسلام نمی‌روند، وقتی در پرتو اسلام کوششی و جوشی در راه اقامه حق و عدل تحقق می‌بادد، به تنها آنها سراغ را و اسلام مانع نیستند، بلکه سردم شود ما هم سراغ جهانی می‌روند که می‌تواند ادعا کند در راه اقامه عدل قدیمی‌های تحقق یافته مؤثر شمر برداشته است، بیخود هم رفقا ناید دور هم نداشند، آقا چه کنم که جوانانهان دیگر، آنها را جوانانهان دیگر، آنها را عدالت و بیشتر «طریق این خواهشان عدل است، عدل در نظر جوان ساختم است، خواه اسلام باند، خواه تیاشد، خواه خدایی باشد، خواه خدایی نباشد او عادی و شنیده عدل است و تو نگو این تعبیه‌تی تو به عدل عاد است، قرآن می‌گوید صحیح است، مگر نمی‌بینی قرآن می‌گوید «ذَلِكَ اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؟ وقتی می‌خواهد خدا را معرفی کنند می‌گویند خدا آن است که فرمان به عدل می‌دهد، مگر نمی‌بینی می‌گوید، قل ای «بن القسط» خدای من آن است که به

قسط فرمان می‌دهد. چرا این گرایش صحیح فطری جوان جاسعه اسلامی و سرزنش اسلامی را تخطیه می‌کنی؟ این گرایش درست است. این گرایش بجاست. بن گرایش همان گرایش خداپسند است. خدا خواسته این جوان دنبال همین پیشنهاد نباشد. تو چرا این راه را جلو او عیانندی؟ این راه می‌تواند او را به خدا برساند؛ چون: «نَّ اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ چون: «أَمْرُ رَبِّيٍّ بِالْفَطْطَرِ». تو و من، من و تو و دگران، ببینیم چه کوتاهی کردیدم و عیانکنیم که آدرس خدا از آدرس عدل جدا شده است. این جفای من است، این جفای توست. این گفایه هاست که این دو آدرس را از هم جدا کردیدم. والا آن جوان با پیشنهاد فطری اتن درست نمی‌رود؟ من از شما می‌پرسم. من بیخوده نظر قاطع دارم. درست داشتم بن نظر قاطع را نگویم، ما ذ روی طبع گفتیم. اما از شما نظر می‌خواهم آیا آن جوان اشتباه می‌رود؟ اگر دل و روح او به سوی عدل پرواز کند او را تخطیه می‌کنی؟ این گرایش را گرایش غیر خدایی می‌شناسی؟ پس قرآن چه می‌گوید؟ پس فطرت چه می‌گوید؟ پس عقل چه می‌گوید؟ بین چه کسی تجاوزگر است. بین چه کسی ره انحرافی می‌رود؛ این می‌خواهد از مسیر عدل به خدا برسد با تو رهی که آمدیدم عدل و خدا را از هم جدا کردیدم؟ انسان خدایی باشد اما رئیس الفلمه هم باشد! کدامان اشتباه کردیدم؟ اگر می‌بینید حسین بن علی، سلام لله عليه، چهره‌ای است که مسلمان و غیر مسلمان او را درست دارند. اگر می‌بینید امام و پیشوای مایه اقتدارمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهره‌ای است که مسلمان و غیر مسلمان او را درست دارند... آن نویسنده تقریباً یک فرن پیش انگلیسی او را در ردیف فهرمانان بزرگ جهان می‌ستید. آن نویسنده مسیحی لبنانی زندگی او، روش او و سنت او را موضوع کتاب پر جنجالش، الامام علی صوت العدالة الانسانیه می‌کند. اگر اینها را می‌بینید فوراً نگویید یا باب، این مسیحی را چه که دربره علی چیز بنویسد. تو اشتباه می‌کنی! تو اشتباه می‌کنی! تو نمی‌خواهی علی را در دوشنایی عدل بشناسی و بشناسانی، تو به تاریکی علی را دیده‌ای. تو می‌خواهی فقط علی را در چهره یک مقدار کرامات و کارهای فوق العاده هم بشناسی و هم بشناسانی تو اشتباه می‌کنی. تو می‌خواهی بشریت را در بر تو اعتناد به کرامات و کارهای فوق العاده محفوظ. آن برای خودش حدی دارد، قانونمندی دارد، حسابی دارد، کتابی درد. هر کس قرآن خوانده می‌داند و مطمئن است که قرآن رویداد معجزه‌آسرا در تاریخ هستی با حرارت بیان می‌کند. وقتی فردا شد این معجزه و کرامات به دست عیسی علیه السلام باشد، چرا به دست پیغمبر نباشد؟ چرا حتی به دست علی نباشد؟ این مسئله‌ای نیست اما این شتباه است که تو می‌خواهی بشریت را صرف‌آز این ره به سوی خدا بیاوری. این کار تو اشتباه است. بین قرآن می‌خواهد بشریت را از کدام راه به سوی خدا و به سوی آین خدا بیاورد. می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَمُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»، فکر می‌کنی این راه، راه سودمندی برای دعوت به سوی خدا و راه خدا و کتاب خدا و دین خدا و پیامبر خدا و امام خدا نیست؟ هست! نشانه بودنش اینکه سری را به درون بربد؛ درون خانه‌ات، درون

کاشانات، درون سجدهت، درون شهرت، درون سرزمین اسلامت - و بنگرید و بسته دلها به کدام سو گرایید و می‌گراید.

حسن، علیه السلام، محبوب و دوست‌داشتنی است؛ نه فقط برای سلمان شیعه، بلکه همچنین برای سلمان شیعی حق‌دوست. شما دوستان می‌دانید که کشور مصر یک کشور شیعی نیست. قاهره هم یک شهر شیعی تبست. اما واسطه‌الحسین و مسجد رأس‌الحسین در آنجا یک پایگاه بر جسمه است. چون نام حسین برای همان مسلمان غیر شیعی هم پرکشش است. برای اینکه در قیام حسین بن علی و بروسی آثار این قیام، حسین را در چهره‌ای شناخته که دل و فطرت هر انسان سالم به او علاقه‌مند می‌شود و فنی معلوم می‌شود که باید حسین و حبیبان که بپرایون او هستند به شهدتی پر افتخار و آورند، امام علیه السلام با پاروان وفاداوش سخن می‌گویند درون پاک و احساسات پاک درونی اش را این طور بیان می‌کند «الله قد نزل بنا من لامر ما قد تروا و ان الذیا قد تغيرت و تذكرت و أذیر معروفة‌هاد. دوستان می‌بینند که ارضاع و احوال چگونه است ما نقشه‌ای را دنبال می‌کرده‌یم، به سوی دامی می‌رفتیم، روزی اسوان و انصار و بواتی حساب می‌گردیم، روی گروههای فراوان پر نیرویی که از عدلت خواهی و حق طلبی ما حمایت می‌کردند حساب می‌گردیم، حالا می‌بینیم همان دعوت کنندگان ما به ووی ما شمشیر کشیده‌اند.» آما ترون ان الحق لا يعملي به و ان الباطل لا ينتهي عنه ليغرب المؤمن في لقاء ربه؛ فاني لا رى الموت الا السعادة والنجدة مع الظالمين الا برما، آیا شما نمی‌بینید که دیگر کسی به حق گوش نمی‌دهد و به آن عننا و عمل نمی‌کند؟ آیا نمی‌بینید بطریق باطل چنان است که هیچ کس از باطل جلوگیری نمی‌کند و با باطل دوگیری نداود؟ اما من که حسین هستم باید اعلام کنم که عرب را جز سعادت و خوشبختی و زندگی، و همیزی‌یعنی با این ستمگران و تجاوزگران به حق و اجز نرم و مابه دلتنگی نمی‌بایم. همه کسانی که با این سخنان گوش می‌دهند احساس می‌کنند که مرگی پر اشتعار، مرگی دوست‌داشتنی، شهادتی دلپذیر در انتظار آنهاست. و امروز همه کسانی که در دنیا برای اقامه حق و عدل نلاش می‌کنند و همه آنها بی‌کیفیت در راه اقامه حق و عدل جانبازی می‌کنند احساس می‌کنند که با این چهره بر جسمه دودمان پیغمبر، با این امام و پیشوای بزرگ اسلام، پیوندی نگستنی دارند.

دوستی دارم که پاکستانی است. می‌گفت در پاکستان که ترکیبی است از مسلمانان شیعه و غیر شیعه و اقلیتی غیر سلمان هم کم و بیش در آن هست، و یا در بخش مسلمان نشین هندوستان که مسلمان و غیر مسلمان بیشتر به هم آمیخته‌اند، ما احساس می‌کنیم عاشورا فقط روز ما شعبان حسین دوست نیست؛ روز خیلی‌های دیگر هم هست. همچنان که احساس می‌کنیم عاشورا برای خبلی از کسانی که خود را شیعه می‌شمرند روز واقعی نیست. عاشورا روز واقعی تاریخی خاطره‌انگیز همه مردمی است که حسین را در راه حق و عدل آماده شهادت و جانبازی‌اند. به همین دلیل است که نام حسین، پاد حضرتش، ترمت پاک حضورش، می‌توانسته و می‌تواند شعاری زنده و جاوید بری هر مرد و زنی باشد که با آوای نظرنش

خواستار و دوستدار عدل و احسان و ناسازشگر با فحشاء و منکر و بغی است. بشارت بر چنین مردها و زنها و انسانها! اینها می‌توانند از همین راه به خدا برسند. می‌توانند از همین راه به مردان خدا پیوندند، اما به یک شرط؛ به شرط اینکه این عدل‌خواهی و دادخواهی و معروف‌خواهیشان از روی خودخواهی یا طبقه‌خواهی نباشد. چون انسان به خدا پیوسته، هم از خود درآمده و هم از طبقه او انسانی است متعلق به جامعه بندگان خدا؛ جامعه انسانها. او دیگر در حصار خود و حصار طبقه زندانی نمی‌شود.

## جله پنجم

«ولشکن منکم امة یدعوون لى الخبر ر یأمرؤن بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولشک هم المفلحون».  
برای اینک این بحث ما، همان طور که حق موضوع است، شایسته است طوری هدایت شود که  
برداشت روشنتری از تعلیم قرآن کریم در زمینه این رکن بزرگ و پایه پرارج از نظم عقدتی و عملی اسلام  
به دستهان بیابد، مناسب دیدم اشب مطالبی را که تا اینجا گفته‌ایم جمع‌بندی کنم. این جمع‌بندی را  
بادداشت و تنظیم کردم و عیناً برای طلاع و آگاهی و یادآوری دوستان عزیز می‌خواهم تا اجنبان به صورت  
یک جمع‌بندی منظم در حافظه‌ها و بالاخص در نوارها بماند و در آینده اگر توقیقی نصیب شد متنی اداسه  
بحث برای خودم یا برای دوستان پژوهشگر دیگر باشد.

خلاصه بحث تا اینجا این شد که ما در عصر تزلزل سریع ارزشها به سر می‌بریم؛ تزلزل و دگرگونی  
در ارزش‌های علمی و فنی، در ارزش‌های فکری و در ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و انسانی. ولی آبا این  
بدان معناست که اصولاً هیچ ارزش اصلی چه در ذمینه علم و طبیعت‌شناسی و چه در ذمینه مسائل  
اجتماعی و اخلاقی و انسان‌شناسی در دست نیست که از این تزلزلها و دگرگونیها به دور باشد<sup>7</sup> از آنجا که  
میدان و زمینه بحث ما ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و انسانی است، سوال دارد این باره تکرار می‌کنم: آبا  
در این دایره، ارزش‌های ثابت و اصلی که همه وقت و همه جا و در هر نظام و برای هر کس روزشمند باشد  
وجود دارد یا نه<sup>8</sup> برخی از مکتبهای فکری به این نظر گراییده‌اند که چنین ارزش‌هایی با این مختصات وجود  
نداشته‌اند. از نظر آنان همه ارزش‌های انسانی و اخلاقی و اجتماعی نسبی و به عبارت دیگر من درآورده‌اند و  
فرآورده عادتها، قراردادها و ستها هستند. عادتها و قراردادها و ستها نیز عولود شرایط طبیعی محیط‌ها با  
نظمات اجتماعی و روابط اقتصادی و مانند اینهاست. بنابراین، با دگرگونی و تغییر و تطور و تحول در این  
شرایط، این قراردادها و ستها ناشی از آنها و ارزش‌های به دست آمده از آنها خود به خود از اعتبار و  
ارزش دیرین می‌افتد و در معرض دگرگونی و بی‌ثباتی قرار دارند.- این یک گروه و یک گرایش.

برخی دیگر از مکتبها این نظر را نمی‌پذیرند. آنها می‌گویند در میدان مسائل مربوط به انسان و زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان، ارزشهایی هم وجود دارند که ثابت و اصلی‌اند. این ارزشها در حقیقت باید ذمینه ثابت در همه نظامها به شمار و قدر. بنابراین، هرج و مرچ، می‌نظمی، می‌باشی، می‌بمانی و می‌ثباتی در زمینه رژیشهای انسانی و اخلاقی و اجتماعی نیست.

### نظر اشعاره و معتزله درباره حسن و فیح

در بحث دیشب این نکته را بادآور شدم که همین دو نظر و دو گرایش به شکلی دیگر به مکتبهای دینی و سدهاب و آری سدهی هم راه یافته؛ چه در میان مسلمین و چه در میان پیروان ادیان دیگر. کانی شیه نظر نخستین را دروند و گروهی شیه نظر دوم را، با به شیوه‌ای دیگر و در شکلی دیگر، در این مکتبها ساخته به این صورت مطرح است. آیا حسن و فیحها، رشتیها و زیبایها، خوب و بد، خیر و شر، معروف و مسخرها اصلی دارند با صرفاً تابع داده خدایند؟ بکار، بک رفتار، بک خلق و خو، دو یک شرایط معین می‌توانند هم خوب باشد هم بد، هم رشت و هم زیب، هم حسن و هم فیح، هم خیر و هم شر؛ نا خدا چه فرموده باشد. اگر خدا بدان فرمان داده باشد با فرمان او همان کار خوب می‌شود، و اگر خدا از آن نهی کرده باشد با نهی او همان کار در همان شرایط بد می‌شود. و گرنه هیچ کاری نیست که در ذات خود، صرفنظر و فرمان خدا، زشنی و زیبایی داشته باشد. این نظری است که به اشعاره نسبت داده می‌شود. نظری که بر طبق آن بحث از عدل و ظلم درباره خدا معنی تحویل داشت. دو مقابل اینها گروهی دیگر (اعلیه) اعم از معتزله اهل سنت و شیعه امامیه، می‌گویند حسن و فیح، زشنی و زیبایی معیارهای اصلی و ثابتی دارد که خدای حکیم جز آنها را اراده نکنند؛ جز بدانچه خود به خود و بالذات خوب و حسن و پسندیده است فرمان ندهد، و جز از آنچه عود به خود بد و رشت و ناپسند و زیان‌آور است نهی نکند. بین حسن و فیحها در حقیقت اساس و زیربنی امر و نهی خدا هستند، نه ناشی و روینا، (ناشی از امر و نهی او). این نظر عدیله است.

امشب مطلبی را که دیشب به شکل اشاره کنم، به صراحت اضافه می‌کنم. گامی همین مطلب به صورتی دیگر مطرح می‌شود. گروهی می‌گویند درست است که حسن و فیح ذاتی است؛ درست است که در ذات اشیاء معیارهای وجود دارد که بر اساس همان معیارها می‌توان اعمال و افعال را به دو گروه پسند و ناپسند تقسیم کرد، ولی عقل بشر به طور کلی توانایی هیچ درجه از شناخت چنین حسن و فیحی را ندارد. بشر برای شناخت این حسن و فیح باید در انتظار پشتیبانی که فرمان وحی چه می‌گوید، و گرنه خود به شناخت چنین معیارها کمترین راهی ندارد. نتیجه عملی این نظر با نظر اشعاره تقریباً بکی است. نتیجه این می‌شود که بدون کاهی بر امر و نهی خدا دوباره هیچ چز نمی‌توان نظر داد که خوب است یا بد. دیشب در پایان به این نتیجه رسیدیم که موضع گیری قوآن در این زمینه روشن است. قوآن می‌گوید، اولاً در ذات

اعمال و افعال حسن و قبح نهاده شده، کارهایی هست که با توجه به ذاتش حسن است، پسندیده است، خوب است، و کارهایی هست که با توجه به ذات و آثار طبیعی اش ناپسند است، تبیح است، زشت است. علاوه بر این، قرآن با صراحة از آن خوبیها با کلمه معروف باد می‌کند، یعنی خوبیهایی که قابل شناخت‌اند نه تنها قابل شناخت‌اند، بلکه همه‌کس شناساند: خوبیهای نشاندار و همه‌کس شناس. و از آن تبیحها و زشتها با عنوان منکر باد می‌کند، یعنی بدیهای نشاندار و همه‌کس شناس قرآن پایه مطلب دایش از هر چیز روی معروف و منکر می‌گذارد. پس این، تبیحه تهابی این شد که در حقیقت معنای معروف همان خوبیهای شناخته شده همه‌کس شناس نشاندار است. منکر چیست؟ بدیهای شناخته شده همه‌کس شناس نشاندار. معروف؛ آنجه به خوبی شناخته شده و سورد قبول است؛ منکر؛ آنجه بورد انکار است، معروف و مردود. نداشتنکر در این اصطلاح با دیشه «آنکره»، یعنی او دانقی و ود کرد، از همه دیشه‌های دیگر نزدیکتر و مناسیب‌تر است.

به این ترتیب فکر می‌کنم ما بخش اول از بحث جدید و مقطع جدید بحث را که شناخت معروف و منکر است به نتیجه روشنی رسانده باشیم. قرآن با صراحة می‌گوید بشریت باید به کمک شناخت روشن انکارناپذیری که از همین خوبیهای نشاندار و بدیهای نشاندار دارد، حق و واه حق و اسلام و آیین داشتن را پشاند.

بار دیگر تکرار می‌کنم: راه روشن اسلام‌شناسی چیست؟ یکی از روشنترین راههای شناخت اسلام داشتن؛ آیین حق، اسلام خدا این است که جستجوگریات را با سعادت‌های همه‌کس شناسی آغاز کی که از زشت و زیبا و نیک و بد داری. آن وقت کدام آیین، آیین خدادست؟ آیینی که در آن آیین از معروف (خوبیهای شناخته شده نشاندار) حمایت می‌شود و از منکر (بدیهای مردود و مطرود) نکویش و با آنها مبارزه می‌شود. دوستان جوانا بخصوص در این سخن روی سخن بیش از همه با شمامت این گونه شناخت اسلام و شناخت راه حق چگونه شناختی است؟ با آرای فطرت شما هم‌آواست با ناسازگار و ناهم‌آواست. آنجه من دیشب روی آن تکیه داشتم همین بود. ما چرا این قدر نسبت به این راه طبیعی دعوت به حق و دعوت به خدا و دعوت به راه مستقیم و راه راست خدا و صراط مستقیم الهی می‌اعتنیم کردیم و می‌کنیم؟ دیشب تکیه داشتم روی آین بحث که چرا باید در تقویت گرایش انسانها به سوی خدا و راه خدا و آیین خدا و کتاب خدا و پیامبر خدا و پیشوای خدا، از این راه و از این گرایش فطری انسانهای سالم به سوی خوبیها، نیکیهای همه‌کس شناس، و نظر و بیزاری آنها از زشتیها و بدیهای منکرها، ناپسندی‌های همه‌کس شناس استفاده نشود. برای ثبات این مطلب در قرآن آیات فراوانی هست. در میان این آیات آیه ۲۸ سوره اعراف (سوره هفتم) بسی گویا بوده؛ گویا و روشن. او اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و اللہ أعلم بها. قل اَنَّ اللّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، کار زشت می‌کنند. می‌گوییم «چرا می‌کنید؟» می‌گویند ولاست دیریشه است. برای پاسداری از سنتها. ثانیاً، خدا به ما

گفته همین کار را بکنید، برای توجیه کارشان هم به قدرت و سنت بودن آن استناد می‌کردند و هم مدعی آن بودند که فرمان خدا همین است. قرآن می‌خواهد این ادعا را رد کند. لذا یک قانونمندی به دست می‌دهد و می‌گوید، بگو صلاحت خدا هرگز به کار نداشت زیرا نباید فرمان نمی‌دهد. یعنی برای شناخت اینکه خدا به چیزی فرمان داده یا نه، دقت کن بین آن کار پستبدده است یا نایستد است. از راه شناخت نایستدی می‌توانی بهفهمی که اگر هزار عالم برجسته هم آمدند گفتند خدا این جزو فرمان داده، اشتباه می‌کنند؛ چون «الله لا يأمر بالفحشاء، ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ايتاء ذي القربى و ينهى عن الفحشاء والممنكر ولبغى» این یک قانونمندی است. یک قانونمندی ارزنده، به این ترتیب از نظر اسلام یک سلسله کارها، رفتارها، خصلتها، قانونها و نظامها، معروف است؛ یعنی شایسته و نیک و پستبدده همه‌کس شناس و شناخته شده به خوبی‌اند، و یک سلسله از کارها، خصلتها، خوبیها، ختنها، قانونها، نظامهای دیگر منکرند؛ یعنی رد شده، نکار شده، مردوده، مردوده شاندار شناخته شده و همه‌کس شناس هستند. اساس این آیه کریمه‌ای که بحث اسر به معروف و نیهی و منکر در فرآن با آن آغاز شد این است که «ولیکن سکتم ائمه يدھون الى الخبر و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنکر». فرد مسلمان و جامعه اسلامی و امت اسلام باید هواهاران معروف و تشوبیق‌کنندگان بدان، و مخالفان منکر و بازدروندگان از آن باشند. چنین فرد و چنین جامعه و امتی، خود به خود در دنیا و در علم پژوهی برای افراد و نکهای جستجوگر و برای توده‌های خلق در سراسر گیتی، الگو، نمونه و سرمشق می‌شوند. (و كذلك جعلناکم امة و سلطاناً لتكونوا شهداء على الناس و يکون الرسول عليكم شهيداً) (۲۵) یا میر سرمشتی اصلی و مثل اعلایی فضیلت برای این است ات، و این افراد و این امت، نمونه عمومی و خلتفی آن، و جامعه‌اش جامعه نمونه آن برای همه و فرد و جامعه اسلامی تا به این پایه ترسد به جایگاه اصلی‌اش در تاریخ پژوهیت فرمیده است. این خلاصه و جمع‌بندی بحث‌هایی که تا اینجا داشتم، مبدولارم با این جمع‌بندی که تنظیم کرده بودم اگر تقطه ایهامی در بحث‌های گذشته وجود داشته بپطراف شده باشد. اما ادامه بحث آنچه امشب می‌خواهم درباره‌اش بحث کنم این است که تا اینجا علی‌از کلیات را گفتم؛ اینک رفقا نمونه می‌خواهند. بعضی می‌گویند مقداری ز این نمونه‌های ارزش‌هایی نیک همه‌کس شناس عمومی ثابت خرج ز قاتیون نطور را برای م بگو. مقداری هم نمونه‌هایی از زنده‌های خارج از این قانون را بگو. نمونه خیلی زیاد دارم. نه اینکه من درم، اسلام دارد. من به عنوان زبانی لکن و نارسا از اسلام روش‌نگر، نمونه‌هایی دارم

#### موارد ثابت معروف و منکر

امشب می‌خواهم مقداری روی این نمونه بحث فشرده کنم. بدیهی است که هر نمونه‌ای خود موضوع سخنی است اول مقداری از خلقات فردی مثال بزنم و از شما داوری بخواهم که آیا این خلقتی که در اینجا به عنوان مثال عرض ساخته شده قویان تحول و تطور نداشته باشد. داوری را از خواهern و برادران گرامی که هستند می‌خواهم، و نیز از آنها که بعداً به این بحث گوش می‌کنند.

آیا بخل و خودپایی و خودنگری، وجود و گذشت و اثمار و ذکرزنگری و ذکرتووازی، دو خوی و عصلت هست یا نیست؟ نوهدید نیست که اینها ز عصلتهای آدم است و آدمها را ازین نظر می‌شود به دو گروه تقسیم کنیم آدم بخل حواسش فقط جمع خودش است، آدم جوان بخشنده بثارکننده ذکرتوواز بر عکس اوست.

سؤال اول: از دید شما که در این نظام زندگی می‌کنید، اگر خودتووازی (اینکه انسان فقط به ذکر خودش پاسد) و ذکرتووازی (اینکه به فکر انسانهای دیگر باشد) را با هم مقایسه کنید، کدام داخل معروف است و کدام داخل منکر؟ می‌فرمایید ذکرتووازی داخل منکر است و خودتووازی داخل معروف است؟ یا اینکه می‌فرمایید «نمی‌دانم، شک دارم، باید یک مقدار مطالعات فلسفی عمیق در این باره پکنم تا جواب بدهم؟» آیا اینها، لاقل برای شما، و آن ذات و زیبایی‌های نشاندار نیست؟ برای شما که در این نظام هستید، زده‌بندی در مورد این دو عصلت و دو خوی و دو حالت انسانی آسان است یا مشکل؟ فلسفه‌ای، مطالعات دقیقی، تحلیلهای چنین و چنانی سوره احتیاج است یا اینها جزو امور همه‌کس شناس است؟ همه‌کس شناس است.

اجازه بدهید به سراغ دیگران برویم، می‌گویند این احلاطها جزو احلاطهای مولود نظامهای فنود لیسم با کابینالیسم است. اشکانی نداده‌ها از این جامعه نیمه‌فنودال نیمه‌کابینالیست خودمان در می‌آیم و سراغ جامعه‌ای می‌رویم که از این آنها عبور کرده باشد. به یک جامعه سوسیالیستی می‌رویم فردی که اهرار در شوروی زندگی می‌کند، در همین ازبکستان همسایه زندگی می‌کند، در نظام سوسیالیست زندگی می‌کند، یک آدم است، در نظام سرمایه‌داری نیست، کار می‌کند ر یک مقدار دستمزد و بازده کار برای اداره زندگی خودش و احیاناً زن و بچه‌اش به از می‌دهند، بیش از این هم چیزی بگیر نمی‌آورد. بسیار خوب، این آقا با همان دستمزدش مقداری خوارکی خوشمزه می‌گیرد و به خانه می‌آورد. مظلوم از خوارکی خوشمزه کالاهای گران‌قیمت سرمایه‌داری نیست، همین نان تازه و پنیر را می‌گوییم. جای دوستان عالی، در روستایی در بلغارستان ما نان تازه و پنیر خیلی خوشمزه‌ای خورده‌یم که هنوز من و بچه‌ها همیشه آن را به یاد می‌آوریم. فرض کنید که آن فرد مفروض نان تازه و پنیر می‌خرد و به خانه می‌آورد. یکی از بسگان نزدیکش که عضو عائده نیست - مثل خواهر او - در می‌زند و به داخل می‌آید، این سرمه فوراً می‌گوید بچه‌ها، نان و پنیر را پنهان کنید. در همین ده مرد دیگری که همکار آن اولی است را از همان کرگاه کشادرزی با صنعتی آسده، با همان مزد، همان نان و پنیر را خریده و به خانه آورده، خواهر او هم در می‌زند و به داخل می‌آید، اما او می‌گوید، به‌خواهتم خویش آمدی، صفا آورده، بنشین تا این نان و پنیر را با هم بخوردیم، آما شما در سرمه اینکه از این دو کار این دو نان سوسیالیست در یک ده و در یک شرایط، کدام معروف و منکر است نزدید می‌کنید؟ شک دارید که کار اولی منکر و ذات و تاپسند و نامطبوع و اشمند از آور و تنفس آور است و کار این دو می‌نشاط‌آور، دوشن و دوشنابی بخشن است؟ دو این شک دوهد؟ این فلسفه می‌خواهد؟ مطالعات نیشنی می‌خواهد؟ بحثی در آن هست؟ خوب، حالا از وروی به چین

سی و سیم، فرض کنیم دو چیز هم یک چنین حادثه‌ای پیش می‌آید و دو نفر کارگر چنین کاوی کنند. آنچه حکم می‌کنید؟ به جنگلهای آمازون و به میان جامعه انسانهای اولیه قبل از مالکیت - می‌رویم. (البته اگر انسان قبل از مالکیت دو تاریخ وجود داشته باشد) انسانی که هنوز جایگزین نشده، از جنگل می‌آید و خوراکش را با خود می‌آورد؛ یا از بیابان می‌آید و شکارش را همراه خود می‌آورد؛ هنوز هم به زراعت و مالکیت ترسیده. آدمی او چندگل آمده، مقداری خورکی با خود آورده، در همان جنگل با در بیابان هم یک مرغ شکار کرده، می‌خواهد خودش به تنها بی پای خانواده... چون آدم قبل از خانواده معنا ندارد؛ آدم با خانواده قریب است. به هر حال، اگر نگوییم خانواده می‌گوییم تولید مثل. این آدم خودش تنهاست یا با همایش (همه نمی‌گوییم که جاوت بشود) چون از انسان قبل از این تمدن بحث می‌کنیم)، یا با بجداش نشست که آدم کرسته‌ای از داه می‌رسد، صاحب غذا فوراً یک سنگ (چون چیزی جز سنگ ندارد؛ او نیمه وحشی است)، روی غذا می‌گذارد تا آن فرد بیند. کس دیگری را فرض کند که او هم همراهی همان فرد است و از همان جنگل است و همان خوراکی را دارد. آدمی عبور می‌کند، او می‌گوید بیا بشنین این غذا را با هم بخوریم. اگر هنوز هم لغت ندارد و انسان قبل از کلمات و لغت است، سری تکان می‌دهد با دستی نشان می‌دهد به نشانه تعارف: بسم الله بفرماید در مقابله این دو عمل این دو نسان نیمه وحشی اگر شما بخواهید رده‌بندی کنید متظر تعیین نظام می‌مانید؟ آبا می‌پرسید این کار در چه نظامی انجام گرفته است؟ آبا می‌گویید اگر در نظام کاپیتالیستی انجام گرفته باشد مشمول این حکم است، اگر در نظام سوسیالیستی مشمول آن حکم، اگر در نظام کمونیستی مشمول حکم سوم و اگر انسان قبل از تاریخ است اصلاً در برخه حکم‌شش تردید دارم و الاخوتو ینکه سکوت کنم؟ آبا اینچنین است؟ یا اینکه بینها روشن است و رده‌بندی کار نسان براساس این معبار دو انتظه نظام و سجط طبیعی و اجتماعی و این حرفاهاست؟ ایند، بخشش، بخشندگی، دگرنوازی، هر جا باشد، در هر نظام باشد، از هر کس باشد، پستدیده است. فطرت انسان آن را می‌پسندد در خود فروختن، فقط به خود اندیشیدن، از دگران بی خبر ماندن و در خود مستقر و متمنکر شدن، از هر کس در هر نظام باشد کاری نایند است.

برداشت من این است که خوب شناختن جوده و بخشش و ایند، و ذشت شناختن بخل و خودنوازی و در خود فروختن و بی خبری از دگران، ز آن ارزشهای ثابت است؛ از آن معیارهای ثابت است؛ دستخوش دگرگونیهای نظامها و یکنیت بزار تولید و تسبیم تروت و امثال اینها نیست، بلکه به عکس است؛ ما وقتی می‌خواهیم نظامها را بشناسیم، آن نظامی را که بیشتر انسان دارای اینار می‌سازد می‌گوییم نظام خوبی است، و آن نظامی را که انسان در خود فروخته می‌اعتنای به انسانهای دیگر بار می‌آورد، می‌گوییم نظام نسانی نیست. مطلب عکس است. ما در سبک و سئگین کردن نظامها این معبار را به کار می‌بریم نه در سبک سئگین کردن این معبار، نظامها را امتحان می‌نماییم؟ دید من این است، دوستان می‌توانند خودشان داروی کنند

نمونه دیگر؛ رشک و حسد در برابر سهر و گشاده‌نظری و سعد حسد، تیگ‌نظری در برابر نظر بلند و باز داشتن. چه عرفی است که اینها مربوط به نظام سرمایه‌داری است؟ صلاً من از نظام سرمایه‌داری بیرون می‌آمیم و مطلع آن نظام نمی‌شوم. چون سکرر به رفقا گفته‌ام، اتفاقاً من از نظامهای عادکسبی هرگز و هرگز، حتی یک در یک میلیارد، معنایش تأیید نظام فاسدتر و متعطر و کثیفتر کاپیتالیستی یا فتووالیستی و امثال آنها نیست. مکرر گفته‌ام ماتریالیسم و مادیگری مورد اتفاقاً ما شرق و غرب نمی‌شناسد. ما فقط نگران انسان از خدا برپیده هستیم که همه چیز برای او هیچ و پوچ نشود و الا اگر قرار شد درباره ماتریالیسم بحث اتفاقی کنیم، دعها بار در بحثهای عمومی و خصوصی عرض کردی‌ام، مادیگری غرب سرمایه‌دار به عراتب کشیده، پست‌تر، لجت از مادیگری بلوک مارکیت است پس عرايض من هرگز ذره‌ای در جهت دیگر، غیر از جهت بررسی تحلیلی اوذشها، تفسیر نشود در یک جامعه سوسیالیستی، و حتی از آن بالاتر در یک جامعه کمونیستی، دو انسان هستند؛ این دو انسان هر دو در یک کارگاه یا دانشگاه زندگی می‌کنند. بلکن از اینها وقتی پیشرفت‌های دوستان و همقطارانش را سیند، وقتی پیشرفت‌های رفیق مارکیست خود را می‌سیند، نازاخت نمی‌شود و حتی گاهی خوشحال هم می‌شود و می‌گویند چه خوب است که در جامعه ما چهره‌های درخششده ووز به روز بیشتر می‌شود. آن دیگری وقتی پیشرفت‌های او را می‌بیند احساس رشک و ناراحتی می‌کند؛ اگر هستش برسد در کار پیشرفت او کارشکنی هم می‌کند. رفتار و موضع گیری این دو انسان را جلو می‌آوریم تا وده‌بندی و رشت و زیبا و خوب و بد کنیم. آبا به نظر شما متعطل و معرفه می‌عائیم و رشک می‌کنیم دو اینکه کدام رشت است و کدام زیبا؟ یا این نظام و آن نظام، این زمان و آن زمان، جامعه صنعتی و جامعه کشاورزی، جامعه درس‌خواهانه و جامعه درس‌خوانده، غرب و عجم، اروپایی و آسیایی، آفریقایی و آمریکایی، سیاه و سفید نقشی در این مسأله دارند، با وده‌بندی کار در داخل این معبار دوشن است؟ آدمی که دارای آن خصلت است که نمی‌تواند دیگران را بییند، نمی‌تواند پیشرفت آنها را بییند، این یک خصلت ناپسند دارد؛ در هر نظامی باشد آدمی هم که می‌تواند پیشرفت دیگران را بییند خصلت پستدیده‌ای دارد، فوراً نگویند آقا، شما می‌خواهید ب این بیان حساسیت توده‌های محروم را در برابر منتعمان برخوردار از همه مواهب از بین ببرید و آن را حسد بنامید. ما نخواستیم چنین کاری کنیم. اسلام چه وقت خواست چنین کاری بکند؟ همان اسلامی که قرآن و حدیث از حسد اتفاقاً می‌کند، ابوذرش می‌گوید در شگفتمن از آن انسانی که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که حقش را پایمال می‌کند و روزی‌اش را می‌گیرند، اما تمیزی به دست نمی‌گیرد و از خانه بیرون نمی‌آید تا مردانه بجنگد و حقش را بگیرد. هر دو مربوط به یک اسلام است، برای بحثیابی که ما بر اساس اسلام می‌کنیم و آن اخلاقهای سرمایه‌داری دو حساب باز کنید. باید واقعاً کمی دور از این حساسیتهای زودگذر اول مسائل را تحلیل کنیم، بیشتر از چه نوار است یک سلسه معبار در دست داشته باشیم، با آن معابرها به سمتی بروم در همان جامعه کمونیستی انسانی می‌آمد، ناسه‌ای دارد. می‌خواهد برود شنا کند، می‌رسد که این نامه در آب خیس بشود. آن را به دست رفیقش می‌دهد تا

نگه دارد. بعد از آنکه شنا کرد ببرون می آید و سراغ نامه اش را می گیرد، ولی دفیقش می گوید، کدام نمده؟ نامه چیز ارزشمندی نیست یک آدم دیگر نیز همین کار را می کند و دفیقش نامه را به و باز می گرداند. این دو نفر در برابر یک انسان کمونیست از نظر انسانی یک جود ارزش دارند یا دو جوز؟ امانت و درستی و تادرستی و خیانت، نظام و رژیم نمی شناسد. حالا باز فوراً ممکن است کسی بگوید شما می خواهید با تشویق انسانها به امانت و درستی، خدمتگزاران صدیق برای دژمهای فاسد تجاوزگر تربیت کنند. کی! آن بحث دیگری است که به آن می رسمیم ان شاء الله فرم شب یا پس فرم شب درباره نسبت و جای آن بحث می کنیم چه وقت ما به یک انسان صدیق فرسنگدار امین گفتهیم خدمتگزار فلام تجاوزگر تربیت کنند. ما که همواره گفتایم تعدون و کمک به ظالم گناهی است بروی! چندین قرن است که داریم عون غلمه را در تاریخ سخکوم می کنیم. این حسابها را از هم جدا کنیم. بحث آنجا نبود. بحث درباره مقابله دو عمل از این دیدگاه بود. از دیدگاه امانت و درستی و خیانت و نادرستی. زشتی و فیبایی این دو عمل روشن است با مبهم است؟ تبع نظامها و قراردادهای با فطرت هر انسان سالم در اینجا مطلب دا تمیز می دهد؟ سؤال اینجاست. می خواهیم ببینیم آیا یک سلسله معیارهای فطرت شناس برای شناخت زیبا و زشت داریم یا نداریم. وفای به عهد، خلف وعد... پول و مال و امثال آن هم در کار نیست تا بعنهای قتصادی پیش آید. دو نفر را در هر دنیایی می خواهید فکر کنید. در هر نظامی، در هر رژیمی، با هم قرار دارند. یکی به خانه ش می رود، لم می دهد، می خوبید، و آن یکی در محل وعله چند ساعت زیر آفتاب و گرما یا سرما و باران، پا اصلاً در شرایط عادی طبیعی دو کنار یک سبزمر و چمتوار، معلم می ایستد در شناخت اینکه این کار زشت است یا زیبا، تردیدی هست؟ تابع نظام است؟ منتظر رژیم است. یا مطلب روشن است؟ وفای به عهد پستاندیده، و خلف وعد، ناپستاند است؟ از هر جا، از هر کس، در هر نظام و در هر رژیم، همین طور است مردانگی و شجاعت، زیونی و ذلت. یک انسان را می بینید که نترس است. آنچه که چیزی به نظرش خوب و صحیح بباید می ایستد و از آن دفع می کند. انسان دیگری را می بینید که هزار جود از او سواوی می کشد، می گوید حالا ببینیم چه می شود این دو انسان در برابر کشش فطری شما یک مقام و یک روش دارند؟ آیا می گویید ببینیم در چه رژیمی زندگی می کنند؟ یا انسان شجاع نترس فداکار، در هر نظام و در هر شرایط ارزش دارد، و انسان نرسوی زیون ذلیل ضعیف، نامحبوب و ناپستاند و نامطلوب و نامرغوب است. در هر رژیم و هر نظام و هر جامعه و هر امت؟ نصف یعنی خود و دیگران را با یک دیده نگاه کردن. یعنی آنچه بر خود نمی پستاندی بر دیگران هم نپستاند و آنچه برای خود می پستاندی برای دیگران هم پهند. این می شود انصاف، و برعاصافی؛ بد دیگران خیلی بزرگ است، ولی بد من چیزی نیست! خوب دیگران خیلی کم ارزش است، ولی خوب من را خلوا کنند! در شناخت اینکه کدام یک معروف است و کدام سکر، تردیدی و انتظادی دارد؟ حتی دو این مورد متنظر وحی می سانید که قرآن چه می گویند؟ با متنظر

نظامی. که چنین انسانی در کدام نظام و رژیم زندگی می‌کند؟ این یک سلسله از معبارهای فردی بود، معیرهای اجتماعی هم که آنی ماشاء الله است.

همان طور که دیشب اشاره کرد، بالا بروید با پایین بیاید، اصله قرآن را بر سر جاسعه‌ای پهن کند، کدام که در آن جامعه در یک سو گرسنه بیجاره از سرما لرزان وجود دارد، و از سوی دیگر متعمن برخوردان از همه چیز، این جامعه لجن است. تمام چهره‌اش را هم که با قرآن بپوشاند باز لجن است. آبا کسی در دنیا منتظر این می‌شود که بینند آن جامعه جامعه قرآنی است، با انگلی، پا نورانی، یا بودایی، با اوستایی، یا عثوبتیست؟ نگاه می‌کند اگر در جامعه به همه انسانها به چشم انسان نگاه می‌شود و ضرورتهای زندگی آنها تأیین می‌شود... در جاسعه‌ای دیگر به انسانها به عنوان انسان نگاه نمی‌شود، احتیاجات آنها برداش است، خیابانهای یک طرف شهر گلکاری دارد، اما طرف دیگرش چندین سال است که چاله - چونه‌هایش به دره و ماهور تبدیل شده، این جامعه هر برجی می‌خواهد داشته باشد، آبا مردم سالم دنیا در رده‌بندی این دو نوع جامعه و خوب و بد کردنش حالت انتظار پیدا می‌کند و می‌گویند بینیم آیات قرآن در این زمینه چه می‌گویند؟ یا انجیل در این باره چه گفت؟ تصویص وستا چه می‌فرماید؟ اویات‌شادی آینه‌های هندی چه می‌گوید؟ کتاب مانو در این باره چه آورده؟ لذن در این زمینه چه گفته؟ مارکس چه گفته؟ این حروفها نیست، منتظر اینها نیستم، می‌گوییم این جامعه بد است، ناقص است، دارای کمبود است، شکنی نیست، این قدر بحث نمی‌خواهد.

مثال دیگر: جاسعه‌ای است که در آن آنها را خوب تر و خشک می‌کند، در آن شکم به راه است، پایین شکم هم به راه است؛ لباس رو به راه، مرخصی سالانه کنار دریا برای همه فراهم؛ همه لوازم بر قی زندگی را دارند، اما وقتی خوب نگاه کنی می‌بینی این یک سر و دو گوشهای راست‌قامت که در این جامعه هستند پیچ و مهره‌های بی‌اراده‌ای هستند در مالیین بزرگ جامعه، اگر هم خوب پردازشان می‌کنند برای این است که خوب از گوششان استفاده کنند این یک جور جامعه در جامعه دیگر نسان تتعابگر است، خودش انتخاب می‌کند، پس دو جور جامعه با دو جور انسان داریم؛ انسان برخورد از حق انتخابگری و انسان محروم از حق انتخابگری، اینجا یک قدری مسأله ضریف می‌شود و باید قدری بحث گسترده بشود، ولی برای دوستانی که آشنا به بحث هستند، انتخاب اینکه کدام بک از این دو نوع جامعه خوب است و کدام بد است احتیاج به بحث و تردید و تحلیل ندارد، اینکه کدام انسانی است و کدام خد انسانی، احتیاج به فلسفه‌بافی دارد؟ عرض کردم، شاید فقط کمی احتیاج به توضیح بیشتر داشته باشد.

آنچه ما می‌فهمیم این است که این خوب و بددها، این بسته و نابسته‌ها، به راحتی برای هر انسان سالم قابل شناخت است، گروهی معروف (خوب همه‌کس‌شناس) و گروهی منکر (بد صردو مردم همه‌کس‌شناس) هستند، آنچه از آیات کریمه فرقان در دعوت (و لکن شکم اتفه بدهون لی الخبر و پاسرون بالمعروف و پنهون عن المنکر) می‌فهمیم این است که قرآن می‌خواهد انسانها گامهای تحسین بروای انتخاب

ده داستن را به کمک این شناختها بردازند. به همین دلیل بار دیگر این نکت را تکرار می‌کنم: بهترین تبلیغ برای اسلام، فرد مسلمان نمونه و جمع مسلمان نمونه و امت اسلامی نمونه است. تبلیغهای دیگر بدون این کسان نمی‌کنم تواند سودی برای ترویج اسلام داشته باشد.

از شجاعت و قدرت و تیرومندی و مردانگی یاد کردم. به مثابت این روزها می‌خواهم از مردانگی یک بانوی بزرگوار، زینب کبری، سلام الله علیها، یادی کنم. در این شبها طولانی شدن بحث سبب شد فرucht نکنم به مثابت روز نکدهای آموزنده‌ای را برای تذکر خودم و شما خواهان و پرادران عزیز بگویم

مردانگی زینب بر پیشانی تاریخ و سرگذشت کربلا بسی درخستنده، بسی اعجاب‌انگیز و تحیی آور است. چهره‌های این مردانگی گوناگون است. یک جا زینب به عنوان بانوی سرپرست یک کاروان، کارونی مشکل از زنان داغدیده، فرزندان پدر کشته و برادر کشته، در یک سفر بسیار طولانی پرنشیب و فراز و برده و رفع نمایان است. یک جا زینب، سلام الله علیها، در برابر جمیع مردم کوفه به سخن می‌ایستد و چنان آنها را عتاب و عطاب می‌کند که گویی امیر المؤمنین علی، علیه السلام، است که با این مردم در مسجد کوفه سخن می‌گوید. یک جا در برابر عبدالله بن زیاد چنان با صراحة و قاطعیت سخن می‌گوید که او را ناراحت می‌کند. و یک جا در برابر طغوت زمان، بیزید بن معاویه، ایستاده است. امتب می‌خواهم قسمی در سخنان زینب را از یک مأخذ تاریخی، از احتجاج طبری، برای شما بخوانم. این خطابه مفصل است و نمی‌رسیم همه آن را بخوابیم طبری در احتجاج می‌گوید، گروهی از افراد سوره اعتماد نقل کرده‌اند و فتنی امام سجاد علی بن الحسین، سلام الله علیهم، و همراهان و حرم مقدسش بر بیزید وارد شدند. سر مقدس ابا عبدالله را آوردند و برابر بزید دو طشتی گذاشتند. بزید نایاک با یک چوبدستی که در دست داشت شروع کرد به دندانهای عبارک این سر زدن. و بعد شروع کرد به تمثیل و مثل جستن و انشاد و خواندن شعری که یکی از نیاکان و یکی از پیشقدمان این گروه در تاریخ اسلام سروده بود

الْعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ، فَلَا

خَبَرُ جَاهَ وَ لَا وَحْيٌ تَرْلَازٌ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرَ شَهِدَرَا

خَرَجَ الْخَرَجَ مِنْ وَقْعَ الْأَسْلَ

لَا هَلَوَا وَ اسْهَلَوَا فَرَحَا

وَ لَفَالُوا يَا بَزِيدَ لَا تَشَلَّ

فَجَزِيَّنَاهُ بَدَرَ مِثْلَهَا

وَ أَقْمَنَا مِثْلَ بَدَرٍ فَاعْتَدَنَ

الْسَّتْ مِنْ خَنْدَفَ إِنْ لَمْ أَنْتَمْ

من بُنی احمد ما کان فعل]

این اشعار که در زمان پیغمبر به وسیله یک گمراه دیگر گفته شده بود، یاد می‌کند از انتقامی که قربش از مسلمانان در برابر شهدای بدر گرفتند. می‌گوید ای کاش پیر مردم‌های ما که در بدر بودند، بزرگان ما که در بدر کشته شدند، حاضر بودند و جزع و بی‌نای خوزج را از این حادثه دردناک می‌دیدند و به ما تبریک می‌گفتند و با شادمانی و سرور می‌گفتند ای بزرگ دست مرزاقدا همین طور این اشعار را می‌خواند و پیداست با خواندن این اشعار در روح ستمدیده تراحتی زینب، سلام الله علیها، چه غوغایی به وجود می‌آید. بعد می‌گوید: (فَقَاتَتِ الْبَهْرَةَ زَيْنَبَ بَنْتَ عَلَيَّ بَنَ ابْيَقَالِبَ وَ أَهْلَهَا فَاطِمَةَ بَنْتَ رَسُولِ اللهِ) صلوات الله علیهم اجمعین (وقالت:

«الحمد لله رب العالمين و صلوا الله على جلائی سيد المرسلين حدق الله سبحانه كذلك يقول: «ثم كان عاقبة الذين اساءوا و السوءی أن كذبوا بآيات الله و كانوا بها يسهرنون». أظنت يا بزید حين اخذت علينا اقتدار الأرض و خبيثت علينا آفاق السماء فاصبحنا لك في اسار، نساق اليك سوفاً في قطاو، و انت علينا ذر اقتصار، أنَّ بنا من الله هواناً و عليك منه كراهة و امتنان، و أنَّ ذلك لعظم خطرك و جلاله قدرك، نشمخت بالفک و نظرت في عطفك، تضرب اصلك بفرحاً و تنقض مذرءتك بمرحًا حين دأبت الذاتيا لك مستوسة و الامور لديك متسبة و حين حفلا لك ملكتنا و خلص لك سلطانا، فمهلاً مهلاً لانطش جهلاً انيت قول الله (و لا تحسبن لذين كفروا إنما كفلي لهم خير لأنفسهم إنما كفلي لهم ليزدادوا إنما و لهم عذابٌ مهين) (۲۶).

«باس و ستایش شخصوص خدای جهان است. درود خدا بر نیام، سالار پیامبران. خدا و است فرموده که می‌گوید، سر نجام مردم بدکاره آن شود که آیات خدا را دروغ پنداشند و آن را مستخره شمارند. ای بزید، آیا تو گمان می‌کنی حلا که آمده‌ای عرصه زمین را بر ما ننگ کرده‌ای و جای امن و امان و آزادی برای ما باقی نگذشته‌ای. و آفاق و کرانه‌های آسمان را هم بر ما ننگ کرده‌ای و امر رز اسیر دست تو شده‌ایم، - ما را در یک فطار ردیف می‌گذشتند و پیش تو می‌آورند و تو بر ما قدرت و توانایی یافتد، - آیا تو فکر می‌کنی که این بدن جهت است که خدا خواسته است ما ذلت داشته باشیم و خدا خواسته است که تو عزت داشته باشی؟ آیا فکر می‌کنی که این به خاطر مقام والای تو و جلال قدر توست که بینی ات را کشیده‌ای و با تکبر به سوی خود نظر افکنده‌ای. دست شادی بر سینه می‌کویی و شاخهای را از غرور نکان می‌دهی؟ حلا که می‌بینی دنیا برای تو جمع شده، حلا که می‌بینی کارها برای تو رو به راه شده، حلا که می‌بینی آن فرمانروایی که از آن عا بود پاک و خالص، بی‌معدنی به دست تو رسیده، آن سلفدن و قدرتی که از آن عا بود بدین مدعی در اختیار تو قرار گرفته، آی بزید، آدام! با جهیل و نادانی و از روی جهیل و نادانی ات چنان خیره سری و سبکی و کم ظرفی نشان ندها آیا یادت رفته کلام خدا را که: کافرن عبال نگذستند اکن سا به آنها سهی می‌دهیم برای این است که سا می‌خواهیم به آنها خوبی کنیم؛ سا به آنها سهی می‌دهیم تا اینها در طغیانشان نا آنجا که پای سقوط پرسد پیش روند و پرای آنها سرانجام شکجهای خوارکشنده است؟)

چه کسی با چه کسی حرف می‌زند؟ ذنی اسیر، ذنی ناظر صحنه‌های کشت و کشته‌های هولناک کریلا. ذنی که عزیزترین کسانش را در خاک و خون غلبه‌دهد. ذنی که او را دهها فرنگ، صدها فرنگ، با وضعی نامطلوب، با همسفرانی برهنجه و پرناه به سوی شام برده‌اند، و حالا او را در برابر این دشمن خودکامه حافیز کرده‌اند و با چشمی تکریم که سر عزیزش در برایر این مرد غذار و خوت‌خوار است و او با چه غروری دارد چه چیزهای اهانتها به آن سر می‌کند. چنین ذنی در چنین حالتی به پا می‌خیزد و این گونه با این فرماتروای خودکامه مقتدر سخن می‌گوید.

در این خطابه این بانوی بزرگوار در صدد بر می‌آید مقداری زرفشاری را که با آنها در این مدت شده در این مجلس عمومی بیان کند. گویی در یک دادگاه است که حضار در آن شرکت دارند و این ابیر دست نوانای انسان نایکار و فرماتروای نایکاری چون بزید، می‌خواهد افلاً از یک داهی به گوش دیگران بررسند که با خاندان پیغمبر به دست مأموران کسی که خود را خلیفه پیغمبر می‌داند چگونه رفتار شده است  
 «أَنَّ الْعِدْلَ يَا أَيُّهُ الظَّلْقَاءِ؟ تَحْدِيرُكُمْ حِرَاطِرُكُمْ وَأَمَانِكُمْ وَسُوقُكُمْ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَابِيَّاً، وَقَدْ هَنَّكَتْ سَنُورُهُنَّ، وَابْدِيَّتْ وَجْوهُهُنَّ، تَحْدُوا بَهْنَ الْأَعْدَاءِ، مِنْ بَلْدِ الْيَّا بَلْدَ وَتَسْتَرْفُهُنَّ الْمَنَاقِلَ وَيَنْبَرِزُنَ لَاهِلَ الْمَنَاهِلَ، وَيَنْصَفِحُ وَجْوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالْغَانِبُ وَالشَّهِيدُ، وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ، وَالْدُّنْيَا وَالرَّفِيعُ لَبِسُ مَعْهُنَّ مِنْ رَجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، عَتُوا مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ وَجْهُوْهُمْ لِرَسُولِ اللَّهِ وَدَفَعُوا لَمَّا جَاءَ مِنْ عَنْدِ اللَّهِ» (۲۷).

«آی بزید بلدا آیا این از قانون عدل است؟ آی بسر آزاد شدگان پیامبر! آیا این قانون عدل است که کنیزکان تو اکنون در چادر به سر برند و دختران پیامبر خدا را به صورت اسیران به این سو و آن سو بکشید؟ پوشش‌های دختران پیامبر باره شده باشد، چهره‌هایشان در برایر بیکانه آشکار شده باشد، دشمنها اینها را سوار شتر از یک شهر به شهر دیگر ببرند، در هر منزل اهل آن منزل بالای پشت‌بام بروند تا بینند اینها چه کسانی هستند که به عنوان اسیر به سوی شام می‌برند، در هر جا که می‌خواهند آبی برداوند آنها که دور و بر آن برکه جمیع شده‌اند به اینها نگاه کنند و بپرسند اینها چه کسانی هستند که بین کارون را تشکیل می‌دهند، از نزدیک و دور در صورتها و چهره‌های یک و معصوم اینها خبره شوند، شریف و وضعی، اصلی و نجیب و پست و رذل، همگان در صورت آنان بگویند، در حالی که مردان آنها با آنها نیستند تا از آنها حمایت کنند، آی بزید! این ستم تو، این تجاوز تو، چگونه باید تفسیر شود؟ (عَتُوا مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ وَجْهُوْهُمْ لِرَسُولِ اللَّهِ وَدَفَعُوا لَمَّا جَاءَ مِنْ عَنْدِ اللَّهِ)».

«آی بزید! تاویخ روشن خواهد کرد که بین کارهای تو به عنوان سرکشی بر خدا... تو طغیان بر خدا کرده‌ای تو منکر رسالت پیامبر خدا بودی. تو می‌خواستی نور و حی خدا را خاموش کنی و دست به این کارهای زنده زدی!»

زینب همچنان به سخن ادامه می‌دهد. اگر فرصت کردم و شرایط بحثمان ایجاب کرد، باز در شباهی آینده) این دو شبی که از این دوره از بحثمان هست (قطعه‌های روشنگر دیگری را از سخنان این بانوی بزرگوار برای تقویت شجاعت و مردانگی در زن و مرد مسلمان و شیعه و دوستدار علی و خاندان علی و پیامبر و خاندان پیامبر، و حسین و خاندان حسین، خواهم خواند.

سلام و درود همه ما بر تو ای بانوی بزرگوار؛ ای معلم بزرگوار مردان و زنان با ایمان در پنهانه تاریخ و زمان. والسلام عليك يا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته.

## جلب ششم

بحث ما درباره معروف و منکر به مناسبت تفسیر آیات کریمدادی که با آیه «ولتكن منکم ام» یدعومن الى الخبر و بأمرؤن بالمعروف و بنهون عن المنكر و ذلك هم المنفلحون» آغاز می شد، به اینجا وسد کی بشر با همان مقدار شناخت و بینش فطري خداداد همگانی یک سلسله خصلتها و کارها را پسندیده می شناسد و یک سلسله کارها، خصلتها و خوبی و خلقها را نایست و مردود می داند. بنابراین، ما یک مقدار خوب و شایسته و پسندیده سرشناس و همه کس شناس داریم: معروف (شناخته شده)، و یک مقدار زشت و بد و نایست سرشناس و همه کس شناس داریم: منکر (مردود). حالا می خواهیم بحثمن دا در این مسیر ادامه پذھیم که رعایت این پسندیدهها و نپسندیدهای همه کس شناس به هر حال برای هر کس، در هر نوع شرایط، در هر نظام و در هر سیستم لازم است و این عبارهای شناخته شده باید رعایت شود. در رعایت اینها جای تزلزل و شک و تردید، جای انتظار پرسیهای عمیق و پیچیده عقلی و علمی، یا حتی جای انتظار نزول وحی نمی ماند. قبل از روحی و هر چیز دیگری می دانیم که باید این معیارها رعایت بشود به هر حال، نه تنها رعایت این معیارها صرف نظر از اینکه انسان تابع کدام دین و مذهب و مکتب است ضروری و لازم و قطعی به نظر می رسد، بلکه از این بالاتر، می شود این معیارهای شناخته شده مورد قبول فطري دادر دست گرفت و سراغ انتخاب مکتبها رفت و به کمک آنها یک مقدار از مکتبها، آینهها، دینها را که به این معیارهای مسلم پشت بازند و بی اعتمادی کردن، از سری خارج کرد. تا اینجا می شود پیش رفت. و اینک سوال: آیا این مقدار از معیارهایی برای بشر همان طور که لازم است و رعایتش ضروری است، کافی هم هست؟ به اصطلاح زمان ما: آیا اینها همان طور که شرط لازم است، شرط کافی هم هست؟ برای پاسخ به این سوال باید قدری با یکدیگر بحث را جلو ببریم و بینیم پاسخ به این سوال ثابت است یا منفی این بحث باید در چند شاخه جلو برود تا به پاسخ این سوال برسیم شاخه اول: این معیارهای شناخته شده در بسیاری از

موارد با یکدیگر تصادف می‌کنند و راهبندان به وجود می‌آورند. دیشب گفتم یکی از معیارهای شناخته شده که در آن کمترین تردیدی نمی‌توان داشت امانت و درستی است. بشر با همان پیش‌نظری اش امانت و تردیدی را خوبی شایسته می‌داند، آن را نیک می‌شمرد و پسندیده می‌داند. در این امر کمترین تزلزل و تردیدی نداریم و بشر پسندیدگی و شایستگی امانت و درستی را به نظام اقتصادی و اجتماعی و به اینکه وحی در این باره چه گفته با نگفته مشروط نمی‌داند. معیار دیگری را هم که دیشب گفتم بشر بی‌تأمل و بی‌تردید پسندیده می‌شمرد حمایت از عدل و داد و مبارزه با فلم و ستم است. در این هم تردیدی نیست. حالا جناب عالی که در سازندگی خود و خودسازی‌نان کوشش کرده‌اید ت خودتان را منعهد و مقید به رعایت این معیارهای مسلم بار بیاورید، آقایی آدم، یک شمشیر بران پیش شما امانت گذارده است. مدت‌هاست شمشیر پیش شما امانت است. یک دوز این آقا می‌آید و عی‌گوید شمشیر امانتی من را بدهید، امانتدار باید امانت را فوراً بدهد. حتی اینکه یک ثانیه آن را پیش خود نگه دارد، ندارد؛ چون خد امانت است. اما همان وقت به شما خبر می‌دهد که این آقا که سدتها با این شمشیر کار نداشت و آن را تزد شما گذاشته بود، حالا می‌خواهد با آن شمشیر بران بیچاره‌ای را نهید کند و دار و ندار او را از دستش بگیره شمشیر به دست او آمدن همان و نسلط بافنن بر این انسان بیچاره و دیومن اموان و حقوق او همان، اول عی‌گوید شمشیر را به او می‌دهم ولی جلو او می‌یستم و نمی‌گذارم به دیگری تجاوز کند. ولی وقتی مطلعه می‌کنید می‌بینید اگر شمشیر به دست او آمد امکانات او بر امکانات شما و امکانات آن انسان در معرض ظلم و ستم قرار گرفته می‌چرخد. بالاخره چه کنیم؟ رعایت امانت کنیم؟ امانتدار درستی پائیم و سلاح برآورده را در دست ظالم متجاوز فرار بدهیم؟ پس مسأله رعایت معیار حمایت از مظلوم چه می‌شود؟ حمایت از عدل و داد چه می‌شود؟ مساوذه با ستم چه می‌شود؟ اگر شمشیر را به او بدهید رعایت امانت شده ولی معیار حمایت از مظلوم زیر پا گذاشته شده است. اگر هم شمشیر را به او ندهید، معیار حمایت از مظلوم رعایت شده، ولی معیار امانتداری رعایت نشده در اینجا دو معیار با هم تصادف کرده‌ند. البته گاهی اوقات تصادفات طوری است که راهبندان پیش نمی‌آید. در چنین مواردی آدم می‌داند که وقتی این دو معیار با هم تصادف می‌کنند تقدم با کدام است. در اینجا روشن است که تقدم با رعایت معیار دوم است باید امانتداری فدای حمایت از مظلوم شود. اما نتیجه‌گیری از این کار احتیاج به یک عقدار محاسبه و تأمل دارد و به آن روشنی و سادگی و صلحی و سراسرتی که دیشب درباره اصل معیارها گفتیم نیست. هر چیزی بالاخره یک عقدار محاسبه می‌خواهد، سبک سنگین کردن می‌خواهد. گاهی اوقات این محاسبه پیچیده است. اولاً حدود ارزش هر یک از این معیارها طوری است که امتیاز یکی بر دیگری چندان روشن نیست. در ثانی، آنچه من در این مدل عرض کردم اصطکاک دو معیار بود؛ ولی گاهی اوقات اصطکاک میان چند معیار پیش می‌آید و موضوع پیچیده می‌شود. وقتی چند معیار با یکدیگر گلاویز می‌شوند، محاسبه کار مشکل است. عنین این سائل گاهی واقعاً برای انسان در همین رعایت واجبه و حرمهای شرعی پیش می‌آید: کدام یک را مقدم بذاریم؟

در فقه و اصول فقه برای چنین مواردی یک اصطلاح علمی دارند. من آن اصطلاح را، با رعایت همان دقیقی که در آن اصطلاح هست، به «تصادف» معنی می‌کنم. در اصطلاح اصول فقه ما به این حالت می‌گویند «تزاحم». شما می‌دانید تزاحم تقریباً عبارت اُخرای همان تصادف است؛ یعنی مزاحمت کردن؛ قرار گرفتن دو حکم بر سر راه یکدیگر و اسباب زحمت همدیگر شدن. تحلیلگران فقه اسلامی دو قانونمندی در اینجا درست کرده‌اند...»<sup>(۲۸)</sup>

«ولشکن منکم اللہ بدعاون الى الخیر و بامرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و اولشک هم لمقلحون». باید از شما مسلمانان انتی به وجود آید که به خیر و نیکی دعوت سی کنند، به معروف و پستدیده و شایسته شناخته شده فرمان می دهند و از منکر و ناپسند و مردود و معطود باز می دارند. تنها اینان اند رستگاران.

بحث ما درباره این سبحث مهم از تعالیم اسلام، درباره خیر، معروف و منکر، نا مندرجی پیش دفته است. دوستان، برادران و خواهرانی که در این چند جلسه بحث شرکت داشته‌اند، به یاد دارند که گفتیم، یک خیر در این آید به معنی یک و نیکی است و هر چند در برخی از آیات دیگر قرآن به معنی مال و ثروت به کار رفته، اما جمیع بندی آیاتی که کلمه خیر در آنها به کار رفته نشان می دهد که موضع گیری قرآن در برابر خبرخواهی به معنی مال‌دوستی، نکوهش و انتقاد و سنقی است. «انَ الْاِنْسَانُ لِرِبِّهِ لَكُنُودٌ وَّ اَنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَّ اَنَّهُ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»، آنچه این آیات آمده‌گز نقاد است. قرآن ز شدت مال‌دوستی انتقاد می کند، لذا هرگز نمی تواند بگوید آی سلمان، باید از شما انتی ثروت‌دوست و امتنی که جهان را به ثروت دعوت می کند به وجود آید. روشن است که خیر در اینجا به معنی یک و نیکی است. درباره معروف و منکر بحمدان بسیار گستردگر شد، و باید می شد، به این نتیجه‌ها رسیدم که ما بک سلسله معیارهای عمومی، مطلق، همه‌کس شناس، دارای ارزش و اعتبار در همه شرایط و احوال و در همه نظامها و در همه سیستمها و در همه دور نهای زندگی بشر، تا امروز که آگاهی داریم، به عنوان معیارهای پستدیده در اختیار داریم؛ و در مقابل آنها یک سلسله معیارهای دیگر به عنوان معیارهای مردود و ناپسند و ناشایسته.

دو: یک مقدار معیارهایی داریم که شناختش همگانی نیست. با اینکه آنها هم معیارهایی ثابت و اصیل‌اند و از نظر ارزش و اعتبار به زمان و مکان و شرایط و نظامها و سیستمها نارایسته هستند، اما شناسای آنها به این آسانی و سادگی نیست. دیشب این دو بخش را به معلومات پدیده و معلومات استدلالی نظری نشیه کردم. با اینکه در میان معلومانی که بشر به کمک بروزی، استدلال، تجربه و تغایر اینها به دست آورده

محلومنی ثابت و دارای ارزش و اعتبار عمومی فراوان به دست می‌آید، اما کسب این معلومات و آگاهی از آنها در حد آگاهی از معلومات بدیهی نیست.

پس، بک سلسله معیارها داریم - معادلهای ظرف و لی اصل و ثابت و دارای ارزش مطلق - که شناخت آنها به آگاهیهای وسیعتر احتیاج دارد. بعد گفته‌یم در بسیاری از کارها و رفتارها و اعمال پسر می‌بینند این معیارها با هم اصطکاک، تصادف و تراحم پیدا می‌کنند. دیشب نقش تراحم را در این زمینه با متالهای متعدد بیان کردیم و گفته‌یم در جایی که معیارها با هم تراهم پیدا می‌کنند، بدگر نمی‌شود بر اساس یکی از این معیارها گفت این کار بد است یا بر اساس دیگر یکسره گفت خوب است. باید جمیع بندی گردد؛ باید موازنده گردد و بر اساس نتیجه موازن و جمیع بندی اگر حاصل نهایی به سمت ثبت بود آن وقت خواهیم گفت بر دری هم و به نسبت، این کار کاری است معروف، و اگر حاصل موازن عده ستفی بود، درست مثل کاری که در جبر انجام می‌دهیم ... در جبر می‌گوییم نتیجه این جمله جبری یک عدد منفی است. همان کاری را که ساده ریاضیات پیشفرم به کمک قانونمندبهای جبر گامی با بک جمله بک همی‌جبری انجام می‌دهیم و سرانجام می‌گوییم حاصل این جمله که در آن دهی عدد به علاوه و دهیا عدد منهادار وجود دارد، بک عدد منهادار و بک عدد منفی است. در اینجا هم همان کار را می‌کنیم. و موضع گیری نهایی و بررسی زنی نهایی این است که این کار معروف است یا منکر است. چون کار معمولاً با یک عنوانی در زندگی پسر شناخته می‌شود، معمولاً با یک نیت و عنوانی شناخته می‌شود که همه ارقام این جمله جبری در ذیر آن نیت و عنوان به طور ثابت فراز نمی‌گیرد و ممکن است آن نیت و عنوان باقی بماند اما برخی از ارقام آن جمله جبری تغییر گرده باشد، بنابراین حاصل جمیع بندی که می‌گوییم این کار ثابت است یا معروف است با ستفی است و منکر است، نمی‌تواند یک نظر ثابت دو همه اوضاع و احوال و شرایط و نظامها باشد. بلکه، اگر تمام آن ارقام تشکیل دهنده جمله جبری همیشه ثابت می‌بود، این کار همیشه بر روی هم می‌شد معروف یا منکر. اما اینها ثابت نمی‌ماند. این را بیشتر نوضیح می‌دهم. مثال را روی اشخاص می‌بریم نا مطلب قدری روشن شود. ما معمولاً اشخاص را با چه چیز می‌شناسیم؟ با بانام یا با شکل و شهابیل و قباده. معمولاً این طور است. با کسی که او را قبل از دیده‌ام و ناشی دو ذهن من هست مواجه می‌شوم، با او سلام و علیک می‌کنم نام او را بر این شکل و قیفه تطییق می‌کنم. هویت این آقا، این انسان، این شخصیت شخصیت این فرد را نظر شناسایی شناسایی شناخته ثابت است، اما آیا محتوایی که در این قالب شخصیت شناسنامه‌ای وجود دارد در طول سالها و ماهها و هفته‌ها و روزها ثابت است؟ نه، او خیلی تغییر می‌کند می‌گوییم این حسن آقا دفیق ما بر روی هم آدم خوبی است و فتنی که به شکل و به صورت یک جمله جبری طولانی به او نگاه می‌کنیم و عده‌های ثبت و منفی او را با هم کم و کسر می‌کنیم، در آخر چیزی نه آن می‌ماند و عده‌هایی از آب دو می‌آید؛ لذا می‌گوییم بر روی هم آدم رو به راهی است، یک سال می‌گذرد. آیا دو مرتبه می‌نویم به مخصوص اینکه به حسن آقا برخورد کردم باز بدون محاسبه جدید بگویم این

حسن آقا و فیض عا بر روی هم آدم خوبی است؟ نه! بک سال که هیچ، گاهی بک مه، گاهی بک روز که من گذرد باید محاسبه را از سر گرفت. چه بس آن محتوایی که در زیر عنوان حسن آقای رفیق خودمان وجود داشت با گذشت بک مقدار زمان و قمهایش کم و زیاد و عوض شده باشد و سه - چهار عدد منفی گویدن کلفت جانشین آنها شده باشد که نتیجه محاسبه را عوض می‌کند نا پارسال جمله جبری مثبت بود ولی امسال جمله منفی. اگر امسال بر اساس آنچه پارسال می‌گفتیم نظر ندهیم، صحبت است. خیلی ز کلاههایی که در زندگی اجتماعی سر آدم می‌رود به حاضر این است که شناخت بک سال نیل را به قول علمای استصحاب می‌کند. یعنی می‌گوید بین آقا پارسال آدم خوبی بود حالا هم آدم خوبی است. یا به عکس، می‌گوید این آدم پارسال آدم بدی بود، حالا هم آدم بدی است. اما دقت کنیدا ممکن است پس از گذشت بک سال آن شخص بد به بک آقای بسیار خوب تبدیل شده باشد. او ممکن است خودسازی مثبت داشته باشد و توانسته باشد مقداری از آن جنبه‌های منفی زنده را از خودش دور کرده باشد و مقداری کمالات انسانی شاسته کسب کرده باشد حق نداری بگویی پارسال جون بدی بوده امسال هم همان است. درست آن است که محاسبه را از سر بگیرید. کارها هم همین طور است. یک کار معین که معمولاً با بک نام و یک برداشت و بک صورت ذهنی در ذهن ما، در زبان ما، در مغز ما، در گفتگوی ما و در تبادل آراء و افکار ما برجسب منفی داشته، ممکن است با تغییر اوضاع و احوال و شرایط، موافنه معیرهای تحقیقیافته در آن در سمت مثبت به سمت منفی رود، یا از سمت منفی به سوی سمت مثبت بگراید.

بنابراین، در اینجاست که اظهار نظر درباره خوبی و بدی یک کار و یک عمل در تمام اوضاع و احوال به این سادگی ر عطف به گذشته عیسر نیست. شناخت این مسئله، آگاهی بر برآیند نهایی محاسبه بعدوهای منصادم و مترافق و در برابر هم قرار گرفته در بک کار و یک عمل، گاهی مقداری روشن است و پیچیده نیست و هر انسان معمولی وقتی سر در حساب ببرد می‌توند کم و کسر کند و نتیجه را بگوید. شما اگر به هر فرد معمولی بگویید من امروز به بازار وقتی، در تخم مرغ خریدم چهار ریال، یک نان خریدم در ریال، با مختصه محاسبه بالاخره صورت حساب را به شما می‌گوید: امروز شما شش ریال خرید کردید. ولی بعضی از صورت حسابها هست که جمع‌بندی و محاسبه‌شان چندان آسان نیست، بلکه به مطالعه بیشتر، دقت بیشتر، ورزیدگی بیشتر احتیاج دارد. در مورد کارها اگر ما عامل زمان، و کنش اندر و کنش اندرا و اکنش در محیط حاضر و در ادوار و نسلهای پیش از را هم وارد کنیم، گاهی اوقات پیش از برآیند نهایی، در حد انسانهای عقیق اندیشه‌مند حسابگر، تا حدودی هست و گاهی اوقات حتی از نوان آنها هم بیرون است. در اینجاست که دشیب گفتیم تنها منبعی که می‌تواند در آن موارد نظری بدهد - که اگر نظر داد برای ما قابل اعتماد و کافی خواهد بود - منبع وحی است: منبعی که به دنای گذشته و حال و آینده و آشکار و نهان هستی می‌انجامد و متنهای و مرتبط می‌شود.

آنچه امتب باید در دنباله این بحث بگوییم این است - و این بحثمان می‌تواند با این سطلب بابان باید؛ یعنی این بخش از بحث معروض‌شناسی و منکر‌شناسی و معیارها، کاهی اوقات معروف و منکر از نظر معنی کلی، او نظر قانون کلی، و ب اصطلاح روز از نظر ایدئولوژیک، شناخته شده است؛ ولی در مقام اجرا و عمل، نه معیارهای مختلف در پک کار، بلکه در مجموعه کارها، معروف‌بهی شناخته شده ایدئولوژیک و منکرهای شناخته شده ایدئولوژیک با هم تراحم می‌کنند و در برابر هم فرار می‌گیرند و اتخاذ تصمیم در این نظر مشکل است که چند کار بر روی هم معروف شناخته شده و چند کار بر روی هم منکر شناخته شده مقابل هم صفت‌بندی کردند و وقتی انسان می‌خواهد از این صفت غایور کند با این زمین می‌خورد یا آن زمین می‌خورد در اینجا اگر بخواهیم سلطان را از نظر ایدئولوژیک ردوبندی کنیم آسان است. می‌گوییم سعلوم است که آن کار منکر است. درست است که در خود آن کار هم شاید ده معیار در برابر هم فرد گرفته باشد، اما جمع‌بندی اش مشخص است. یا می‌گوییم آن کار دیگر هم منکر است. بعد می‌گوییم این یکی معروف است، آن یکی هم معروف است. ولی بدله با امکاناتم در شرایطی قرار دارم که با می‌توانم رعایت این معروفها را بگنم یا رعایت آن منکوها را کاهی دو معروف شناخته شده در برابر هم فرود می‌گیرند که انسان با می‌تواند این دا انجام بدهد با آن دیگری دار گرچه نمی‌داند کدام اهم است و کدام مهم است. بنابراین، گاه می‌شود که انسان با جامعه در موحله اجرا و عمل بر سر دوراهیها و چندراهیها فرود می‌گیرد که حکم هر کدام از آن رهها از نظر ایدئولوژیک شناخته شده است، ولی الان در مقام اجرا با هم احضکاک دارند و من نمی‌دانم باید به کدام برسم. تشخیص تکلیف فوری عملی در این موارد کاری مشکل است. ولی در برخی اوقات و در برخی موارد تکلیف روشن است و انسان می‌تواند با مطالعات شخصی و حسابهای شخصی بالاخره به پک تصمیمی برسد. مثلاً اگر شما پنج تومان بول آماده برای کمک دارید و در میدان آشتانی و آشتانیان شما یکی آدمی هست که نان شب ندارد و یک آدمی هست که نان دارد ولی خورش ندارد، برای شما روشن است که این پنج تومان را صرف آن شخصی کنید که نان شب ندارد تقدم این یکی بر آن یکی روشن است. همچنین گاه می‌شود که رسیدگی به این حساب از عهده فکر و بینش فرد خارج است. اینجا نکر می‌کنید که این رسیدگی بر عهده کیست؟ بر عهده رهبری.

### شناخت معروف و منکر پیچیده از رظایف رهبری است

آنچه ما در بحث مثبت می‌خواستیم به آن برسیم این است که شناخت برآیند نهایی معروف و منکر، خوب شناخت اصلأ در بسیاری از مسائل اجتماعی از نوان فرد خارج است و باید در دایره وظایف رهبری است فراد بگیرد. نتیجه اینکه سقداری از اسر به معروفها و نهی از منکرهای نه از نظر قدرت (که بعد به آن می‌رسیم)، بلکه اصولاً از مجرای شناخت معروف و منکر از حدود مسئولیت فرد خارج است. یعنی اصولاً

شناخت معروف و منکر در حال اجرا) اینکه امروز فلان کار انجام نگیرد با نگیرد (جنماً باید با شناخت باشد. شرط انجام وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر شناخت معروف و منکر است. کسی که هنوز معروف و منکر را نمی‌شناسد چه امر و نهی دارد بکند؟ شناخت معروف و منکر هم در بسیاری از موارد بخصوصی موارد مربوط به نلاشهای اجتماعی، معمولاً از حدود آگاهیهای فردی فراتر می‌رود. امکانات معلوماتی اشخاص برای شناخت معروف از منکر در بسیاری از این موارد کافی نیست. تنها رهبری است که با آن دید بالا، با آن دید محیط، با طلاعاتی که از هر گوشه جمع می‌شود و آنجا زیر و زیر و موازنه می‌شود، می‌تواند بگوید امروز این کار مصلحت است؛ لازم است؛ معروف است؛ انجام بدهید. فردا در مورد همان کار می‌گوید مصلحت نیست؛ منکر است؛ انجام ندهید.

متأسانه که هم در قشر مذهبی ما این نقطه خفت دیده می‌شود که درباره رهبران از همین سجره به شک می‌افتدند. می‌گویند آنکه این که نشد که گوستند یک شفاه اش حرام باشد یک شفاهش حلالاً یعنی چه که این آقا عیزویز می‌گفت این کار را بخن، امروز می‌گوید نکن! اعلوم می‌شود او اصلاً یک رهبر ثابت‌قدم ثابت‌رأیی نیست. - مثل اینکه ما کسی را رهبر می‌دانیم که همیشه یک جور فرمان بدهد. باور نکند این تقصیه فرض نیست، عین است. ملموس است. ما اصولاً رهبری و آن طور که باید هنوز تفهمیده‌ایم. یک باو دیگر در پیتها عرض کرده‌ام، چون جامعه ما یک جامعه‌ای بوده (جامعه شیعه) که دیگر بزرگ نشده، اصولاً آشناشی اش با الفبای رهبری خیلی کم است. بله رهبر همان رهبر است، ولی در شرایط سیاسی و اجتماعی خاص می‌گوید این کار خوب است، و دو شرایط دیگر گون شده فردا می‌گوید همان کار با همان پرچسب بد است. این کمال رهبری اورست نه نفس او.

رهبری باید با شناختی بس وسیع و جامع، با توجه به بازده‌های آینده هر کو، با آینده‌منکری در حد ممکن، روی کارها حساب کند؛ روابط آنها را با هم در نظر بگیرد؛ آن وقت فرمان بدهد این کار را بکنید. این می‌شود معروف. با فرمان او که حاکی از این است که مطالعات رهبری نشان داده است این کار مصلحت است، ما می‌فهمیم که این کار معروف است. فرمان او نشانه‌ای است برای ما برای کشف این واقعیت که این کار بر روی هم معروف است. و با منع او می‌فهمیم که این کار منکر است. منع او نشانه و دلیلی است قابل اعتماد بر اینکه این کار منکر است. وای به آن وقتی که در یک جامعه خام و درزیده نشده در کار متسلک و نشکنیاتی و پرخوردار از رهبری، هر کسی بخواهد سپاستدر روز باشد و درباره این مسائل پیچیده بکن نکن بگوید! اگر شما یک بیمار غیر در خانه داشته باشید و بر طبق سنت عumول زندگی و سنت اجتماعی ما هر کس از راه رسید مدارا بی براز آن بیمار کرد - آن رسید، گفت آقا فلان درا بسیار جالب است، تجربه کردیم علی خوب است، به او بدهید بخورد؛ دومی می‌رسد، می‌گوید آن در روی دیگر، آن شرست را تجربه کردیم، خیلی جالب است، به او بدهید بخورد؛ سومی می‌رسد، می‌گوید آن آسپول تجویبه شده است، علی مفید است، به او تزوریت کنید، چهارمی فلان کپسول، پنجمی فلان قرص، ششمی

فلان جوشانده، هفتمنی فلان سعجون، هشتمی فلان طلس، نهمی فلان آب ... آبا شما در درمان این بیمار غریزان گوشن می خوابانید بینید این و آن چه می گویند، یا به بک طبیب قابل اعتماد مراجعه می کنید؟ چطور درمان یک بیمار، به تشخیص شما انسان پسرفت، فراتر از آن است که با طببهای سریالی عمومی صورت پذیرد، اما درمان مسائل اجتماعی را اینقدر ساده می گیرید؟ من چهره دو طبیب را نرسیم می کنم، بینم شما کدام را انتخاب می کنید: یک طبیب، طبیبی است که تا بیمار را پیش او می برد یا او را بالای سر بیمار می آوردند نگاهی به بیمار می کند، نگاهی به شما و نوع فکر شما و طرز فکر شما و توقعات شما، می بیند که شما دلنان می خواهد یک درایی به این بیمار بدهد که تا عصر راه یافته، فوراً نسخهای با یک سقدار دوای دارای اثر فوری می نویسد. نخ را به داروخانه می برد، داروهای داری این بیمار واقعاً درمان نشده، بیمار داروهای را می خورد و عصر هم حالت جا می آید و راه می افتد، اما بیماری این بیمار واقعاً درمان نشده، بیماری اش وقت پرده یک بهبودی سطحی موقت. اگر فقط ت فردا بد علت این نسخه و طبیعت اختلالگران درمان واقعی او عقب بیند، در حقیقت بیماری یک درجه در او رشد دارد و صحبت العلاج نشده است. - این یک جور طبیب، یک طبیب دیگر را نرسیم می کنم: او را پر سو بیمار می آورید، نگاهی به بیمار و نگاهی به شما می اندازد. می بیند که همه شما دلنان می خواهد که او دارویی بدهد که حال این بیمار تا عصر خوب شود، اما او نسلیم این خواست خام شما و بیمار نمی شود، او خوب دقت می کند، بیماری را کاملاً تشخیص می دهد، حتی چند ساعت صبر می کند تا لوازم و ایزارهای تشخیص و آزمایش، مثل عکس و چیزهای دیگر، فراهم شود و شرح حال مشغله بیمار را بیند، دیگر گونهای موقت او را بیند، و بعد یک درمان نقشه دلو بری بیمار آغاز می کند. حتی شب هم ممکن است تب بیمار شما بالا برود و هزبانهای وحشت آور بگوید، شما هم بترسید و به در خانه دکتر بروید آقای دکتر، دستم به دستت، بیمار دارد می بیند این دکتر می گوید: برو جانم، برو آرام بگیر، بیمارت نمی بیند، بیمارت در حال درمان است. شما ممکن است خیلی ناراحت شوید، اما آن طبیب وظیفه شناس برخوددار از وجودان سلم پژوهشکی تسلیم این ناراحتیهای زودگذر بیمار و بیماردار نمی شود، او کاری را انجام می دهد که وظیفه پژوهشکی اش اینجاست، خوب دوستان، فکر می کنید که شما عضوان، شما براذران و خوهران حاضر در جلسه، کدام یک از این دو طبیب را می پسندید؟ الان که دارم حرفش را می زنم همه می گوید طبیب دوم را، ولی نگاهی به کارنامه زندگی خود بیندازید: اکثر نسما سراج آن طبیب اولی می روید. - یادم می آید خود من با پژوهشکی که از بستگان ماست قصه‌ای در همین زمینه داشتم. فرمست هست که من این داستن عینی را هم برایتان بازگو کنم تا بعد بقیه بحث را بپرسیم.

پژوهشکی است از یک خانواده علم دینی، برخوردار از احساسات دینی و تا حدودی ملی، که در سهین جوانی دارد ای تکریمی دو این دسته بود، خیلی وقت پیش، حدود بیست و یک سال قبل، سنی به فم آمده بود. ایام عشورا بود، این دسته و علم و کنای را که در قم راه می انداختند دید، به خانه ما آمد، دیدم خیلی

نواحت است. گفت فلانی، آخوندجا را حوزه علمید، عاصمه نشیع میر گویند؟ اینها جیست که در حضور علمای دو یا بیکاه مراجع دینی درست کرده‌اند؟ گفتم راست می‌گوییم، علتش این است که اینها وظیفه خودشان را درست نجام نمی‌دهند؛ روشنگری نمی‌کنند. اما در عین حال، به تو بگویم که برآنداختن این کارهای تابع به صرف بن تبست که این آفایان بگویند این کارها بد است. ممکن است اینها بگویند چنین کارهایی بد است، ولی مردم کار خودشان وا بگنند. برای برآنداختن این کار نایجا باید بر قاده‌ای هاشت و با این سوءاستفاده از عاشورای حسینی مبارزه کرد. احیای شعارهای قام حسین بن علی، سلام الله عليهم، برناهه می‌خواهد، والا با صرف بگن - لکن کار درست نمی‌شود به و گفتم اتفاقاً همین لسان که تو من کویی، نصیه‌ای در فم پیش آمد، که خوبی شنیدنی است نصیه این است که چون آنای برو جوهری که مرجع تقلید مطاع شیعیان است از نسبتی از این کارها خوشناس نمی‌آمده و اینها را درست نمی‌دانستند ر منکر می‌دانستند، امسال پیش از محرم رؤسای تکایی فم را به منزل خود دعوت کردهند و گفتند به اینها بگویند فلاں کار، فلاں کار، فلاں کار را بگذید تا بن دست راه اداحتتها لااقل از این عیبها سپرا باشد. اما و گفتن آنها چه بود؟ فلاں کس سبدی و بود سردهسته یکی از نکبه‌های معروف فم او هر پاسخ پیم آقی برو جوهری گفت بود که ابته امر آقا مطاع است، اما از قول ما به آقا سلام بر ساید و بگویند سال ک سیصد و شصت و پنج روز است، سیصد و پنجه و پنج روزش را ما از آقا تقیید می‌کنیم، این ده روز را می‌حوایم مقلد آقا بشمیم گفتم بیین، یا حرف؟ نکن! گفتن منکر از بن نمی‌رود، بر قاده می‌خواهد، باید مبارزه کرد، باید چسبت به خرج داد. گفت ای آقا، چه می‌گردید؟ اگر همه نمی‌بگردید مسأله حل می‌شود. گفتم این (اگر)، که تو می‌گویی، ار آن اگرها باید است که اگر هزار بار هم بکاری سیز نمی‌شود، برای ایکه برای حدهای از پنهانی که در این لباس و این شرایط هستند، نگه داشتن این مراسم، هم نم است و هم ناز، هم زندگی است هم ریاست. بتایبرین، اگر تو نکر کنی آنها به این آسانی از سر بن حرفها می‌گذرند اشتباه من کنی خوبی نواحتند. گفت ای بایا، تو ماری ما و امأیوس می‌کنی ... بالاخره بحث ما با او تمام شد. شاید در ماه پیشتر فاحشه نشد که من به سایرینی به شیر آن آقای پرشک رفتم، در آنجا بیمار شدم آن درست پرشک با خبر شد و فوراً پلای سر من آمد. تب داشتم. بروی من نسخه‌ای نوشتم. به او گفتم مکتو، برای س آنی بیویک نویس، بیس اگر نب من حلا و غلوئی نبست صلا نسخه نمی‌خواهم، چند روزی که بگذرد خوب سی سوم، می‌دانند پاسخ آنای مکنر چه بود؟ گفت من سعمولاً برای بیماران آنی بیویک سی نویس، زی برای تو نمی‌نویس، من در همان سال تب گزک دشم آمده. شروع کردم به ادامه سایر شاهزادرا با این درست گفتم دکتر، نفهمیدم؛ گفتم برای من نمی‌نویسی و برای بیماران هیچگر می‌نویسی؟ گفت بله، برای آنها سی نویس، گفتم پسرا؟ سگر تو نمی‌گویی استعمال تابعی آنی بیویک ضرر است ر کمترین خررش این است که بدن را در برابر این داروی ماس س به درد نمود مصون می‌کند و بدن به آن عادت می‌کند؟ گفت بله این طور است؛ ولی تو نمی‌دانی که من اگر بخواهم نسخه‌ی بنویسم که تب بیمار

فوراً قطع نمود، فردا این همسایه‌ها و قوم و خویشها به مطب من نمی‌آمدند. گفتم دکتر، واقعاً تو برای اینکه مطلب شلوغ شود این کار را می‌کنی و برای اینکه مشتریها از دست نروند این طب بازاری را داری؟ گفت بله، چاوه نیست! گفتم خوب بادت می‌آید عاتسودا که در قم بودی چه گفتو؟ من آنوقت به تو گفتم این حرفها برای یک عدد که در این لباس هستند هم نام است هم نان. ناراحت شدی، گفتنی پس دین کجا رفتند، ایسان کجا وقته، انسابت کجا وقته، خوب، تو هم که مطلب برایت همین است؟ پس دین کجا رفته، وجدان بزمکی کجا رفته، انسابت کجا رفته؟! به او گفتم ولی تو با آن بندوهای خدا یک فرق داری آن بندوهای خدا اصلاً هیچ عمری بری زندگی غیر از همین کارها ندارند، ولی تو حقوق کار معمولی ات را صبح از یک جا می‌گیری و با همان سی ثوابتی زندگی کنی! آیا جنایت تو از آنها سخت‌تر نیست؟ شرمده شده سروش را ذیر نداخت

خوب، چوا آن دکتر این کار خلاف را بر تکب می‌شد؟ برای اینکه خودش ساخته نشده و برای اینکه عده زیادی از مردم ما از میان آن دو نوع دکتر آن دکتر نسخه‌نویس را می‌پسندند، لذا می‌بینید دستگاه طبیعت ما، از نظر خود آذایان طباء، خدمتش به تکراری بیماریها در زیور پرده به مرتب پیشتر است از بارزه اساسی با بیماریها، عین این مسئله در فعالیتها و ن Lalatها و مسائل اجتماعی است. بسیاری از بردازان و خواهران حساس بالایان علاوه‌نمود ما حاضر نیستند به طریق‌های اصلاحی درآمدت نوجه کنند، چه رسید که به آنها پیووندند. آنها رهبری‌های آینده‌نگر دورنگر را جذب نمی‌کنند، و حتی دفع می‌کنند. در حالی که هر کس با مسیر تلاشهای صلاح‌آور برای جاسعه‌های بشری در طول تاریخ آشنازی معمولی داشته باشد می‌داند که به شمر رساندن یک تلاش پائمه و دلایل پاره بازده، گاهی به تلاش به هم پیوسته یک، دو تا سه نسل احتیاج دارد، نمی‌توان انتظار داشت نگرش چنین آینده‌نگری جامع و دوربردی داشته باشند. پس علاج چیست؟ علاج این است که فراد بکوشند رهبری درستی را بشناسند و این شناختها را به رهبری شناخته شده مورد اعتمادشان واگذار کنند این رهبری عورده اعتماد را از چه راه پیشانسند؟ با کمک چه معیارهایی؟ با کمک آن معیاری همه‌کس‌شناس؟ - عین بخشی که دیشب درباره نظام فکری می‌گفتم گفتم مکتب نگری را به کمک همان معروفها و منکرهای همه‌کس‌شناس می‌توان تا حدود زیادی شناخت. اینجاست که می‌بینید امیر مؤمنان، رسول‌ای متین، علی علی‌السلام، در خطبه هشتاد و هشت نهج‌البلاغه از آن مردمی که در شناخت معروف و منکر بخوبه‌ند به معلومات خودشان اکتفا کنند انتقاد می‌کند. گفتم معلومات روشن شما برای شناخت معروف و منکر لازم است ولی کافی نیست، تفاصیل بر آنها بایست که می‌خواهند دایره معروف و منکر را به دایره شناخت و آگاهی شخصیشان محدود کنند، غافل از اینکه یک مقدار از معروفها و منکرها را انسان با کمک آگاهی شخصی می‌شناسد. ولی یک سفیدار دیگر قلمرو شناخت اجتهادی بدئنوژی است یک مندر

دیگر هم فلمرو رهبری است؛ شناخت دهبری و بدون تمسک، بدون اینکه است در این شناخت به ماست پیوند نداشت، قادر به اینکه وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر هنی از جهت شناخت هم نیست.

«فَإِعْجَابٌ وَسَالٍ لَا إِعْجَابٌ مِنْ خَطَابِهِ هَذِهِ الْبَرَقُ عَلَى اخْتِلَافِ حَجَّاجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْنُصُونَ أَثْرَيْنِي، وَلَا يَقْنُصُونَ بَعْلَهُ وَمَنِي، وَلَا يَقْنُصُونَ بَغِيبٍ، وَلَا يَقْنُصُونَ عَنْ عَيْبٍ. يَعْمَلُونَ فِي لَثْبَاهَا، وَيَسْبِرُونَ فِي الشَّهُوَاتِ. الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا غَرَّقُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْهُمْ مَا أَنْكَرُوا. مُنْزَلُهُمْ فِي الْمَعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمَهْمَاتِ عَلَى آرَانِهِمْ. كَأَنَّ كُلَّ اُمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ لِنَفْسِهِ، فَلَمْ أَعْدُ مِنْهَا فِيمَا يَرِي بَغْرِيْيَّةَ قَاتِلٍ، وَأَسْبَبَ حُكْمَاتٍ»<sup>۱</sup>.

در شکفت، و چرا در شکفت نشیم، از انحراف و لغرض و خطای این فرقه‌ها و دسته‌ها و گروههای با استدلال‌های گوناگونی که هر یک در کار دنبشان بزیر ره خود دارند، نه دنباله‌رو پیامبری هستند، نه به کار وصی پیامبر و جانشین و رهبر بعد از او می‌پیوندند و از آن پیوی می‌کنند، نه در اشغال معروف و شناخت آنها به غیب و وحی ایمان دارند، و نه از کارهایی که به راسنی عصب است خودداری می‌کنند، همواره با شباهت (مثل ابه نظر می‌رسد)، «چنین است»، «چنین می‌نماید» (و با) «چنین می‌نماید»‌ها عمل می‌کنند و زندگی می‌کنند؛ مثل آن بیمارداری که با همان شباهت‌های گوناگون کسانی که بر بالین بیمار می‌آیند می‌خواهد او را درمان کند، خود به خود راهبر چنین افرادی خواسته‌ای درونی و شهوتها و رشبها و گرایشهای آنهاست با گرایشها به این سو و آن سو می‌روند، معروف و پسندیده نزد آنها منحصر است به آنج خودشان می‌شانند، منکر و سردوود نزد آنها منحصر است به آنج خودشان بد می‌شانند، پناهگاه آنها در مسائل پیچیده و مشکل خودشان هستند، اتکای آنها در کوههای میهم و ناپیدا و ناروشش بر آرای شخصی خودشان است، گویی هر یک از اینها دهبر خودشان هستند، آقا هم دهبر است، هم راهبر هم دهبر است و هم رهبر از خودشان برای اظهار نظر درباره هر حادثه و رویداد مستمسکها و دلائلی دارند که به نظرشان دلایلی است محکم، و سبیها و سبدها و دشتهایی است استوار.

ایا از افرادی اینچنین که هر یک هم رهروند و هم رهبر، امثی به هم پیوسته و مجتمع، درای آینده‌نگری عمیق و ثابت و دوربود به وجود می‌آید؟ نه! نتیجه نهایی اینکه اگر می‌خواهیم وظیفه خطیب امر به معروف و نهی از منکر در فراختنی خودش، در آن مبدان وسیع خودش، انجام بگیرد بک مقدمه دارد که آن مقدمه باید به دست خود ما ایجاد شود؛ به هم پیوستگی بیراسون سحور رهبری - بزرگترین کمبود اجتماعی ما.

اگر می‌بینید ما در دنیا بیمان با مشکلات گوناگونی دهبر هستیم، اگر می‌بینید در تکابوی دینی و اجتماعیمان هر روز به دست یک کسی کلاه سرمان می‌رود، باید علاج آن را در افزایش آگاهی عمومی و نلاش دو به هم پیوستگی آگاهان بر سحور بک دهبری آگه درست قابل اعتماد جستجو کرد، اگر می‌بینید این سوز و گذار عاشورا و ایام شهادت امامان دیگر، سلام الله علیهم اجمعین، سوز و گذاری است که

همواده تر و نازه در ما مانده، برای این است که ما می‌توانیم محرومیت‌های ناشی از ندادتن با نشانختن رهبری صحیح را در زندگیمان لمس کنیم. درینجا درینجا که وقتی حسین علیه السلام به پا می‌خیزد نا رهبری شایسته و بایمان و آگاه و باصفا و باوفا برای تلاشگران زمان خودش بشد، قل از اینکه تلاشگران آزاده زمان بتوانند به او بپیوندند و تیربیزی شکست نایذیر به وجود بیاورند، در تیروس مشمنان قرار می‌گیرد و زندگی دا در همان گامهای نخستین این قیام از دست می‌دهد. شنیده‌اید که امام، علیه السلام، نه فقط با کوفه در تماس بود، بلکه با بصره و خیلی جاهای دیگر هم در تماس بود. حتی امام در مسیر راه آن موقع که مسافران زیادی ندادست، به هر عنصری برخورد می‌کرد که امید داشت در دل و روح او آعادگی برای بیوتن به این قیام باشد، با او تماس می‌گرفت و او را دعوت می‌کرد. دعوت کنندگان اصلی امام متأسفانه بکدست نبودند و در میان آنها عناصر خالص و ناخالص به هم آمیخته بود؛ همچنان که همراهان امام هم بکدست نبودند و عده‌ای به امیدهای دیگر به امام بیوسته بودند.

سورخان می‌نویسد در یکی از منازل بین راه فرزدق از سمت کوفه می‌آمد و به سوی حجاز می‌رفت. امام بی طبق وظیفه رهبری اش از هر کسی که از راه می‌رسید کسب غیر می‌کرد نا بداند در کوفه چه می‌گذرد. در کشف الغمہ نقل می‌کند که فرزدق می‌گوید حسین، علیه السلام، در بازگشتم از کوفه به من برخورده و ز من پرسید: «ما وراءک یا باقراست؟» ابوفرواس، پشت سوت چه خبر بود وقتی آمدی؟ «قلت: اصدقک؟ قال: الصدق أربد». گفتم راست به شما گزارش بدhem؟ امام فرمود بله، من می‌خواهم راست بگویی گفتم: «اما القلوب فمعک، و اسا الیوف فمع بنی امیه و لنصر من عند الله». دلهی مردم کوفه با نویست امام شمشیرشان در خدمت بنی امیه است، مگر اینکه خدا یاری کند. امام فرمود: اما ارای الا حدقت، احساس می‌کنم که راست می‌گویی بله، لناس عبد النبی و الدین لحق علی الستینم، بحوطونه ما درست به معايشهم و فادا مخصوصاً بالبلاء قل لذباتون. مردم بردگان اسیر شده در زنجیر ثروت و مال‌اند. دین سخنی است بر سر زبان است آنها لتفقه زیان آنهاست. دور و بر دین جمع هستند و دین دارند، اما تا وقتی که دین برای آنها زندگی فر هم می‌کند آن وقت که در معرض آزمایش سخت در می‌آید، می‌بینید عده دیندارها خیلی کم است. نسانهای متعدد مسلکی خیلی کم‌اند. بد، شاید مقارن همین برخورده فرزدق بود که عبیدالله بن زیاد در کوفه مردم را در مسجد آهسن جا که پایگاه دیروز اجتماع پرشور مردم دور مسلم این عقیل، فرستاده و نماینده امام علیه السلام بود (جمع می‌کند) و بر صبر می‌رود و این خطابه را می‌خواند:

«ایها لناس نکم بلوائم آن این سفیان، فوجدنیوهم کما تجبون. و هذا امير المؤمنین يزيد قد عرفتموه حَسَنُ السِّيرَةِ، مُحَمَّدُ الطَّرِيقَةِ، مُحَسَّنًا إِلَى الرُّعْيَةِ، يَعْطِي الْعَطَاءَ فِي حَنَدٍ، قَدْ اهْمَتَ النَّشْئَلَ عَلَى عَبْدِهِ، وَ كَذَلِكَ كَانَ ابْوَهُ مَعَاوِيَةَ فِي عَصْرِهِ، وَ هَذَا ابْنَهُ يَزِيدُ مِنْ بَعْدِهِ يَكْرَمُ الْعِبَادَ وَ يَغْنِيهِمْ بِالْأَمْوَالِ وَ يَكْرَمُهُمْ وَ قَدْ زَادَكُمْ فِي اوزافکم شَذْمَةً وَ اصْرَنَیْ اَنْ اَوْفَرُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ اَخْرَجَكُمْ اَلِى حَرْبِ عَدْرَهِ الْحَسِنِ، فَاسْمَعُوْنَاهُ وَ اطْبِعُوْهُ، اَيْ مردم، شما خاندان ابیوسفیان را آزموده‌اید. دیده‌اید که آنها همان طور هستند که شما دوست دارید. زمامدار

می‌ستان، فرمانده سوستان، بزید، را منشاید؛ آدمی است دارای روش پستدیده، به رعیت نیکی می‌کند، با مردم و ملت به خوبی رفتار می‌کند؛ اگر عطا و بخششی دارد بجاست، بد می‌باشد. همه راهها در زمان او من شده، استیت فر هم شده، پادشاه معاوه هم در زمان خودش همین طور بود. این هم بیزید بعد از او با مردم به خوبی رفتار می‌کند. احترام همه را دارد امکانات مالی و اموال در اختیار آنها می‌گذارد. مقامشان را بالا می‌برد. حالا هم آمده است صد صد بر ارزاق شما و بر سهمی که از بیت‌المال می‌گیرید اضافه کرده و به من دستور داده که این اضافه‌ها را تمام و کمال به شما پردازم، اما به دنبال این رعیت‌نوازیها شما را برای جنگ با دشمنش حسین پسیج کند پاسخ این مردم به این خطابه چیست؟ هلپه‌ها، کف زدنها، هورا کشیدنها، استقبالها.

شاید این صحنه دو کوفه و جامع کوفه از نظر تاریخی تقریباً مقارن است با همان موقعی که فرزدق به امام گزارش می‌دهد. می‌گوید دنیاهای اینها با شمامت اما شمشیرهایشان در خدمت بنی‌امیه است. مام سی فرماید بله، درست سی گویی، (الناس عبد المال و الدين لحق على الستهم). این انتقامهای ساخته شده بی‌تعهد بر اساس مسلک شکل نگرفته، هنوز مسلکی راقعی و دیندار واقعی نیستند. اینها بودگان مال و امکانات مالی و بول و ثروت‌اند. می‌شود رأیشان را، گرایشان را، همکاریشان را با بول خربد. اما دین و تعهد دینی، نهادهای این سخنهای با اینها کاری نداریم، روی سخن ما بیشتر با زنان و مردان بالایمان متعدد است. ما بیشتر می‌خواهیم با آنها سخن بگوییم؛ به آنها هوشیارباش بگوییم؛ تا آنها بیدار شوند و بدانند اگر می‌خواهند شرایط زندگی بهتر اسلامی در پرتو آیین مقدس اسلام، دو پرتو راه سعادت‌بخش سلام و صرط مستقیم خدا به وجود بیاورند، باید به چه مسائلی بیشتر توجه کنند؟ معروف، منکر، شناخت صحیح آن دور توجه به اینکه مراحلی از این شناخت صرف پس از شناخت و هیری و دهبران صحیح مسیر خواهد بود و پس.

بحث ما در این بخش معروف و منکر تمام شد. دنباله بحث تفسیریمان درباره امر و نهی و معنی آن، و جنوب کنایی یا عینی امر به معروف و نهی از منکر، و شرایطی که در کتب فقهی برای امر به معروف و نهی از منکر گفته شده و بررسی این شرایط، و در پایان نیز تبیه‌گیری و جمع‌بندی نهایی مطلب خواهد بود.

تفسیر آیه کریمہ (ولیکن منکم ائمہ بدمون الى الخیر و بأمرؤن بالمعروف و بنهوں عن المنکر و اولکن  
هم المفلحون)، که در طلیعه آیات مورد بحث و تفسیر در این شبه بود، نا اینجا پیش رفت که درباره جمله  
اول (ولیکن منکم شد) این نظر انتخاب شد که او همه شما امتنی به وجود آید که به خیر و نیکی دعوت  
می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و تنها چنین امتنی رستگارند.

در زمینه کلمه معروف گفته شد که معروف یعنی «شناخته شده». در مورد معروف ز این معنی فراتر  
رفتیم: شناخته شده به نیکی و شایستگی، پسندیده و شایسته، شایسته و پسندیده فطرت شناس،  
همه کس شناس؛ و در مقابلش منکر یعنی مردود؛ آنچه انسان با انکا بر آگاهیهای روشی آن را رد می کند،  
انکار می کند و نمی پذیرد. منکر بعثی نایبتد همه کس شناس، منکر کار؛ صفتی است که نزد عموم انسانهای  
سالم که دارای فطرت سالم اند مردود و مورد انکار رود است. درباره خیر هم به این نتیجه رسیدیم که خیر  
بعنی نیکی؛ آنچه فطرت نسانی آن را نیک می شمرد. بعد درباره معروف و منکر گامی فراتر رفتیم و گفته  
معروف کارهای شایسته و پسندیدهای است که معدل و پرآیند ابعد مختلفی که در آن کار به چشم  
می خورد، به سمت مثبت می رود. منکر نیز کاری است که محاسبه و بررسی و جرح و تعدیل جنبه های  
مختلف آن کار آن را در ردیف کارهای مردود قرار می دهد. باز گامی فراتر رفتیم و به این نتیجه رسیدیم که  
شناخت این مدلها و پرآیندها گاهی به محاسبه های ظریف احتیاج دارد. علاوه بر این، شناخت برعکس از  
معیارهای پسند و ناپسند خود آن معیار ظریف است. بعد رسیدیم به گسترش معنی معروف و منکر و خیر  
و به خوبیها و پسندیده ها و نایبتد هایی که با بررسیهای دقیق قابل شناخت هستند. باز گامی فراتر رفتیم و  
رسیدیم به آنچه می توان پسندیده بودن و ناپسند بودن و خیر بودن و شر بودنش را به کمک منبع اگهی پر  
اوج وحی تشخیص دد و بالمال نتیجه این شد که معروف یعنی آنچه منطق فطرت، بینشیای عمومی،  
بررسیهای دقیق علمی و عقلی، و منبع بوارج وحی آن را به نیکی می شناسد؛ و منکر یعنی آنچه یکی ذ این

درجات معرفت و آگاهی آن را ناپسند می‌شمرد و رد می‌کند. در مرحله بعد به این نتیجه رسیدیم که گاهی شناخت منکر و معروف و خبر و شر در حل اجرایی و تطبیقی پیجده می‌شود و در شناخت جهت نهایی و برآیند نهایی در ب سوی معروف بودن (ثبت)، منکر بودن (متلب)، احتیاج به آگاهیهای وسیع دارد که این آگاهیهای وسیع اجرایی معمولاً در اختیار رهبری و مامت برای یک امت قرار دارد. بنابراین، شناخت برخی از مراحل معروف و منکر در قدرمرو شناسایهای رهبری در بک است است. این آخرین بخش بود که در آخرین شب به آن رسیدیم. آنچه را باید پیرامون خبر و معروف و منکر پیگوییم، با پنهانی چندشنبه‌ای که فهرست آن و نتیجه‌گیری نهایی آن در آغاز بحث امشب عرض شد، تقریباً گفته‌ایم دیگر نهی خواهیم بیش از این بحث را گشته کنیم. رسیدیم به فهم معنی یادگاری، یادگار و یادگار.

### معنای دعوت

دعوت یعنی چه؟ امر یعنی چه؟ نهی یعنی چه؟ گفتم این سه واژه را هم باید خوب پنهانیم تا این آیه را خوب فهمیده باشیم. معنی اصلی دعوت در کلام عربی صدا زدن و فرا خواندن است. «دعوه» یعنی او را صدا زد (بدعون) یعنی عردم را فرا می‌خوانند. همگان را فرا می‌خوانند، حتی خودشان را فرا می‌خوانند به خبر. این معنی اصلی یادگاری است. اینکه می‌گویند شما را به فلان جلسه دعوت کردیم به این معناست که شما را خبر کردیم، شما را صدا زدیم. گفتم فلانی امشب به فلان جایی، چون این کار هم با یک نوع فرا خواندن همراه است این معنی اصلی کلمه یادگاری است. ولی سیان معنی در این آن ویژتر از این معنی اصلی است. وسعت این میدان را می‌شود تا حدودی به کمک موارد استعمال این کلمه در محاورات و وزانه فهمید. مثلاً اگر به جای اینکه شما را با تلفن با حضوری دعوت و صدا کنند، نامه‌ای برایتان بنویستند که آقا، امشب به فلان جایی باید، به این تیر دعوت می‌گویند (ادعوت گشتنی). یعنی در اینجا دعوت از مرحله صدا زدن و فرا خواندن با زبان و شفاهی، به فراخواندن کجی گسترش پیدا کرده است. بنابراین، «یدعون الى الخير» (ادعوت به خبر می‌کنند) ممکن است به صورت بیان سخنی پیرامون دعوت به خبر گفته می‌شود. پس اینکه نوشته به صورت مقاله‌ای و کتابی پیرامون دعوت به خیر باشد. اگر کسی جمله‌ای نوشته، مقاله‌ای نوشته، کتابی نوشته و با آن مردم را به راه خیر کشید و فرا خواند، به آن هم دعوت به خبر گفته می‌شود. پس (یدعون الى الخير) گسترش پیدا کرد تا حد نوشتمن و انتشار بدلات و کتابها و نوشته‌های تبلیغی برای خیر، خوب، اگر به جای اینکه چیزی بنویستند یک مقدار شعارهای غیر توثیقی، مثلاً آرمها ی تهیه کردند که این آرسها در جامعه‌ای دعوت کننده و تحریک کننده به خیر باشد؛ یا عکس‌های دادر نمایشگاه عکس به نمایش گذاشتند، به طوری که این نمایشگاه عکس هر بیشترای را به سوی خیر و نیکی کشاند. آی این امر دعوت به خیر محاسب می‌شود؟ شاید چون هنوز عرف و مردم سا با این وسائل نو دعوت به خیر سأتوس نشده‌اند، در پاسخ درنگ کنند و پیگویند اجازه بدید فکر کنیم. ولی این درنگ نشی او آشناشی تازه با این

ابزارها و وسائل نو دعوت است. اگر دقت بکنید می‌بینید نمایشگاه عکس با یک مدل و نوش و دعوت‌نمایه کنی هیچ فرقی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه گاهی تأثیر یک نمایشگاه عکس زندگانی در بینندگان از دهها مقاله و کتاب و سخن خیلی بیشتر است. بنابراین، نمایشگاه عکسی که بینندگان را به سوی خبر فرا خواند نیز دعوت به خیر است.

### دعوت عملی

به سراغ مراحل بالاتر برویم: الگوهای فردی، گروهی، امنی. این الگوها گاه الگوی خیرند. یعنی همین قدر که انسان به اخلاقی، رفتار، بینش، داشت، روش پرخی افراد بینگرد، این داشت و بینش و روش در انسان این اثر را می‌گذارد که انسان را بد سمت خیر می‌خواند. به این هم می‌گوییم دعوت عملی به سوی خیر. متلاً شما با یوجه خود از جایی عبور می‌کنید و می‌بینید انسانی ضربه‌ای خورده و روی زمین افتاده است. اگر شما او را با نوازش بلند کردید و فرزند شما ناظر رفتارتان باشد، این عمل و خدمت شما خود به خود دعوتی است ہرای فرزندتان به سوی خیر.

بنابراین، دعوت عملی از مصادیق دعوت است. معنی واژه دعوت گسترش پیدا می‌کند تا شامل دعوتهاي عملی هم بشود لذا می‌بینید از پیشوایان دین با عبارتهای گوناگون روایاتی نقل شده که روی دعوت عملی تکیه دارد. با توجه به اینکه عمق اثر دعوت عملی از دعوتهاي لفظی و کتبی و نمایشگاه عکس و امثال اینها خیلی بیشتر است، می‌بینید تکیه احادیث تا اینجاست که می‌گویند دعوت عملی بر دعوت زبانی مقدم است. در آن ووابت منفصل، خطاب از امام علیه السلام به شیعه، در بیان تشیع راستین و شیعه بودن راستین از جمله می‌فرماید: او کوتوا دعاۃ الناس الی انفسکم بغير استکم. این روایات در کتاب ایمان و کفر کافی است. شما ای پیروان تشیع، ای پیروان علی علیه السلام، ای هواداران و رایستگان و پیروان جعفر بن محمد علیهم السلام، مردم را به سوی خودتان، به سوی راهتان، به سوی بینستان، مذهبینان، آینستان دعوت کنید؛ آنها را به سوی خودتان و راهتان بخوانید، اما با غیر زبانهایتان. من باید با صراحت عرض کنم که یکی از آفهای زندگی اجتماعی ما رواج بازار دعوت زبانی، و اخبراً قلمی، و کساد بازار دعوت عملی است اینکه می‌گوییم کساد بازار دعوت عملی، فکر نکنید منظورم این است که در جامعه ما بازار دعوت عملی کساد است. نه خوشحال هستم که در زمانی زندگی می‌کنم که نمونه‌های جالب ایمان و فدائاری و قضیت بیش ز خیلی از دوره‌های دیگر که سراغ داریم جلوه‌گرند. اینکه می‌گوییم کساد بازار دعوت عملی، منظورم خودمان است. یعنی ما دعوت کنندگان زبانی و تلخی که در بخش دعوت زبانی و قلمی چه بسا پر نجلی هستیم، اما متأسفانه در بخش دعوت عملی آن ارج و اثرگذاری متناسب با رسالتمن را چندان نداشیم. جای نأسف است که هر قدر شما مردم به روش و مش عاملی ما دعوت کنندگان زبانی و قلمی نزدیکتر

بتویه این نگرانی وجود دارد که گرایشان به آنچه ما شما را بدان دعوت می‌کنیم نه تنها بیشتر نشود، بلکه حتی گاهی کمتر و ضعیفتر شود. بنابراین، اجازه دهید من از این<sup>۶</sup> و کونوا دعاه الناس الى الغسله استکم «بک تیج گیری جدبد بکنم آن نتیجه این است که اصلًا سعی بفرمایید قدری بازار دعوهای زبانی و قلمی کمرونق بتویه این دعوت عملی کنم تو ایلیهایمان را بیشتر در گسترش میدن دعوت عملی تبدیل شود. بنابراین، به دوستان هملکت توصیه می‌کنم تو ایلیهایمان را بیشتر در گسترش میدن دعوت عملی متوجه کنیم و از صرف پیش از اندازه نوانها در دعوهای زبانی و قلمی خودداری کنیم این توصیه را هم برحسب برداشتی که از کتاب و سنت ر قرآن و حدیث دائم عرض کردم و هم برحسب تجربه ممندی که در طول چندین ده سال سر و کد زدن دو سیدان دعوت داشتم، اگر وقتاً گاهی می‌بینید وقتی به من پرسی قبول سخنرانی در اینجا و آنجا دعوت می‌کنید من زیر بار نمی‌روم، دلالتی دارد؛ مشکلاتی دارد اما با صراحت به شما بگویم، بکی از آن دلایلی که ناکنون شاید به دوستان را جده کننده نگفته‌ام ولی اینجا برای اطلاع همه می‌گویم این است که من حلاً به این مقدار دعوت زبانی و قلمی معتقد نیستم نفس دعوت زبانی و قلمی را آنقدرها که گاهی شما فکر می‌کنید نبردمند و قوی نمی‌دانم من فکر می‌کنم نوانها را باید بری ایجاد بک دسته به هم پیوشه‌ای که نه به صدوف فردی، بلکه به صورت دسته‌جمعی تجلیگاه تربیت اسلامی و نظام عقیده و عمل اسلامی باشد به کار بیندازیم کاربرد چنین دعوتی از همه این مجالس و محدثی و کتب و مقالات و نشریات و مجلات و روزنامه‌های دینی بیشتر است. شما چه می‌فرمایید؟ نمی‌خواهم این حرف را از من پذیرید چون من گوینده آن هستم می‌خواهم خودتان روشی بینداشید. برقرار و خواهران گرامی، اگر هم‌فکرید، اگر می‌بینید شما هم فطرتمن و بینش فطریان این نظر را می‌بینند و می‌پذیرد، چه بهتر است از دنالش عملی داشته باشد؛ داشته باشیم و داشته باشیم، و اگر احساس می‌کنید من الشبهه می‌کنم با صراحت از من اتفاق نکند. ولی باز هم نکرار می‌کنم، برداشتم از کتاب و سنت و قرآن کریم و روایاتی از پیغمبر و علی، علیه‌السلام، و سایر ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر، سلام الله علیهم اجمعین، و برداشتم از تجارب ممتد گوناگون در میدانهای گوناگون این است که دو صد کفنه چون نیم کردار نیست.

بنابراین، دعوت در این آیه مبادا صرفاً به گفتن دعوت لفظی، دعوت با زبان، اختصاص داده شود. دعوت خیلی وسیعتر از اینهاست. در سلولوحه همه، دعوت عملی است، اگر من گاهی می‌گویم با شما نسل جوان سخن می‌گویم، مبادا فکر کنید که سخن با نسل همسلم و با نسل بزرگتر از خودم از نظر سال چیز دیگر است و سخن با آنان آهنج دیگر دارد. به دوستان هنته قبل می‌گفتم که من در این جلس چهره‌هایی ذ دوستان همسال یا سال‌خورده‌تر از خود می‌بینم که همگی در بیست سال قبل، می‌سال قبل، چهل سال قبل، چونهایی بالبدان، باصفاء، باشمور بوده‌اند، مثل شما، می‌بینید که آنها هنوز بیوتدشان را با روش‌بینی و با شور آن موقع تبریده‌اند. آنها الان هم خود را با دسته‌هایی نزدیک می‌بینند که در همان خط می‌سال و چهل سال

پیش پرورد و روشن آنها هستند امیدوارم این پیوستگی سیان این دوستان با به سن گذاشت و شما دوستان در آستانه جوانی با در بعده جوانی پیوندی استور باشد. میادا جوانان بالایمان پرورد و پیوندان را با برادران و خواهران پرورد و روشن و بامانی که سالخورد و تغیر شده‌اند خفیف تلقی کنند. ولی اینکه من می‌گویم این سخن را با دوستان جوان می‌گوییم، از نظر این است که دوران خودسازی شما بدون شک طولانی است؛ شمرات وجودی شما بدون شک بیشتر است؛ آبند و تعلق آبند به شما و واپسگی آبند به شما بدون شک افزوده است. بنابراین، دوستان جوان، پیذیرید، اما با نأمل؛ نه فقط به صرف نقلید از من. اول پیشنهاد و اگر اندیشه‌تان به نتیجه‌ای همسان با نتیجه‌ای که من بدان رسیده‌ام رسید، پیذیرید و بعد عمل کنید. بذاید دعوت عملی شما به سوی راه حفی که دکان در عشق آن می‌پند، می‌تواند از دعوهای زبانی و قلمی خودتان و بهترین گوبندگان و نویسندهای که سراغ داوید بپردازد. لکو شوید! خوش می‌آید که بعضی از دوستان عزیز گاهی می‌آیند با صراحت بپرسید من در یک جهت، و گاهی بیش از یک جهت، خود را می‌گیرند؛ مخصوصاً دوستان جون ما. می‌گویند بن گوشه زندگی تو مناسب با این لکونست، خوشحالم که در برخورده با این انتقاد سعی می‌کنم به آنها منصفانه پاسخ بدم و سعی نمی‌کنم اگر نقصی در خودم هست آن را توجيه کنم هیچ دوست ندارم به راه توجيه کشانده شوم. آرزوی می‌کنم موفق باشم که اگر کمی و نقطه شعفی عملی در مجموعه برنامه زندگی من هست اصلاح شود چرا؟ برای اینکه اولاً راه رستین زندگی و صراط مستقیم الهی اگر خوب است و اگر چیزی است که باید آن را ترویج کرده، اگر چیزی است که باید در ارج آن سخن گفت، پس حتماً خود من باید بیش از همه و بیش از همه در آن راه باشم. و ثانیاً اگر براستی فکر می‌کنم مقداری کم یا زیاد از عمرم، زندگیم، وقتیم، توانم، در راه دعوت به این خیر باید صرف شود، نقش و اثر دعوت عملی خیلی بیشتر است. در نتای این بحث به نقش سازنده اسر به معروف و نهی از منکر در برابر چهره‌هایی که یا رهبرند یا راهنماء بیشتر سخن خواهم گفت. ولی به هر حال به مناسبت این بخش از آن سخن اینکه اینکن منکم امة یادعون الى الخير.

#### معنای امر و نهی

«امر» در زبان عربی به معنی فرمان و فرمان دادن است. «أَمْرٌ» یعنی فرمان داد. «نہی» در زبان عربی به معنی بازداشتن، قدردن و منع کردن است. اینکه «معنی منع کرده؛ قدردن کرده امر و نهی در حقیقت هر دو فرمان‌اند. اگر فرمان به انجام کاری بدھیم می‌گوییم، «أَمْرٌ» و اگر فرمان به ترک کاری دھیم می‌گوییم «نہی». اگر به صورت انکبده گفتیم می‌شود نهی و اگر به صورت اپکشید، گفتیم می‌شود امر؛ حتی گاهی بتعلق امر یک امر منفی است؛ (أَمْرٌ لَا تَعْدُوا إِلَّا إِيَّاه) (۲۹)، فرمان داد که جزو دا نپرستید. این سخن اصلی امر و نهی است البته نخستین ره و شیوه امر و نهی همان امر و نهی لفظی و بکن نکن است. ولی اگر بکن

نکتی در کتاب قانون به صورت نوشته آمد، ما بدون شک آن را هم امر و نهی می‌گوییم اگر فرمانی از فرمانده شما به صورت شفاهی به گوشتان رسید به آن می‌گویید امر و فرمان اگر همان فرمانده شما یک دایبه امر و نهی تا این مقدار محدود است و صرفاً امر و نهی عبارت است از فرمان دهن شفاهی با کتبی و با قدغن کردن و منع کردن شفاهی با کتبی؟ به قرآن مراجعه کنیم. اول به فرآن مراجعه کنیم بینیم آیا در قرآن امر و نهی در غیر این موارد به کار رفته است یا نه.

در آیه هشتماد و هفت سوره هود می‌بینیم که قوم شعوب به شعیب چنین می‌گویند: (قالوا يا شعوب، أصلونك تأثرك ن ترك ما بعد آباون)، ای شعیب، آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد و اعلام و انظام می‌کند که ما باید از پرستش آنج پدرا نمان می‌پرستند دست بردازیم؟ سؤال این است: ای شعیب آیا نمازت به تو چنین فرمانی می‌دهد؟ مگر نماز فرمانده است؟ مگر نماز زبان دارد که فرمان بدهد، یا فلم دارد که فرمان بدهد؟ (اصلونك ناسرك ن ترك ما بعد آباون؟) معنی «ناسرك» اینجا چه می‌شود؟ یعنی: آیا نمازت تو را به صبورت قاطع پرمی‌انگیرد و وامی دارد که ما آنچه را پدر نمان می‌پرستند رها کنیم؟ پس اینجا امر به معنی واداشتن به کار رفته است. امر در این آبه از قرآن به معنی واداشتن، واداشتن قاطع و محکم، به کار رفته است در یک آیه دیگر (آیه ۳۲ سوره طوره)، قرآن در نکوهش از انسانهای منحوف می‌گوید: ام تامرهم حلامهم ب لهذا آم هم قوم ملاغون؟ آیا رفیعهای آنها، آنها را بدین فرمان می‌دهد؟ یعنی چه روزیا فرمان می‌دهد؟ یعنی روزیا آنها را بدین سیر می‌کشند و بدین راه می‌آورند. بنابراین، هر گاه یک عمل، یک کار، کشانده انسان به سوی کاری شد، می‌گوییم این کار به من چنین امر می‌دهد؛ چنین فرمان می‌دهد؛ این روزیا به من چنین فرمان می‌دهد؛ این بیش به من چنین فرمان می‌دهد. بیش و منش هم می‌نواند امر کشانده باشد. ملاحظه می‌کنید که امر در خود قرآن به این معنی به کار رفته است. به سراغ نهی برویم. آیه کریمه از سوره عنکبوت درباره نماز می‌گوید: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِيُّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). (۳۰) نماز نهی می‌کند از کار زشت و مردود و نسبت. یعنی چه نماز نهی می‌کند؟ مثلاً نماز یک مقامی است که چیزی را قدغن می‌کند؟ یا کیا معن می‌کند؟ وقتی می‌گوید (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِيُّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) یعنی نماز فدرت بازدارندگی دارد. نماز یک نوع اثر سازندگی در انسان دارد که انسان را از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد. نماز ترمز و بازدارنده است.

پد نیست عرض کنم که گاهی دیده‌م به معنی این آیه طوری نزجه می‌شود که حق مطلب را دانم کند. مثلاً می‌گویند آقا، می‌دانی نمای نمای چگونه آدم را از فحشاء و منکر باز می‌دارد؟ می‌گوییم چطور؟ می‌گوید چون باید محل نماز آدم نمازگزار غصی نباشد. می‌گوییم خوب. می‌گوید لباسش هم باید غصی نباشد. می‌گوییم خوبی خوب. می‌گوید آب و ضویش هم باید غصی نباشد. می‌گوییم خوبی خوب. می‌گوید خوب. وقتی توار مدل محل نماز آدم غصی نباشد، لباسش غصی نباشد، آب و ضویش غصی

نشد، در نتیجه به برگت نماز از یک مقدار غصب و غاصب بودن جلوگیری می‌شود! نماز سبب می‌شود که او دیگر غصب نکند و از مال حرام جایی برای نمازش، لباسی برای نمازش، آمی برای وضویت نهیه نکند. اما آیا واقعاً من همه که قرآن نکه می‌کند و می‌گوید نماز را به با دار، نماز از فحشاء و منکر نهی می‌کند، همین اندازه است؟ اگر این اندازه باشد که نمازگواران ماراد حلش را پیدا می‌کنند: می‌گویند به جای خانه می‌رویم در مسجد نماز می‌خواهیم؛ برای اینکه خانه‌مان غصی و شبهمان ایست! آب و ضو هم از مسجد می‌آوریم. لباس هم بالاخره از یک گوشه‌ای پیدا می‌کنیم که غصی تباشد. متلاً می‌رویم کاری انجام می‌دهیم و با چولان یک پیراهن بلند تهیه می‌کنم که اگر حتی زیرچامه هم غصی بود با یک پیراهن غیر غصی بلند نماز بخواهیم. این می‌شود معنای آن الصلوة تهی عن الفحشاء والمنکرا نماز در مسجد. آب از مسجد، با یک لباس غیرغصی خانه‌اش غصی است، می‌رود در مسجد نماز می‌خواند. آب و ذندگی‌اش غصی است، ولی از آب مسجد وضو می‌گیرد. لباسی که می‌پوشد، غذایی که می‌خورد، همه غصی است و همه از ره حرام به دست آمده، ولی یک پیراهن بلند تهیه نکرده... تمیز بودن نماز مصالحة شد به این مقدار! البته من نمی‌گویم این بد است. این خوب است ولی خوبی کم است. در آیه (ان العتبة تهی عن الفحشاء والمنکرا) سواله جایی دیگر است نماز واقعی آنه و در کردن (نمازی که برای خدا بر پادشاه می‌شود) اقم الصلوة لذکری (... اصلاً اگر در نماز باد خدا بود بدانید که جسمی است بی‌روح، دکور خوبی است. درست مثل نماز جاعده ما که بیشتر به دکور شبیه است تا به آن تمرين؛ تمرين روزانه‌ای که پنج بار برای زنده نگه داشتن باد خدا در این انجام می‌گیرد. در روایتی ذی‌غمبر، صلوات اللہ و سلامه علیه، هم از طریق عاسه و هم از طریق تیغه روایت شده که پیغمبر (قربب به این مضمون) روزی با یارانش نشسته بود. به آنها فرموده می‌دانید شئ نماز چیست؟ عرض کردند نه با رسول الله. فرمود اگر یک کسی نهر آبی در جلو خانه‌اش باشد و روزی پنج بار خودش را در آن نهر آب شستشو بدهد آیا دیگر بدنش کثیف می‌ماند؟ عرض کردند نه، دیگر کثیف نمی‌ماند؛ تعبیر تعبیر است. روزی پنج بار حمام کردن و دوش کرفتن آدم را تمیز می‌کند. فرمود: نقش نماز در پیراستن روح و جان و دل و قلب شما چنین است که آن را از گناه و فساد پاک کند. نماز یعنی روزی پنج بار شستشوی روحی و شستشوی نکری. آیا چنین نمازی «تهی عن الفحشاء والمنکرا» هست یا نیست؟ هست! اما در چه دایره‌ای؟ در آن دایره نگی که اشاره شد، یا در دایره وسیع؟ نماز بازدارنده است. نسنه را از کار ذشت و ناپسند و مردود باز می‌رود. به این حساب که روح انسانی که باد خدا در او پیوسته زنده بماند پیرامون فحشاء و منکر نمی‌رود؛ یا خیلی کمتر می‌رود. پس معنی این نهی چیست؟ (تهی عن الفحشاء والمنکر)؟ یعنی نماز قادر بازدارنده‌ی دارد. پس نهی درست به همان معنایست که الان ذکر می‌کنیم. نهی یعنی بازداشت و امر یعنی واداشت. به هر شکلی که ممکن و مؤثرتر است. طبق آنچه درباره دعوت گفتیم، از میان راههای دعوت کردن، واداشت و بازداشت، کدام از همه مؤثرتر است؟ راههای عملی و اجرایی، راههای تربیتی، راههای سازنده، سازنده فرد و سازنده محیط. بنابراین، در امر به

معروف و نهی از منکر امر و نهی به چه معنایست؟ امر یعنی واداشتن به هر طریق و وسیله که ممکن است؛ با هر وسیله‌ای که قدرت و دارندگی اش بیشتر باشد بهتر و نهی یعنی بازداشت با هر وسیله ممکن، هر وسیله‌ای که قدرت بازدارندگی اش بیشتر باشد بهتر، این معنای پادعون، پامرون، نهون.

حالا به سراغ معنی آیه «ولتكن منكم افة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» بروم. از شما مسلمانان باید جمیعیت یکپارچه و به هم بیوسته به وجود آید با این مشخصات این جمیعت دعوت کننده به خیر و نیکی است؛ و ادارنده به معروف و شایسته و پستدیده است؛ بازدارنده فِ منکر و مردود و ناپسند است. اگر از شما چنین جمیعت به هم بیوسته‌ای با این مشخصات به وجود آمد، بدانید که تنها جامعه سعادتمند دنیا این جامعه است؛ و اولنک هم المقلحون».

این بحث ما پیرامون معنی این آبه بود. به دنبال این بحث چند مسأله و مطلب باید مطرح شود که در کتابهای فقهی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر و شرایط امر کننده و نهی کننده و شرایط خود امر و نهی آمده است. این مسائل را ان شاء الله به خواست خدا یکجا در جلسه آینده مطرح می‌کنم. بعد هم که معنی امر و نهی را فهمیدیم باید پیرامون شبههای امر به معروف و نهی از منکر و شبههای دعوت، که اینک تاحدی روشنتر شد، بیشتر سخن بگوییم. من امیدوارم که دو مجموع بتوانیم بین دو تا سه جلسه دیگر این بحث را به نظر برسانیم. امیدوارم دوستان هم اگر سؤالی در این زمینه‌ها، با تقدی بر این گفته‌ها و تحلیلهای انجام شده، دارند در همین فاصله دو تا سه جلسه در میان بگذارند تا اگر باید در دنباله مطلب توضیحی بپرسیم آنها دده شود یا آن نند مروء قبول واقع شود اعلام بشود که فلاں دوست ما تقدی در این زمینه کرده است و ما هم چنانچه بجا باشد فیض داریم. همچنان که یکی از دوستان که نمی‌دانم تشریف دارند یا نه، یک شب انتقاد کردند به اینکه من در حسن بحشم نسبت به حضرت ذیتب، سلام الله علیها، عرض کرده بودم زنی است که مردانه عمل می‌کند. گفتند خود این تعبیر یک نوع شایشه قدرناشیانی نسبت به مقام زن در اجتماع دارد. چرا نمی‌گویید او زنی است که چون زن شایسته عمل می‌کند؟ مثل اینکه کار حسابی کردن ابواب جمعی مرد است! گفتم صحیح عی فرمایید. من درین تعبیرم، که تعبیر شخصی من نیست بلکه تعبیری است که در جامعه خیلی رایج است، تجدید نظر می‌کنم. ز این به بعد دیگر نخواهم گفت زنی است که مردانه عمل می‌کند؛ می‌گوییم آن زنانگی شایسته و آن زن شایسته‌ای که در رسالت یک پانو در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اش آن طور که باید عمل می‌کند. این اتفخار برای تعریف از یک زن خیلی بالاتر است از اینکه بگوییم زنی که «مردانه» عمل می‌کند این انتقاد را از ایشان پذیرفتم. اگر دوستان انتقادهایی از هر قبیل بر آنچه عرض شد داشته باشند خواهش سوکنم در میان بگذارند یا کتاباً عرفیم بفرمایند یا شفاهای بفرمایند تا درین دو سه جلسه‌ای که لازم بحث باقی مانده بتوانیم نظر نهایی را پیرامون آنچه شما به عنوان نظر بیان عی فرمایید عرض کنم.

در جلسه قبل روانی را خواندم. این روایت در صفحه ۳۹۸ از جلد ۱۱ وسائل [شیعه] چاپ جدید آمده است. روایت هجده از شیخ طوسی رحمة الله عليه است: «قال، رُوَىٰ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تَرْازُنْ إِنْتَ بِخَيْرٍ مَا أَسْرَوْا بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَنَعَا نَوَا عَلَى الْبَرِّ، فَإِذَا لَمْ يَفْعُلُوا ذَلِكَ نَزَعُتْ مِنْهُمُ الْبَرَكَاتُ، وَسُلْطَنُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاوَاتِ» از پیامبر، صلوات الله وسلامه عليه، روایت شده است که فرمود: امت من) است اسلام (همواره تا وقتی که اسر به معروف و نهی از منکر کنند و در راه بر و نیکی بار و باور یکدیگر باشد در خیر و نیکی و خوبی به سر خود برد. اما به محض آنکه این کارها دادها کردند برکتهای الهی از آنها برداشته می شود و گروهی از آنها بر گروه دیگر مسلط و چیزهای می شوند آنگاه نه در زمین و نه در آسمان بار و باوری برایشان نمی ماند.

از نهج البلاغه نیز مطلعی است که در ضمن سفارش و وصیت مولی علی، علیه السلام، به در فرزندش حسن و حسین، سلام الله عليهم، آمده است. پس از آنکه ضربت مرگبار این ملجم بر فرق مبارک وارد آمد، یشان خطاب به دو فرزندش، و پنکه خطاب به همگان می گوید: «لا ترکوا الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فیوْلی علیکم شرارکم ثُمَّ نَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَنَّکُمْ» (۳۱) امر به معروف و نهی از منکر را نزد مکنید! اگر اسر به معروف و نهی از منکر را نزد نماید، حکومت در میان شما به دست مردم پلید بد خود افتاد. آنها زمام قدرت و حکومت را در جامعه شما به دست خواهند گرفت، آن وقت شما دانمادعا می کنید که ای خدا، ما را از شر دنیا و آخرت خلاص کن. اما این از آن دعاها بی است که اجابت ندارد؛ برای اینکه آن مردمی از شر دنیا و آخرت خلاص می شوند که بجهنمند، مردمی که نجهنمند، مردمی که بار مسئولیت را تحمل نکنند، مردمی که رفیعه بزرگ پاسداری از حق و قانون را رها کنند، باید در انتظار قدرتهای خودکاسه بی مبالغ نسبت به هر نوع قانون خدایی و خلقی باشند. «لا ترکوا الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فیوْلی علیکم شرارکم ثُمَّ نَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَنَّکُمْ».

گاهی اوقات تعبیرهای قرآن و تعبیرهای حدیث از نظر سبک بیان مطلب قابل ملاحظه و توجه است. به این معنا که گاهی طرز تنظیم عبارت در بیان یک مطلب بیشتر در صدۀ بیان یکی از ستنهای خدا و قانونمندیهای ثابت اجتماع است. در آیات قرآن و در احادیث این موضوع زیاد به چشم می‌خودد. این عبارت نهنج البلاوغه با همان شیوه بیان یک قانون اجتماعی و قانونمندی از این مطلب باد می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر را وها تکنید، چون در این حالت نتیجه اجتناب‌نایاب‌ذیر این خواهد بود که شرارتسا ولی و زمامدار و فرماترا و دارای قدرت در میان شما می‌شوند. این یک قانونمندی است. بر حورداری از حکومت حق و عدل مشروط است به رعایت کامل امر به معروف و نهی از منکر. هر نوع قدرتی را که شما در جاسعه فرض کنید دو معرض خطر انحراف از حق است. این شما و جامعه هستید که باید با توجه به اهمیت و نقش بسیار سوئر صحابان قدرت و کسانی که بر منصبهای کوناکون اجتماعی تکه زده‌اند در سعادت خود پکوشید. فرد فرد شما باید بدانید راه رسیدن به سعادت و راه رسیدن به حکومت حق و عدل اینست که شما از طریق سر به معروف و نهی از منکر به چنین هدفی برسید.

قانونمندی بعدی عربوط به وقتی است که مردم چیزی را می‌خواهند اما برای رسیدن به آن نکان حسایی نهی خروند؛ بعد داد و بداد واد می‌ندازند و برای محرومیت از حق و عدل روش‌خوانی می‌کنند. این هم یک جور روش‌خوانی است روش‌خوانی و موبایل خوانی برای اینکه زندگی زیر سایه فرماترا وی حق و عدل محروم‌اند. این روش را در ملاقات‌شان، در اشعارشان، در کتابهایشان، در جلسات‌شان، در سخنرانی‌هایشان، در گفتگوهای دو نفری و سه نفری می‌خوانند، در حالی که چه با همانها که این روش را می‌خوانند عملاً خودشان در انحراف زندگی اجتماعی از مسیر حق و عدل سهیم‌ند. اینها باید بدانند از یک چنین روش‌خوانی و روش‌خواندها و بعد به دنبال آن دست را تا عالیترین درجه به سوی آسمان بلند کردنها، مطابق نظام عقیده و عمل اسلامی، کاری ساعته نیست.

«تدعون» قانونمندی بعدی است، می‌افتد به دعا کردن. خواه این دعا به سوی خدا باشد، خواه خواهش و النیاس از قدرتهای دیگر؛ نتیجه یکی است: «لا یستحباب لكم». چقدر این مطلب شبیه و نزدیک است به یکی از قانونمندیهای اجتماعی جامعه‌شناسی علمی پیشرفته امروز که می‌گوید اصلاحات و تغایرها قابل صادر کردن و وارد کردن از خارج نیست. هیچ گاه هیچ کس نمی‌تواند دیگرگونهای آرم و صلاحاتی و رفروی، یا دیگرگونیهای تند و ریشه‌دار و سریع و تغایرها را از جای دیگر به جامعه‌ای صادر کند یا از جامعه‌ی آن را وارد کند این خود آن جامعه است که باید دیگرگون شود تا نظمتش دیگرگون شود : «انَّ اللَّهُ لَا يَغْيِرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» (۳۲).

حدیث دیگر حدیثی است که آن هم در وسائل، در جلد یزده، صفحه ۳۹۴ از اعم هشتم علی بن موسی الرضا، سلام الله علیہم، در این حدیث هم همین مضمون از اسم دخا آمده است: «لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَنَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيَسْتَعْمَلُنَّ عَلَيْكُمْ شَرَارَكُمْ ثُلَّا يَسْتَجِبُ لَهُمْ». مرب به معروف خواهید

کرد و نهی از منکر، و گرنه عمال (کارگزاران) اجتماع شما به شرور و بدن اجتماع تبدیل می‌شوند و آن وقت اگر در گوشه‌های اجتماع هم ادم خوبی پیدا شود و همیشه دعا کند، با همراهه به خبر و نیکی دعوت کند، گوشت کسی به دعوت آنها بدھکار نبست، چون آن قدر که عمال و کارگزاران جامعه به فکر و عمل جامعه جهت می‌دهند، خطبا و داعیان جامعه نمی‌توانند آن اندازه به فکر و عمل جامعه جهت بدھند. در این احادیث دقت کنید. احادیث مختلفی نقل کردم از یقین نقل شد، از علی علیه السلام نقل شد، از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شد یعنی در تمام ادوار یک مطلب و یک تعلیم است، هم در دوران یقین، هم در دوران علی علیه السلام، هم در دوران امام رضا علیه السلام مسأله یکی است. یک قانون ثابت وجود دارد، و عجب قانون ثابتی است! در مطالعاتی که در این زمینه داشتم حتی یک جا هم نتوانستم پیدا کنم که بحکم در آنجا بر این فناونمتدی استثنای خورد، *(الناسُ بالمعروفِ وَ لِتَهْنَّئُ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيُسْتَعْفَلُ عَلَيْكُمْ شَرَارُكُمْ نَبِدِعُوا بِخَيْرِكُمْ نَلَا يُسْتَحْابُ لَهُمْ)* احساس می‌کنم که توضیح بیشتری در این زمینه مفید است؛ چون این مسأله از مسائل طریق علمی اجتماعی است.

کمی دقت بفرمایید: دور و بر زندگی خود را نگاه کنید: بینید چطور می‌شود که اگر در جامعه‌ای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداوی عمومی از حق و عدل کساند و واکد شد و عملی نشد، نتیجه احتساب ناپذیرش این است که همه مستolan و کارگزاران جامعه، آرام آرام به افراد بد آن جامعه تبدیل می‌شوند. چرا و چطور؟ وقی حکومت، حکومت حق و عدل است، وقی کارهای اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی یک جامعه بر محور حق و عدل می‌چرخد، وقی خصلت و سرشت حکومت یک جامعه خصلت و سرشت الهی، خصلت و سرشت عدل و انصاف و حمایت از حقوق عامه و حق خدا و خلق خداست، در چنین حالی عناصر خوب و بدبند، عناصری که خدا را می‌شناستند، عناصری که خداترسند، رغبت می‌کنند ناکاری را در این حکومت پذیرند. طبیعی است که در چنین نظامی وقی برای هر کاری آگهی کنند اول آدمهای با پدر و مادر، آدمهایی با پرنسیپ اصولی، آدمهای خدترس بایمان، آدمهایی که دلشان در عشق خدمت به خدا و خلق می‌پیشقدم می‌شوند.

نویزبان سر نور بان را جاذب‌اند، اما عیبرسم، اگر حکومت حکومتی باشد که سرشش، سرشت عدل، حق، خدانگری، خداخواهی، خدمت به خانق و خلق نباشد، در چنین نظامی وقی آگهی استخدام پخش می‌شود اول چه کسانی به آن سمت می‌روند؟ چه کسانی با رغبت بیشتر و با آزادی عمل بیشتر سراغ نامنوبی برای قبول یک پست و سمت و منصب می‌روند؟ آنها که با ایمانترند؟ آنها که اصولیترند؟ آنها که مقیدترند؟ آنها که وظیفه شناسانند؟ نه! در چنین نظری از همان اول عناصر پاک و سالم احلاً و غبت نمی‌کنند سراغ کار دولتی بروند. حالا اگر آنها را تشویق کردیم، گفتیم ای آقا بلاخره کار مربوط به این جامعه است، بالاخره گوشت خودت، پسرت، پدرت، دخترت، مادرت، زبر دندان این بست، این سمت، این مشغله، این رئیس، این کارمند است، باید بروی و اقلاً در حد خودت در آنها خدمت کنی؛ لااقل به چهار

نفر مراججه کننده توجه کنی و حق او را با این تشویقها آماده کردیم و به سمت کار هل دادیم و او هم رفت و مشغول کار شد. و نتیجتاً این تشویق قرار گرفت و خواست خدمتی کنند، اما سکر می‌تواند<sup>۱۹</sup> می‌سند از همان اول که می‌رود تا پسندی داشته باشند این پست سرفصلی دارد؛ چند می‌دهی<sup>۲۰</sup> خوب، بالاخره پول را یک کاری می‌کنیم. بالاخره مسأله دادن پول را از یک رهبری، راهنمایی، حاکمی می‌پرسد و تحت شرایط خاصی هم مسکن است یک نفر رهبر و حاکم به او پکوید برو بول بد و کار را بگیر. بالاخره به خاطر رسیدن به هدف خدمت به مردم یک لفمه چرب و نرمی هم جلو یک حیوان درنده‌ای که بالای سرت ایسناده بینداز. اما فردا می‌بیند که مسأله به اینجا ختم نمی‌شود. توقعات دیگر هم هست. می‌بیند این مقام بلا از او می‌خواهد حق و ناحق کنند از او بورسانت می‌خواهد؛ در حد می‌خواهد او و می‌خواهد به ناحق رأی بدهد؛ از او می‌خواهد ضعیف کشی و قوی باید کند. آن جانب هم دیگر در می‌آید. بعد می‌آید فریادش زابر سر آن آذی می‌زند که تشویش کرد و گفت برو، آق، چرا گفتش من برزم؟ به من گفتنی جهنم برو، من جهنم همینجا بیشتر چشم حاضر شده‌ام؛ چه باید به او گفت؟ گاهی اوقات کار زین هم بالآخر می‌رود. مقام متفوق ز و یک نوع یذیری‌بهایی هم می‌خواهد که بیای او غیر قابل تحمل و فسادبار است. «هان فلاشی، دشسب در فلاش شب‌نشستی نبودی؛ در فلاش باری شرکت نداشتی؛ به اناقت که آمدیم چرا ویسکی نبود؟ چوا تو زین قدر قلی؟ چرا ادب کارمندی نداری؟ چرا پذیرایی سرت نمی‌شود؟» کفر آقا در می‌آید، اگر سایه شوم ناموس شر بر زماعداری جامعه افتد را آدمهایی که دارای نوعی فضیلت و کمال‌الله خود به خود از گردونه خارج می‌شوند و با تشویق و تبلیغ و ترغیب هم نمی‌شود آنها را به آن سمت برد. نازه پیگونه می‌شود این امر را تشویق و تبلیغ و ترغیب کرد؛ با چه معیاری؟ اول می‌برستند آق، فلاش کار هست اما فلاش عیب را هم دارد. آیا من مشغول شوم؟ می‌گوییم سبک - سنگین کن، می‌گویید سنگینی‌اش می‌چرید. بعد از چند وزیر می‌آید و می‌گوید آقا، یک عیب گنده از گوشه دیگر کار پیدا شده که بری من غیر قابل تحمل است؛ آن را چه کنم؟ خوب، من هم می‌گوییم دیگر نروا و قنی سرطان فساد بر پیکر عمل و کارکدن و نظام اداری یک جامعه سایه افکند و در آن نفوذ کرد دیگر باید دبر یا زود در انتظار بُرگ آن جامعه بود؛ مگر اینکه سرشت نظام داری عوض شود و به سرشت حق و عدل تبدیل شود. این است که می‌بینید در این سه روایت، (یکی ز پیغمبر اکرم، یکی از علی علیه السلام، و یکی از امام هشتم علیه السلام) یک قانون ثابت و یک قانون علمی اجتماعی متعکس شده است. التأمن بالمعروف و التئم عن المنكر أو لِيَسْعَطُنَّ عَلَيْكُمْ شَرَارَكُمْ، فَيَدْعُوكُمْ فَلَا يَسْتَجِابُ لَهُمْ.<sup>۲۱</sup>

وتفاوتی که اهل تحفیل بیشتر باشند می‌توانند مطلب را از این سریع شروع کنند. روایت از امام باقر علیه السلام است خیلی جالب است. - آرام آرام که جلو می‌رویم می‌بینیم که ز بیشتر ائمه در این ذمیه روایات هست و دیگر کسی خیال نمی‌کند که این مطلب مخصوص شرایط زمان بخی از پیشوایان است. از ابی عصمت که فاضی مرو بوده، این روایت از امام باقر، علیه السلام نقل شده است. می‌فرماید: (قال يكرون في آخر الزمان قوم يُجْعَلُونَ فِيهِمْ قَوْمٌ مَّرَاذِنَ) الى آن قال (ولو أضرت الصلوة بساير ما يعملون بأموالهم و ابدائهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها. ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض. هنالك يتم غضب الله عز وجل عليهم. فيفعّلهم بعقابه، فيهدى الابرار في دار الاشرار، و النصارى في دار الكبار. ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر سبيل الآيات و سهاج الصلحاء، فريضة عظيمة، بها تقام الفرائض و تأسن المذاهب و تحل المكاسب و ترث لمظالم و تعمّر الأرض، و يتصرف من الاعداء و يستقيم الامر» این روایت از طریق جابر از امام باقر، علیه السلام، روایت شده است. در آن دوره‌های آخر، در آن دوره‌های انحطاط، سردی میداد می‌شوند مرید و دنباله‌رو یک دسته دیگر؛ یک دسته عریض و یک دسته مواد. یک دسته دنباله‌رو یک مشت آقا و پیشوای این مرادها و آفاه، این پیشوایان، کسانی هستند که دو مبدأ قرانت و عبادت خیلی خوب می‌درخشنند. مردم آنها را افراد خوب می‌دانند. مراسم مذهبی خیلی اهمیت میدامند. قرآن خوانها و پرگزارکنندگان مراسم هم خوب می‌درخشنند اما این عناصر درخشنده که کارگزاران پرگزاری هر چه جالبتر مراسم فلاهری دین و خوانندگان درون‌تنهی جالب قرآن کریم‌اند، سردی هستند خام و بی سع چرا؟ چون امر به معروف و نهی از منكر را لازم و واجب نمی‌دانند، مگر آنجا که در هر ضروری بر رویشان بسته باشد. اگر گردی به دامنشان تشید و اگر زکل بالآخر به اشان نگویند، آن وقت امر به معروف و نهی از منكر را لازم می‌دانند.

وقتی می‌گویند آق، چرا امر به معروف و نهی از منكر نمی‌کنید، برای خودشان عذرها، بهانه‌ها و مجوزهایی می‌تراشند. اینها بردمی هستند که اگر روزی نماز هم به منافع مالی با شخصی و آسایش بدنشان ضروری برساند و عزائم منافعشان شود، آن را هم رها می‌کنند؛ همانطور که شریعت‌زین، پرآجتنزین و پرترین واجبات، یعنی امر به معروف و نهی از منكر را رها کرده‌اند. معلوم می‌شود که پرترین تکالیف و واجبات امر به معروف و نهی از منكر است. آگه باشید! امر به معروف و نهی از منكر واجبی بزرگ است که واجبات دیگر در برتو آن اتحام می‌شود و نگهبانی می‌شود نتیجه اینکه وقتی این کار را اکردن، وقتی این وضع پیش آمد، آن وقت در چنین شرایطی خشم خدای عز و جل بر چنین مردمی نیام و کمال به حد اعلا می‌رسد و همه را در بررسی گیرد؛ در نتیجه، نیکان دو سرای بدان نبود می‌شوند و حتی اگر چند آدم خوب هم هستند مشمول این عقاب می‌گردند و کوردکار بی‌گناه، در سرزمین بزرگان بی‌تعهد و بی‌تفاوت نایبره می‌شوند.

امر به معروف و نهی از منکر را و روش اینیاست، روش نیکان و شستگان و صلحاست، واجبی  
بس بزرگ است که واجبات دیگر به برکت آن انجام شدنی است. امنیت راههای،) بینند امر به معروف و نهی  
از منکر تا کجا می‌رسد؟ امنیت راههای رو به راه بودن و حلال بودن کسب و کارهای بی‌غسل و غش بودن  
کسب و کارها در پیونو آن به دست می‌آید؛ ستمها و تجاوزها در پرتو آن پر طرف می‌شود؛ حقوق از دست  
رفته در پرتو آن به صاحبانش باز می‌گردد؛ آبادی و عمران زمین در پرتو آن به دست می‌آید؛ انتقام از  
دشمنان در پرتو آن گرفته می‌شود؛ کار اجتماع، امر اجتماع و زمامداری اجتماع در پرتو آن سوراست  
می‌شود می‌بینند شعاع عمل و اثر امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می‌رسد مسائل معنوی، حیات روحی  
جامد، مسائل اخلاقی، فضیلت، عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، امنیت و سلامت و روال زندگی در  
کرو چیست؟ در گرو جنبیدن و احساس تعبد کردن و امر به معروف و نهی از منکر را کوچک و ساده  
نمی‌دانند.

حدیثی است که هم در وسائل آمده و هم در تهیی البلاعه نقل شده است، در تهیی البلاعه کلامی از علیه السلام هست که بسیار جالب است: «وَنِعْدُكُمُ الامْتَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقُوَّاتِهِ وَأَيَّامَهُ وَرَقَائِعَهُ فَلَا تُسْبِطُنَا وَتُعَيِّنُهُ جَهَلًا بِأَخْلِدَةٍ وَلَهُوَ أَنْ يُعْلَمُ وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَبِّحَهُ لَمْ يَلْعَنْ الْفَرْنَ لِمَاضِيَّهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمُ الْأَنْوَافِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعْنَ اللَّهِ اسْتَهْنَاهُ لِرَأْيِهِ لِمَعْنَوِيهِ وَالْخَلْمَاءُ لِشَرِّكِ الْمُذَاهِيِّ».<sup>(۳۳)</sup> نمونه‌های خشم خدا، نمونه‌های سرکوبیهای خدا در پیش چشم شهادت، بر صفحه تاریخ و در لایلای سطور کتابش: قرآن آن روزهای سخت و آن حوادث ناگوار پنداموز را همه در برابر دید گان شما مجسم می‌کنیم. مبادا بگویید خدا این همه در قرآن‌ش مردم مختلف را تهدید کرده، ولی ما که خوب شنگولیم و قشنگ و خوب، راست راست را زی ذمین راه می‌رویم! مبادا فکر کنید کفری دا که خدا و عده داده است دیگر برای شما می‌فرستد! تکوید چه شد که این تهدید خدا عملی نشد مبادا فکر کنید عشم الهی چیزی است که می‌نویان آن را به بازی گرفت! مبادا فکر کنید عذاب دردنگ خدا سراغ شما نخواهد آمد! نه! خدای سبحان اگر مردم دوران گذشت را که قبل از شما بودند مشمول لعن و محرومیت از رحمت قرار داد فقط بدین خاطر بود که هر به معروف و نهی از منکر را رها کرده بودند. آن وقت خدا مخالفان نادان را از رحمت دور کرد. چرا؟ چون مرتكب گناه می‌شدند. عقلان و دانایان آن جماعه را هم از رحمت دور کرد و مشمول لعن فرار داد. چرا؟ برای اینکه آنها در حدد پازداشت اینها از الحروف و کلمه بر لعنی آمدند. چرا در انجام این وظیفه کوناهی می‌کنی؟ می‌ترسی مرگ به سراغت بیاید؟ می‌ترسی ثانت را ببرند؟

روایتی دیگری هست که هم در نهج البلاغه آمده و هم در کتاب وسائل (وَإِنَّ الْأَئْمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ  
النَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ لخُلُقَانَ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْفَعُانِ مِنْ رِزْقِهِ) امر به  
معروف و نهی از منکر از کتاب خدای عز و جل است. «إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ  
بِنَهْيِ عَنِ النَّحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (٣٥)

بدانید امر به معروف و نهی از منکر نه اجل و مرگ را نزدیک می‌کند نه رذق و روزی داشت که ای انسان، این قدر در دایره زندگی ات نشگننظر می‌باش! وظیفه گزار باش! خدا از بندۀ بی‌جاهه زیون خوار که به خواوی تن در سی دهد خوش نمی‌آید بندۀ بندۀ که از مرگ با تنگی زندگی و محبت می‌ترسد.

روایتی است از یغمیر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه، در جلد پازدهم وسائل صفحه ۳۹۷ آمده است: «قال النبي، صلى الله عليه و آله و سلم، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِبِعْضِ الْمُؤْمِنِ الْمُضِيَّفِ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ فَقِيلَ: وَ مَا الْمُؤْمِنُ الْمُضِيَّفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ» خدا از بندۀ مزمتش که ضعیف و زیون و خوار است و دین ندارد بدش می‌آید. مزمتش که دین ندارد شنونده‌ها تعجب کردند؛ عرض کردند با رسول الله، کیت آن مزمتش که دین ندارد؟ فرمود آن انسانی که در حفظ مؤمنان است اینا مزمتش است بتوفاوت زیورگ؛ نهی از منکر نمی‌کند؛ هر چیز بد و ذلتی در برابر دیدگانش بود بی‌تفاوت از کثار آن دد می‌شود

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام... بینید امام صادق در عصر خودش امر به معروف و نهی از منکر را مستول یه وظیفه بزرگ و عهددار کدام نقش حس معرفی می‌کند. روایت از امام صادق است لابد اگر نمی‌گفتم از امام صادق است شما فکر می‌کردید از امام علی دو زمانی است که شمشیر به دست دارد. علی و فرزندان علی و یغمیر پیشوای همه و قرآن، کتابی که همه آنها برای تبلیغ و ابلاغ و تبیین آن آمدند. همه در این زمانه هم‌حدا هستند.

روایت امام صادق، علیه السلام در صفحه ۳۹۵ از جلد پازده وسائل، روایت شماره ۴ منکر است. روایت این است «ما قدرت امة نم یخواهد لضعيفها عن قويها غير منفع». جامعه و متنی که در آن حق خسيف از قوى چنان با قدرت گرفته نشود که قوى با توضع و خضوع حق ضعيف را به او بپردازد، جامعه‌ای که چنین شيوه‌اي در آن جاري و ساري نباشد، جامعه مقدس و منزله و پيراسته‌اي نیست، بلکه جامعه‌ای است آنوه آنها که فکر می‌کنند فقط يكى دو نفر از ائمه ما نم شيعه - هستند که راستی راستی امامشان چشمگير است، امام علی و امام حسین (و بقیه انگار همه مصلح کلی شده بودند، خوب است که این روایات را ببینند. اگر امام صدق در زمان خود رهبر شمشیر به دست يك نهضت سازنده چنین نظامی نبود، نه برای آن بود که به چنین نظامی توجه نداشت و نه اينکه می‌ترسید جانش را بر سر اين کار بگذارد؛ برای آن بود که می‌دانست نهضتها گاهی راهی پس دور و دراز دارند تا به شمر وستد

روایت دیگر از علی، علیه اسلام، است که امر به معروف و نهی از منکر را رسماً يك شاخه از جهاد معروفی می‌کند. در این روایت از امام سجاد علی کهنداد از جمله اينکه می‌پرسند ايمان چیست؟ می‌فرمایند: (الإيمان على أربع دعائم: على الصبر، والبقاء، والعدل، والجهاد). (۳۶) ايمان چهار متون دارد: شکیلی (بیگری)، بنین (قطعیت)، عدل، و جهاد. ايمان این چهار پایه را دارد. بعد در همین روایت وقتی وارد جهاد می‌شود می‌فرماید: (وَ الْجَهَادُ مِنْهَا عَلَى أربع شعب: پایه جهاد پایه‌ای است که چهار شاخه دارد: اعلیٰ

الامر بالمعروف، و النهى عن المنكر، و الصدق في المواطن، و شَنَآن الفاسقين. فَمَنْ أَمَرَ بالمعروف شَدَّ ظُهُورَ المؤمنين، وَ مَنْ نَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنْوَافَ الْكَافِرِينَ، وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَ مَنْ شَنَآنَ الْفَاسِقِينَ وَ غَضِيبَ اللَّهِ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَ اما جهاد پایه‌ای است با چهار شاخه. یک شاخه‌اش امر به معروف، یک شاخه‌اش نهی از منکر، یک شاخه‌اش صدق در مواطن (یعنی در آن بزنگاهها راستین بودن و پایمردی داشتن) و یک شاخه‌اش تنگنظری با تبهکاران. هر کس امر به معروف کند پشت مردم با ایمان را محکم کرده. هر کس نهی از منکر کند بینی مردم منافق و دورو را به خاک رسانده و به خاک مالیده. هر کس در سر بزنگاهها پایمردی نشان دهد وظیفه‌اش را انجام داده. و هر کس با تبهکاران آشتبانی ناید باشد، برای خدا خشم گرفته و کینه آنها را در دل و چهره‌اش نمودار ساخته؛ لذا خدا هم برای او بر دشمنان حق و عدل خشم می‌گیرد و روز قیامت او را راضی و خرسند می‌کند.

روایتی است در جلد باردهم وسائل، صفحه ۴۰۷، از شیخ صدوق رحمة الله عليه که با سندش از پیغمبر اکرم، صلوات الله و سلامه عليه نقل می‌کند: «و قال رسول الله، صلى الله عليه و آله و سلم، إن المぬصية ذا عمل بها العبد سرآ لم يضر إلا عاملها، فإذا عمل بها غلاتة ولم يضر عليه أضرت بالعامة. قيل: جعفر بن محمد، عليه السلام؛ و ذلك أنه يذلل بعلمه دين الله و يقتدى به أهل عداوة الله». نافرمانی و تخلف از فرمان حق تا وقتی که پنده نافرمان پنهانی می‌کند، زیانش فقط متوجه خود است. اما وقتی تخلف از قانون حق علني شد، معصیت و نافرمانی علانيه و آشکار شد و اکتش مؤثری عليه او از طرف دیگران بروز و ظهور نکرد، زینش دامن همگان را می‌گیرد. تا اینجا نقل کلام پیغمبر است. فرزند بزرگوارش امام صادق، عليه السلام، توضیح می‌دهد و سر این مطلب را بین می‌کند که چرا در حالت دوم زیانش همه‌گیر است برای اینکه این نسخه نافرمان مخالف با این تخلف علني و آشکارش آیند خدا را خواه می‌کنند از عزت و احترام قانون می‌کنند. احترام قانون را از بین می‌برد و کسانی که نوعی استعداد و آمادگی داشتند با خدا در ایشان هست دنباله را او می‌شوند و به او نأسی و افتدا می‌کنند. این ترجیح حدیث

اگر دوستان نظرشان باشد در بحث محلی مان گفته‌یم یکی از جنبه‌های بسیار مهم در وظیفه بزرگ و خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت زبانی و عملی به خیر این است که محیط اجتماعی را برای بروز استعداد و آمادگی خیر در توهه‌ها آماده می‌کند. و به عکس، جامعه‌ای که در او گناه و فساد و نباہی و ظلم و ستم و عذوان رواج دارد، چنین جامعه‌ای محیط مساعدی برای رشد نقطه‌های ضعف بشری و پژوهشگی نقطه‌های قوت و خیر بشری است. من دوست دارم کسانی که درباره نظام اجتماعی اسلام می‌اندیشند لاقل به این نکات حساس که در متن روایات نقل شده و در متن آیات قرآن حکیم آمده نوجه پندرسانید. خیلی زنده و جالب است که چه در متن آیات و چه در متن روایات و کلمات رسیده، روای

عالیترین و مترقب ترین فرمولهای انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی که اسروز به صورت یک علم با معیارهای علمی و قوانین علمی در آمده اندگشت گذاشته است. حساب در امر به معروف و نهی از منکر حساب دیگری است. حساب محیط‌سازی است، محیط سالم برای بروش سالم و صحیح استعدادهای خبر نهفته در انسانها. مسأله بهداشت محیط اجتماعی است. این شرعاً بونمی‌دارد. چطور در دنیا بر مسائل مربوط به بهداشت محیط، از نظر بیماری‌های سرایت کننده جسمی میکروبی، به عنوان بکی از چلوه‌های ترقی و تکامل علم و عمل بشرو، این فدر اندگشت می‌گذارند و سازمان جهانی بهداشت درست می‌کنند - ما منکر اهمیت آن نیستیم؛ همینطور هم هست، خوبی مهم است - ولی چرا بشریت باید تنزل کند و بهداشت تن را اهمیت دهد و در نقطه مقابل به بهداشت جان و روان بی اعتنایی گردد؟ انتقاد ما بر تکه روی بهداشت جم و تن نیست - بر آن باید تکه کرد - انتقاد شدید بر بی‌اعتنایی به بهداشت جان و روان و فکر و عقیده و خلق و خوی و خصلت آدمی است. انتقاد بر این است که چرا ارج تسانیت انسانها، چه در نظامهای سرمایه‌داری کیفیت ما و چه در نظامهای اشتراکی، کم است؟ در هر دو جا سرتسانیت با پنهان برپایه می‌شود، چرا؟

یک شب به تفصیل در این ذمته بحث شد که انسان از دیدگاه اسلام چه نوع موجودی است. با آنکه آن شب به تفعیل مطلبی عرض کردم، ولی باید بگویم به حساب خود این موضوع مهم آن بحث یک بحث اجمالي بود. چاره نیست! ما در مسیر یک بحث اجتماعی هستیم و نمی‌توانیم بحثها را تو در تو دنبال کنیم. امّبّ ناجارم فشود آن فشود را در چند جمله تکرار کنم تا مقصود از این فرمت مربوط به توضیح این حدیث روشن شود.

### انسان از دیدگاه اسلام

انسان اسلام موجودی است که باید انتخابگر به دنیا بیابد، انتخابگر بزرگ شود، انتخابگر ذندگی کند، انتخابگر به راه فساد بپرورد، انتخابگر به راه صلاح بپرورد، و تا لحظه مرگ هرگز زمینه انتخاب از دستش گرفته نشود. نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام راه نظام تربیتی اسلام راه نظام کیفر و مجازات و حقوق جزاًی اسلام را، نظام مدنی و حقوق مدنی و اداری اسلام را، همه را باید پس از توجه به این اصل شناخت. هر جا انسان از انتخابگری بیفتاد دیگر انسان نیست، دیگر ارج انسانیت او رعایت نشده است در این حال با حیوان بارکش و باربری است که به او خوب می‌دهند بخورده، پیوشنده، بتوشند، غیش و توش کنند، هرزگی کنند، اما خوب بار بکشد و خوب بار بدهد. او دیگر انسان نیست حتی اگر بتواند این داشم به او نمی‌دهند. بلکه فقط به ندازه رمن داشتن به او می‌دهند و با نازیانه از و کار می‌گیرند. این بدتر از او، و بدتر از این هیچ کدام از اینها انسان اسلام نیست. عدالت اجتماعی اسلام این نیست انسان اسلام نه ذیر خربیات نازیانه بیلیغات شهوت‌برانگیز انتخابگری‌اش را از دست می‌دهد، (نظام اجتماعی اسلام نمی‌گذارد چنین ضربانی بر

روح او و دد شود تا انتخابگری از دستش گرفته شود)، و نه ذم خسربات کشته فقر و ناداری و خسربات مهلك اقتصادي - که: کاد الفقر ان یکوون کفرآ او انسانی است در یک مدر جانب انسانی است که آوای حق درست به گوشش می‌رسد. انسانی است که منافر برانگیرنده فطرت حق‌جوری و حق‌برستی ده برابر دیدگانش فراوان به وجود می‌آید انسانی است که در عین حال راه ناسد شدن به روی او صد درصد بسته نمی‌شود، بلکه می‌تواند فاسد شود چون اوزش انسان در این است که بنواند فاسد شود، ولی نشود، والا اگر نتواند فاسد بشود چه هنری است!

خوب، چه کنیم که این طور شود؟ این روایت می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر جامع می‌تواند این مسائل را با هم تغییر بدهد. می‌گوید جلو علی شدن فتن و فداء را بگیر، می‌گوید همن راه فداء فردی که باز است باید بسته شود، اگر خواستی زمینه را برای انتشار و علی شدن و تجاهر به فتن و فجرور باز بگذاری، عملاً آمده‌ای عame مردم و توده‌ها را در معرض یک فشار سنگین ترار داده‌ای که چه بسا راه انتخاب را ب دوی آنها بینند مگر بک جوان معمولی تا چه حد سی‌تواند در برابر عوامل گمراه کشته چشی، اجتماعی، اقتصادی مقاومت کند؟ در جامعه‌ای که انسانها را به جرم حق‌گویی و حق‌بپری از هستی سقط کنند، دو چنین جامعه‌ای امکان سالم و شد استعدادهای حق‌جوری و حق‌برستی بالا می‌و دد با پایین می‌آید؟ برای زیده‌ها ممکن است بالا برود، چون زیده‌ها هر چه آبدیده‌تر شوند بیار جتر می‌شوند؟ ولی برای توده‌ها چطور؟ برای توده‌ها عامل لغرض نیست؟ (اضرعت بالعدمه) اینجا خطیر است بزرگ نزدیکی زیده‌ها بر سر راه عموم، آنها در معرض لغرض هر رمی‌گیرند. بری اینکه نوع مردم در معرض نازیانه‌ای انتخابگری بر جاده سنم، فساد، تبهی، هوس و شهوت قرار نگیرند باید محیط علی اجتماع از این گونه انحرافها پاک باشد. نظام اجتماعی اسلام محظوظ را برای رشد فضیلتها پاک می‌کند، اما راه فاسد شدن را به طور صد درصد بروی فرد نمی‌بندد. این است آن فرمول اجتماعی اسلام.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که عده‌ای یک بعدی به مطلب نگاه می‌کنند و می‌گویند ای آقا، مردم را آزاد بگذارید؛ آزادی، آزادی ایدران ما یا پدریزی‌گها در دوره‌ای در این آب و خاک زندگی می‌کردند که از آن طرف غلتبه بودند. اگر کسی خبر می‌شد که در خانه قلان کسی یک نیک درست کردند و می‌زنند از دیوار بالا می‌رفت تا آن را بگیرد و پاره کند و به این ترتیب نهی از منکر کندا آن از آن سو غلتبه بوده، نه به این حدیث توجه کرده بود و نه اسوز به این حدیث توجه می‌شود آن روز از این حدیث غفت کرده بود که ای کسی که به عنوان حمایت از سنت رسول خدا، صلوات الله و سلامه علیه، از دیوار مردم بالا می‌دوی برای اینکه بیش اگر نیک می‌زند آن را بگیری و پاره کنی، «ان المحببة اذا عمل بها العبد سرآ لم نضر الا عاملها»، و امروز که از هر کوی و گذری می‌گذری اوهای نساد بر گوش پیر و جوان، زن و مرد، ذممه می‌کند و آنها را ب سوی تباہی می‌خوانند، به او باید گفت، (و اذا عمل بها عالنية و لم بغير عليه أضرعت بالعدمه). چرا؟ او ذلك نه بذل بعمله دین الله، حرام و حلال باید در جامعه محفوظ باشد.

حریم حق و باطل باید در جامعه سختم بماند. این احترام سدی است در بر بر سبلی هولناک. آن تسب سد را در برایر رود خانه طغیانگر متال زدم... او یقندی به اهل عداوه الله خوبیها در جامعه مراجعت آماده است که بسند راه برای الدنگی باز می شود تا آنها ذمه الدنگر شوند. خوبیها مراجعت آماده است که بسند راه برای زورگویی و قلدری باز است تا آنها یک درجه و یک پله قلدری شوند. باید راه را بر روی آنها بست. باطل گرایان منتظر چنین فرصتهاست بی بند و بار مابانه هستند. این یک طرف.

حدیث بعد در کتب تهجیج البلاعه است. این حدیث و این مطلب هم در این زمینه است. (و قال عليه السلام: فرض الله الایمان تطهیراً من الشرك، و الصلاة تزييناً عن الكبیر، و الزكاة تسبيباً للرزق، و الصيام ابتلاءً لاخلاص الخلق، و الحجّ تقرية للذين، و النجهاز عزّاً ل الاسلام، و الامر بالمعروف مصلحةً للعوام، و النهيّ عن المنكر و دعاً للسفهاء).<sup>(۳۷)</sup> خدا بر ما لازم کرده است به فریدگار یکتا و آورندگان وحی و وروز پاداش و کفرش ایمان آوریم تا ز شرک و بت پرسنی و غیر خدابرستی پک و پاکیزه شویم. تماز را مقرر کرده نا لز کبر و خودبستی و خودپرسنی در آییم و خدابرست باشیم. زکات را مقرر کرده تا وسیله‌ای برای فراز نی رزق و روزی همگان باشد. روزه را مقرر کرده تا وسیله‌ای برای آزمایش اخلاص مردم باشد. حج را مقرر کرده تا وسیله‌ای برای نزدیک کردن و به هم پیوستگی دین و دینداوان باشد. جهاد را مقرر کرده تا مایه عوت و شکوهمندی اسلام باشد امر به معروف را مقرر کرده در جهت مصلحت نودهها نهی از منکر را مقرر کرده برای اینکه بند و سدی باشد در برایر مردم نابخردی که از حق شکنی و تجاوز به حق و قانون خوشان می آید - بیماری و وائی و اخلاقی آنها این است.

روایت بعد، روایتی است که صاحب وسائل از علی عليه السلام نقل می کند. (در جلد یازده صفحه ۴۰۷) در این روایت به یک گوش دیگر مطلب پرداخته شده است. عالمان این روایت را گوش دهند و زنان مستولان امور این روایت را گوش دهند مسلمانان عادی متعهد این روایت را گوش دهند مردان و امرا بالامان وظیفه شناس مستولیت شناس این روایت را گوش دهند ولی بیش از ذمه همان دو گروه علماء و امرا باید به این روایت گوش دهند. از مصدق در کتاب علل [الشرائع] [ز امام صادق، عليه السلام «قل: قل امير المؤمنين عليه السلام: ان الله لا يعذب العامة بذنب الخاصة الا اذا عملت الخاصة بالمنكر سرآ من غير ان تعلم لعامة، فذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً فلم تغير ذلك العامة استوجب الفريغان العقوبة من الله عزوجل» خدا نودهها را به کثیر کنایه زیدهها مشمول عقاب و کیفر خوبیش نمی کند. اما چه وقت؟ وقتی که زیدهها فقط گناهان شخصی سری داشته باشند، گناهانی داشته باشند سری، که اثرش به خارج سرایت نمی کند، بلکه فقط یک تحلف شخصی سری است. اما وقتی زیدهها آشکارا مرتکب کارهای نابسته شوند و نوده در صدد جلوگیری از این زیدهها برپاید، هر دو مستحق کیفر خدای عزوجل خواهند بود.

این حدیث ناظر به مستولیت نودهها برای نکھداوی زیدهها در راه خبر و صلاح است و از آن حدیثهایی است که باید زمینه اصلی یک بخش عمده از مسائل مربوط به نظام اداری و اجتماعی و اصلاح کر

قرار می‌گیرد... آقایی کار خلافی می‌کند و فردی عامی به از می‌گوید آقا، این کار شما خلاف است، چرا کرده‌ی؟ پاسخ می‌شود: ابررا عالم را با جاهل بخشی نیست. بنده خد هم سرش را زیر می‌اندازد و می‌روم. امیر مرنکب خلافی می‌شود؛ یک فرد عادی به او می‌گوید آقا، چرا این خلاف دا کرده‌ی؟ پاسخ می‌شود: (پس انفباط اجتماعی کجا رفته‌ای من می‌گویند عافوق و به تو می‌گویند مادون. مادون را با عافوق بخش نیست) برو بابا با آن علمت ای عالم! برو بابا ای دنیس و عافوق با آن انفباط تشکیلاتی ای برو کشکت را بباب! اینها به درد اسلام نمی‌خورند. به تو می‌گویند عالم، نمی‌گویند معصوم؛ به تو می‌گویند عافوق، نمی‌گویند معصوم. در نظام سلامی فقط یک عقام غیر مسئول است که آن هم خداست. اوست که «لا یسئل عما یفعل و هم یکلُون»<sup>(۳۸)</sup>؛ بقیه همه مسئول‌اند. پیغمبر و امام هم در آن درجاتی که غیر مسئول ند به دلیل اختقاد به عصمت آنهاست، اما این چه ربطی درد به دیگران؟ بقیه همه مسئول‌اند. هیچ ذریثای اجتماعی از آن زیربنای شوم خطرناکتر نیست که انسانی، یا انسانهایی، توانند هر چه می‌خواهند بکند بی‌آنکه بشود بر آنها خرده گرفت و بی‌آنکه بشود از آنها بازخواست کرد. مسئولیت دو جامعه اسلامی مسئولیت متقابل است. همه نسبت به یکدیگر مسئول‌اند، «کلکنم راع و کلکم مسئول غن رعیه»

بنابراین، آن عامی که به عالم خرده می‌گیرد و می‌گوید این کار شما خلاف به نظر می‌رسد، اگر در پاسخ انتقادش شنید که «برو، عالم را با جاهل بخشی نیست»، یک وظیفه بیشتر ندارد؛ به نظر من وظیفه‌اش این است که دیگر به دلده عالم به آن فرد تنگردد، چون او جاهلی است اصطلاح‌دان، نه عالیم و متناس. آن فرد مادون که از زبان ساقوفش در برابر هر تناد می‌شود که «من ویس تو هستم، پس انفباط اداری و تشکیلاتی یا حزبی کجا رفته؟» باید به او به دیده مافقه تنگردد. این ملاعنه‌ی است که بر مسند کبربایی تکیه زده و شایسته اطاعت و فرمابیری نیست. جامعه اسلامی جامعه هوشیارها و زبان‌دارهای اسلامی جامعه مردم فضول است، نه از آن فضولهایی بیجا و نه زبان‌دار به این معنا که بره نیست. جامعه بره‌ها نیست، جامعه آدمهای است. آدمی که انتقاد می‌کند و در کار همه دقت می‌کند. اما به خاطر چی؟ به خاطر پاسداری از محترمانهای چیزها حق و عدل حق و عدل از همه کس محترمتر است. پاسداری از آین حق و آین عدل، قضیت و عدالت و حقوقی و خدابرستی، نورتیت و روشنی، مبارزه با ظلمت و حمایت از نور. لبکه یک شرط اصلی در امر به معروف و نهی از منکر شناخت معروف و منکر است. کسی که اصلاً خودش نمی‌داند معروف و منکر چیست، به چه چیز دعوت کند؟ چه چیز را امر کند و نهی کند؟ یک وقت است که اختلاف شما با آن عالم با آن عافوق بر سر این است که آبا این کار منکر هست یا منکر نیست احراء این امر راه دیگری دارد، برای اینکه اگر آدم شک کرد در اینکه شناخت خودش دوست است با شناخت این عالم، می‌تواند بگوید عالم که منحصر به این آقا نیست. آدم عالم زیاد پیدا می‌شود؛ آدم سراغ ده عالم دیگر می‌رود و از آنها می‌برسد. ولی بعد از اینکه معلوم شد این کار منکر است، آن وقت دیگر بهانه اعلام را با جاهل بخشی نیست را بیش کشیدن و یکه تاز میدان زندگی بودن و بی‌مدعی آنچنان عمل کردن

که دل می‌خواهد، در جامعه اسلامی نیست. در جامعه اسلامی آن بهشتی که آزادی دو آن نباشد و کسی را با کسی کاری نباشد وجود ندارد. جامعه اسلامی جامعه‌ای است که همه با همیگر کار دارند، چون سرنوشت‌شان به هم بسته و پیوسته است و همه دارای سرفوشت مشترک‌اند. عرض کردم این حدیث را اول به گوش کسانی پنحو تیز که انتظار دارند آنچه می‌کنند کسی بر آنها خوده نگیرید بعد به گوش مردم عوام، یعنی توده‌ها که خجال می‌کنند فقط برای افلاحت و باورگشی و باوربری و فرمانبری آفریده شده‌اند، بخوانید. انسانها نرمان می‌برند اما از فرماندهی که برای دیگران حق انتقاد نسبت به خود را محفوظ می‌داند. نرمان می‌برند، ولی با حفظ حق انتقاد؛ با حفظ حق رسیدگی و پرسش.

یک حدیث دیگر هم سی خوانیم و بخشنادی احادیث را به پایان می‌رسانیم. ولی خجال نکنید که همین چند حدیث بوده. این قدر روایت هست و اینقدر در آنها مطلب هست اینکه جلسه جهاردهم است و ما در این بحث هستیم. تنصی خوهیم از روال کارمان دور شویم. روایتی است که بالمال نشان می‌دهد جنکونه امر به معروف و نهی از منکر برپادارنده نظام صحیح است. صاحب وسائل روایت و از علی، علیه السلام، نقل می‌کند که فرمود: «اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به أولیائه من سوء شناه على الأخبار، اذ يقولون لا ينهاهم الربّيون و الأخبار عن قولهم الائمّة» و قال: «لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل» الى قوله: «لبس ما كانوا يغطون» و انما عاب الله ذلك عليهم لأنهم كانوا يرون منظلمة المتنكر و الفساد فلا ينهوه عن ذلك رغبة فيما كانوا يتallowون منهم. و رحمة مما يحدرون، والله يقول: «فلا تخشوا الناس وخشوني» و قال: «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض يأمورون بالمعروف و ينهون عن المنكر، فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه لعلمه بها اذ أذيت و أقيمت استقامت الفرائض كلها هنها و صعيدها، و ذلك أن الامر بالمعروف و النهي عن المنكر دعاء الى الاسلام مع رد المظالم، و محالنة النظام و فسحة الفيء و الغنائم، و أحد الصدقات من مواضعها و دماغها في حقها»

آی مردم اعتبرت گبرید از اندادی که خدا به او بیانش می‌دهد. این انداد چیست؟ نکوهشی که خدا از علاوه‌ای جامعه یهود می‌کند. می‌گوید، چرا ملاها ر داشمندان و وحوشیون جامعه یهود آنها را از گفتار نارواپی که داشتند و کارهای تاپسندشان باز نداشتند؟ در آیه دیگر می‌فرماید کافران بنی اسرائیل و... همه علمنون شدند و محروم از رحمت خدا. می‌دانید چرا خدا این مطلب را بر آنها خوده گرفت؟ برای اینکه آنها از ستمگران تجاوز کر کارهای تاپسند و منکر و فساد و تباہی می‌دانندند اما جلو آنها را نمی‌گرفتند. چرا؟ برای اینکه نمی‌توانستند از هدایا و از پولها و از احترامهایی که همین ظالمان به این ملایان می‌نهادند و می‌دادند صرفنظر کنند. و برای اینکه می‌ترسیدند از جانب این ستمگران قدوتمند به آنها آسیبی برسد. - با اینکه خدا می‌گوید از مردم ترسیده ز من بترسید. خدا در قرآن به شما راه را نشان داده است. فرموده: (الْمُؤْمِنُونَ بِعْضِهِمْ أُولَيَاءِ بَعْضٍ)، مردم با ایمان هم‌سرنوشت هستند. به یکدیگر پوست هستند و چون بیسته‌اند و سرتیزشت آنها به هم بسته، لذا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. در این آیه اولین پیزی که

خدا به عنوان اثر ولایت اجتماعی ذکر کرده عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، که واجبی است بزرگ از جانب خدا. چرا؟ چون خدا می‌داند که وقتی این واجب عمل شد همه واجبات دیگر، از آسان و سخت، رو به راه می‌شود. چرا؟ چون دایره امر به معروف و نهی از منکر وسیع است: دعوت به اسلام است، رد مظالم است، مخالفت با ظالم و تجاوزگر است، تقسیم کردن اموال عمومی در میان مستحقان است، گرفتن صدقات و مازادها و مالیاتها از کسانی است که باید بدهند، و پرداختن در موارد و مصارفی است که باید به مصرف آنها برسد. این هم ترجمه این حدیث. به همین مقدار اکتفا می‌کنم و وارد شرح و توضیح حدیث نمی‌شوم. ان شاء الله جلسه آینده دو کار داریم: بخش اول جمع‌بندی مطالب است که سعی می‌کنم در مدتی خیلی کوتاه انجام بگیرد؛ و بخش دوم پاسخ به بقیه سوالات رسیده از آقایان و خانمهاست(۳۹).

## فهرست اعلام

- آمازون، ۹۹  
آمریکا، ۳۹ ۴۰  
آندونزی، ۳۸ ۴۰  
آبین هندی، ۱۰۴  
ابن ملجم، ۱۵۵  
ابوذر، ۱۰۱  
ابوسفیان، ۱۳۵  
ابی عصمت، ۱۶۱  
احتجاج، ۱۰۶  
ازبکستان، ۹۸  
اسامه، ۶۰  
اشاعره، ۷۲ ۹۲ ۹۳  
اشعریون، ۷۵  
اشعری‌ها، ۷۳  
الامام على صوت العدالة الإنسانية، ۸۶  
امام رضا، ۱۵۸  
امام سجاد، ۱۰۶  
امام صادق، ۱۶۵ ۱۶۹ ۱۷۴



حسین، ۱۶۵ ۱۵۵ ۱۳۵ ۱۳۳ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۱۰ ۱۲۸ ۱۳۳ ۱۳۵ ۱۵۵ ۱۶۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۱۱۰ ۱۲۸ ۱۳۳ ۱۳۵ ۱۵۵ ۱۶۵  
حوزه علمیه، ۱۲۸  
خزرج، ۳۷  
خزرج، ۱۰۶  
خزرج، ۱۰۷  
رأس الحسین، ۸۷  
زید بن حارثه، ۶۰  
زینب، ۱۵۱ ۱۱۰ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵  
ژاپن، ۳۶  
سنی، ۷۷ ۸۶  
شام، ۵۶ ۵۷ ۱۰۸ ۱۰۹  
شعیب، ۱۴۷  
شوروی، ۹۸  
شیخ صدقی، ۱۶۹  
شیخ طوسی، ۱۰۵  
شیعه، ۱۶۵ ۱۴۹ ۱۴۲ ۱۲۶ ۱۲۶ ۱۱۰ ۱۲۸ ۷۶ ۷۷ ۸۶ ۸۸ ۱۱۰ ۱۲۶ ۱۲۶ ۱۴۲ ۱۴۹ ۱۶۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۰۶ ۱۰۹  
شیعه، ۸۳ ۹۳  
طبرسی، ۱۰۶ ۱۰۹  
عاشوراء، ۸۸ ۱۲۸ ۱۳۰ ۱۳۳  
عبدالله بن زیاد، ۱۰۶  
عبدالله بن زیاد، ۱۳۴  
عدلیه، ۷۷ ۸۲ ۸۳ ۹۳  
علل، ۱۷۴  
علی، ۱۹۳۰ ۱۰۶ ۱۶۵  
عمر، ۳۱  
عیسی، ۸۶  
فرزدق، ۱۳۴ ۱۳۵  
قاهره، ۸۶

قرآن، ۱۷۸ ۱۷۰ ۱۶۵ ۱۶۳ ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۰۱ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۱۹ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۷ ۱۵۶ ۱۰۳ ۸۶ ۹۳ ۹۵ ۹۶ ۸۴

۱۴ ۱۶ ۱۷ ۱۹ ۲۰ ۲۶ ۲۷ ۲۹ ۳۷ ۴۶ ۴۹ ۵۰ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۶۵ ۶۷ ۶۸ ۷۰ ۷۴ ۷۷ ۷۸ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳

قرآن، ۵۴

قم، ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۶ ۳۶

كافی، ۱۴۳

کاووه، ۷۳ ۷۵

کربلا، ۱۰۵ ۱۰۸

کشف الغمۃ، ۱۳۴

کوفه، ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۰۶

لقمان، ۵۱

لنین، ۱۰۴

لنینیست، ۹۸

مائو، ۱۰۴

ماتریالیسم، ۱۰۰

مارکس، ۱۰۴

مارکسیست، ۱۰۰

مارکسیست، ۱۰۱

مجتبی، ۵۶ ۵۷

محمد حتفیه، ۵۹

مدینه، ۶۰ ۴۶ ۵۲ ۵۳ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۳۱

مرزو، ۱۶۱

مروان، ۵۸

مسلم ابن عقیل، ۱۳۴

مشروطه، ۷۳

مشروطیت، ۷۳

مصر، ۴۹ ۸۶

معاویه، ۵۷ ۶۰ ۱۰۶ ۱۳۵

معتزله، ۹۲

معتزله، ۹۳

مکه، ۱۴

مکه، ۴۶۵۰

موسی، ۴۶۵۰

نهج البالغه، ۱۷۳ ۱۶۴ ۱۶۳ ۱۵۶ ۱۵۵ ۱۳۱

نهج البالغه، ۱۷۴ ۱۶۶ ۱۶۴ ۱۵۵

وسائل، ۱۵۵ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۹ ۱۷۴ ۱۷۷

ویل دورانت، ۳۵

هندوستان، ۸۸

یثرب، ۱۶

بزدگرد، ۳۱

بزید، ۱۳۵ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۱۹ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۶ ۱۰۸

یعقوب، ۴۹

یوسف، ۴۹

آثار منتشر شده از آیت‌الله شهید دکتر بهشتی:

مبانی نظری قانون اساسی

حق و باطل از دیدگاه قرآن

سرود یکتاپرستی

دکتر شریعتی "جستجوگری در مسیر شدن"

شناخت از دیدگاه قرآن

شناخت از دیدگاه فطرت

بهداشت و تنظیم خانواده

خدا از دیدگاه قرآن

نقش آزادی در تربیت کودکان

بازشناسی یک اندیشه

آزادی، هرج و مرج، زورمداری

روش برداشت از قرآن

شب قدر

شناخت اسلام

موسیقی و تفریح در اسلام

نمایز چیست؟

ولایت، رهبری، روحانیت

.....( Anotates ).....

۱) همین کتاب، ص. ۱۷۷.

۲) همین کتاب، ص. ۱۷۷.

۳) همین کتاب، ص. ۱۷۸.

۴) همین کتاب، ص. ۱۶۰ - ۱۶۱.

۵) ادامه این بخش از نوار آسیب دیده است.

۶) آیه ۱۰۴، سوره آل عمران (سوره سوم).

۷) آیه ۱۴۳ سوره بقره (۲).

۸) آیات ۶ تا ۸ سوره العادیات (سوره ۱۰۰).

۹) آیه ۳۲، سوره صاد (۳۸).

۱۰) بقره (۱۴۸)، (۲)، مائده (۴۸).

۱۱) مائده (۴۸).

۱۲) آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰.

۱۳) آل عمران (۳)، آیات ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱۴) سوره اعراف (۷)، آیات ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۵) سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۷.

۱۶) سوره حج (۲۲) آیات ۴۱-۳۹

۱۷) سوره مائده (۵)، آیه ۲.

۱۸) سوره توبه (۹)، آیات ۱۱۱-۱۱۲.

۱۹) سوره عادیات (۱۰۰)، آیات ۶ تا ۸.

۲۰) سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.